

خلاصہ

۷۴۶
۶۱

عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري

ترجمة تأويل مشكل القرآن

ترجمة محمد حسن بحري بيناباج

ابن قتیبہ، عبدالله بن مسلم، ۲۱۳-۲۷۶ ق.

[مشکل القرآن. فارسی]

ترجمہ تاویل مشکل القرآن / عبدالله بن مسلم بن قتیبہ الدینوری؛ ترجمہ محمد حسن بحری بیناباج۔ مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۴.

ISBN 964-444-629-1

۷۸۸ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما.

۱. تاویل. ۲. تفسیر -- فن. ۳. قرآن -- علوم قرآنی. الف. بحری بیناباج. محمد حسن، مترجم. ب. بنیاد پژوهشهای اسلامی. ج. عنوان.

۲۹۷/۱۷۱

BP ۹۱/۲ / الف ۲۵ م ۵۰۴۱

م ۷۹-۱۴۹۳۵

کتابخانه ملی ایران



ترجمہ تاویل مشکل القرآن

عبدالله بن مسلم بن قتیبہ الدینوری

ترجمہ محمد حسن بحری بیناباج

چاپ یکم ۱۳۸۴

۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

چاپ و صحافی: مؤسسہ چاپ آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

مراکز بخش

بنیاد پژوهشهای اسلامی، تلفن و دورنگار مشهد: ۰۵۲-۰۲۲۳، قم: ۰۲۹-۰۷۷۳۳

صندوق پستی (مشهد) ۹۱۷۳۵-۲۶۶

شرکت به نشر، دفتر مرکزی (مشهد) تلفن ۷-۸۵۱۱۱۳۶، دورنگار ۸۵۱۵۵۶۰

Web Site: www.islamic-rf.org E-mail: info@islamic-rf.org

سخن مترجم

سپاس و ستایش خداوندی را سزااست که قرآن را بر بنده خود نازل فرمود و در «صورت و معنی» آن، هیچ نقص و عوجی ننهاد، تا با آن خلق را از عذاب سخت بترساند و مؤمنان صالح را به پاداش نیکو در آخرت، بشارت دهد^۱.

دروود فراوان به روان پاک پیامبران و هادیان خلق، آنها که همچون شمع سوختند تا کلید تاریک انسانیت را فروغ و روشنی بخشند و با گرمی وجودشان جان انسان‌ها را از افسردگی برهانند.

و درود مخلصانه به روان پاک آخرین فرستاده او برای همه انسانها، نویددهنده و بیم‌دهنده^۲، شاهد نیک و بد امت^۳، چراغ فروزان عالم^۴ و آراسته به خلق عظیم^۵، محمد مصطفی ﷺ، و خاندان گرامی آن حضرت؛ همانها که به اراده خداوند متعال از هر رجس و پلیدی منزّه و از هر عیب، پاک و پاکیزه‌اند^۶.

و درود ویژه به پیشگاه تنها پادگار خاندان نبوت و یگانه شاخه شجره طیّبه ولایت، حضرت بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن العسكري علیّه السلام ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء.

و شکر خدای را که به این جانب توفیق ترجمه کتاب تأویل مشکل القرآن تألیف ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ق) را عنایت فرمود.

سالها قبل از سوی مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی به مدیریت مرحوم دکتر عباس سعیدی - رحمه الله علیه - ترجمه کتاب یاد شده به این جانب پیشنهاد گردید. چند صفحه‌ای برای نمونه ترجمه شد و مورد تأیید استادان معظم، مرحوم استاد شانه‌چی - رحمه الله تعالی علیه - و جناب استاد واعظزاده خراسانی - ادام الله بقائه - که افتخار تلمذ آن بزرگواران را هم در حوزه و هم در دانشگاه داشته‌ام، و نیز محقق عالیقدر جناب حجة الاسلام والمسلمین اشکوری، قرار گرفت و با تشویق آن عزیزان ترجمه

۲- برگرفته از سبأ / ۲۸.

۴- برگرفته از احزاب / ۴۶.

۶- برگرفته از احزاب / ۳۳.

۱- برگرفته از کهف / ۱ و ۲.

۳- برگرفته از احزاب / ۴۶.

۵- برگرفته از قلم / ۲.

حاضر فراهم گردید.

در اینجا لازم می‌دانم از همه عزیزانی که به گونه‌ای در به ثمر رسیدن این اثر مؤثر بوده‌اند، به ویژه مدیر عاملی محترم بنیاد حجة الاسلام والمسلمین حاج آقای الهی خراسانی و نیز از همکاری آقایان: محمد سعید رضوانی، سید رضا سیادت، عبدالحسین یداللهی، علاء بصیری مهر، محمد علی برهانی که کنترل، تصحیح، نمونه خوانی، آماده سازی و حرفه‌پژینی اثر را عهده‌دار شده‌اند، سپاسگزاری نمایم و برای همگان عزت و سربلندی و برای آنان که از فیض حضورشان محروم شده‌ایم غفران الهی و علو درجات بطلبم. امیدوارم این اثر مورد قبول خداوند متعال قرار گیرد و خدمتی به ساخت مقدس قرآن کریم باشد و تشنگان حقایق قرآن، از آن بهره‌مند گردند.

اینک توجه خوانندگان گرامی را به نکات زیر درباره این ترجمه معطوف می‌دارم:

۱- در این ترجمه با عنایت کامل امانت، شیوایی و روانی بیان نیز مورد توجه بوده است، لذا در مواردی که احساس کردیم به سبب رعایت امانت، مطلب واضح و روشن نیست، در پاورقی توضیح داده‌ایم.
۲- توضیحات شارح محترم به همان شکل اصلی، در پاورقی ترجمه شده و منابع و مأخذ عیناً آمده است.

۳- مطالب و توضیحات اضافی، با علامت «م» یا «مترجم» مشخص شده است.

۴- ترجمه عباراتی که اصل عربی آنها به حسب اقتضای مطلب باید در متن آورده می‌شد، در پاورقی آمده است.

۵- فهرست‌هایی که در پایان ترجمه آمده است عیناً همان فهرست‌های اصل کتاب است که شارح محترم استخراج کرده‌اند.

این اثر قرآنی را به امید قبول، به پیشگاه سلیمان جهان، یوسف فاطمه علیها السلام و بقیة العترة و الصفاة، صاحب الزمان و مظهر الایمان و ملقن احکام القرآن عجل الله تعالی فرجه الشریف تقدیم می‌کنم.

سخنم را با فرازهایی از دعای امام سجاد علیه السلام به عنوان «ختامه مسک» به پایان می‌برم:

اللهم صلّ علی محمد وآله واجعل القرآن وسیلة لنا الی اشرف منازل الکرامة، وسلمنا نرجع الی محلّ السلامة، وسببا نجزی به النجاة فی عرصة القيامة^۱.
آمین رب العالمین

مشهد مقدّس - سوم اسفند ۱۳۸۳. ش

محمد حسن بحری بیناباج

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

پیشگفتار

از عنفوان جوانی که شخصیت ابن قتیبه را مورد مطالعه قرار می‌دادم او را دانشمندی بزرگ یافتم، شیفته آثارش شدم و به جستجوی تألیفات او پرداختم و به مطالعه و تحقیق کتب او مایل گشتم، با اراده‌ای قوی، همتی استوار و دلی مشتاق، این کار را پی گرفتم و هر چه بیشتر پیش می‌رفتم و درباره آنها تأمل و تدبّر می‌کردم، عظمتشان برایم متجلیتر و قدر و قیمتشان آشکارتر و دقایق آنها روشنتر می‌گشت و به اهداف کتب او واقفتر می‌شدم و از درخشندگی و زیبایی جمال و حقیقت آنها بهره می‌گرفتم و از استواری و اسلوب مطالب و آراستگی و هماهنگی ابواب و فصول آنها مسائلی برایم روشن می‌شد که بیش از پیش مرا شیفته می‌ساخت و عظمت نویسنده را در نظرم متجلیتر می‌کرد.

از آن پس، سالها گذشت و کتب گوناگونی مورد مطالعه قرار گرفت و ارزشها و دیدها تغییر یافت مع الوصف نه تنها علاقه من به ابن قتیبه بیشتر و پایدارتر گشت، بلکه به میزان افزایش شناخت و بصیرتم نسبت به او و آثارش، علاقه‌ام عمیقتر و استوارتر می‌گردید. ابن قتیبه، بحق شایسته دوست داشتن و در خور تعظیم است، زیرا با تألیفات و تربیت شاگردان خود، جان و خرد و اندیشه خویش را خالصانه در خدمت دین و فرهنگ خویش قرار داد و زندگی خود را در راه عزّت بخشیدن دین و زبان و استوار ساختن آن در دل جوانان مسلمان و برطرف کردن شبهاتی که دشمنان دین و زبان و ادبیات عرب القا

می‌کردند، بدون این که در اندیشه کسب امتیاز و به دست آوردن مال و جاه و مقام باشد، سپری کرده، بلکه تمام کارهایش برای خدا بوده است و از همان روزی که خود را شناخت تحقق بخشیدن به این آرمان و آرزوی مهم را در اندیشه خود ترسیم می‌کرد. و با نیتی پاک و کوششی خستگی‌ناپذیر در راه دین و زبان استوار ماند و با دلی پاک و روانی شاد از دنیا رفت همچنان که نام نیکوی وی بر سر زبانها جاری و باقی است.

پروردگار متعال نیز به پاداش این اخلاص عمل، به کتب و آثار وی مقبولیت ویژه‌ای بخشید و دلها و اندیشه‌ها را به آثار و تألیفات وی معطوف ساخت و با این عنایت، پاداش اخلاص او را مرحمت فرمود.

خداوند آن چنان به آثار وی مقبولیت بخشید که هیچ ادیب و ادب آموزی را نمی‌بینی که چیزی از کتابهای او را بخواند و خود را نسبت به آثار ارزنده او علاقه‌مند، و نسبت به شخص وی که پدیدآورنده آن آثار است سپاسگزار احساس نکند.

شگفتی و خوشایندی من از شخصیت علمی ابن قتیبه و شناخت من نسبت به کتابهایش. مرا بر آن داشت که آثار منتشر نشده او را به گونه‌ای زیبا و مناسب منتشر سازم، تا استفاده از آن آسان باشد و خوانندگان به سهولت بتوانند از علوم غریبه و آداب و فنون جدید و جالبی که در آن کتابها آمده است بهره‌مند گردند.

تألیفات ابن قتیبه بحق دائرة المعارف جامع و کاملی است. این کتب نمایانگر پیشرفته‌ترین مرحله تفکر و اندیشه اسلامی در قرن سوم هجری است و از این رو در خور بحث و بررسی و نیز شایسته انتشار است.

ابن قتیبه از خاندان ایرانی بوده که در «مرو»^۱ سکونت داشته است. درباره نسب او فقط می‌دانیم که او «عبدالله بن مسلم بن قتیبه بن مسلم مروزی» بوده که در اواخر خلافت مأمون عباسی به سال ۲۱۳ هجری دیده به جهان گشوده است. مورخان در تعیین شهری که در آن متولد شده است اختلاف کرده‌اند، سمعانی^۲ و ففطی^۳ زادگاه وی را بغداد و

۱. مرو نام یکی از شهرهای باستانی ایران است. «م»

۲. ابوسعید عبدالکریم بن محمد منصور تمیمی شافعی (۵۶۲-۶۱۶ ه. ق) فقیه و مورخ و حافظ حدیث بوده است. «م»

۳. ففطی (۵۶۴-۶۴۶ ه. ق) علی بن یوسف بن ابراهیم شیبانی ملقب به جمال الدین و مکنی به ابوالحسن از مردم صعید علیای مصر بوده است. «م»

ابن الندیم^۱ و ابن الانباری^۲ و ابن اثیر^۳ زادگاه وی را کوفه دانسته‌اند، لکن در این که وی در بغداد بزرگ شده همگی اتفاق نظر دارند. بغداد یعنی شهری که در آن روزگار، دانشمندان بزرگی را در فنون مختلف در خود جای داده بود و دلهای دانش‌پژوهان و روشنفکران از گوشه و کنار جهان اسلام به آن جا مشتاق بود.

ابن قتیبه از همان آغاز زندگی و نوجوانی، روحی کنجکاو داشت و شیفته علم و معرفت بود و همین ویژگی باعث شد که از هر دانشی توشه‌ای برد، داشتن چنین روحیه‌ای اقتضا می‌کرد که به مجالس علمای حدیث، تفسیر، فقه، نحو، لغت، کلام، ادبیات، تاریخ و جز آن رفت و آمد کند.

او تمام وقت خویش را در محضر دانشمندان مصروف می‌داشت و آنچه لازم بود بیاموخت و همین آموخته‌ها بود که در زمینه‌های گوناگون علمی، او را نیرومند ساخت تا آن جا که بر همدیفانش برتری و چیرگی یافت.

ابن قتیبه، نزد گروهی از دانشمندان نامی روزگار خویش دانش آموخت و از گروه بسیاری از محدثان مشهور زمان خود نقل حدیث کرد، که برخی از آنان را در زیر نام می‌بریم:

۱- پدرش مُسلم بن قتیبه^۴. او خود در کتاب *عیون الاخبار* (۱/۱۴۲ و ۲/۳۰۷) بدین نکته اشاره کرده است، آن جا که گوید: «حدیث کرد مرا پدرم از ابوالعتاهیه^۵ و آن جا که

۱- ابوالفرج یا ابوالفتح محمد بن ابی یعقوب اسحاق الندیم، صاحب کتاب *مشهور الفهرست*، در بغداد متولد شد (وفات ۳۸۵ ه. ق.)، «م»

۲- کمال الدین ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد بن ابی الوفاء (۵۱۳-۵۷۷ ه. ق) در انبار متولد شده و صاحب تألیفات فراوانی است. «م»

۳- عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی جزیری (۵۵۵/۶۳۰ ه. ق) مؤرخ معروف و صاحب کتاب کامل در تاریخ. «م»

۴- علت انتساب ابن قتیبه به کوفه این بود که خودش در آن شهر تولد یافت و علت انتسابش به مرو این بود که پدرش «مسلم بن قتیبه» در آن جا متولد شده بود. «م»

۵- ابو اسحاق اسمعیل بن قاسم، شاعر عرب (ف ۲۱۱ یا ۲۱۳ ه. ق)، مولد او عین‌التمر نزدیک حجاز و منشأ او کوفه و مسکنش بغداد بود. «م»

گوید: «حدیث کرد مرا پدرم» چنین می‌پندارم^۱ که از هیشم بن عدی^۱.

۲- احمد بن سعید لحيانی، یار و همدم ابو عبید قاسم بن سلام^۲ که کتاب الأموال و کتاب غریب الحدیث ابو عبید را در سال ۲۳۱ برای او نقل کرده و ابن قتیبہ در این هنگام هیجده سال داشته است.

۳- ابو عبدالله محمد بن سلام جمحی بصری^۳، مؤلف کتاب طَبَقَاتُ الشُّعْرَاءِ^۴ (۱۳۹-۲۳۱ ه. ق.).

۴- ابو یعقوب، اسحاق بن ابراهیم^۵، معروف به ابن راهویه (۱۶۱-۲۳۸ ه. ق.) که در فقه و حدیث، پیشوایی بزرگ بود و با شافعی^۶ مصاحبت و مناظرت کرده است و بخاری^۷ و مسلم^۸ و ابوداود^۹ و ترمذی^{۱۰} و نسائی^{۱۱} و احمد بن حنبل^{۱۲} از وی روایت

۱- ابو عبد الرحمن، هیشم بن عدی. او از کلام عرب و علوم و اشعار و لغات آن بسیار روایت کرده است، پدرش از اختیار بود و در واسط سکونت داشت.

او نسبت به انساب مردم آگاهی کامل داشت، او را آثاری فراوان است.

۲- ابو عبید، قاسم بن سلام بن مسکین بن زید جمحی هروی لغوی، او از ابی زید انصاری و اصمعی و ابی عبیده و ابن الاعرابی و کسائی و فزاء، و جماعت کثیر دیگری استفاده کرده و بیش از بیست کتاب نوشته است. «م»

۳- محمد بن سلام عبدالله، مکتبی به ابو عبدالله، از ادیبان و دانشمندان بزرگ بود. احمد بن حنبل و ثعلب نجمی نزد وی تحصیل مراتب علمی کرده‌اند. وی به سال ۲۲۲ ه. ق. درگذشت. «م»

۴- این کتاب در مصر به سال ۱۹۲۰ م به چاپ رسیده است. «م»

۵- ابو یعقوب، اسحاق بن ابراهیم بن مخلد بن ابراهیم از محدثین و به «ابن راهویه» معروف بود. «م»

۶- محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن عبد المطلب بن عبد مناف قریشی مطلبی مکتبی به ابو عبدالله بن هاشم که در نسب شافعی است، وی از نیاکان پیغمبر بوده است. «م»

۷- محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن احنف جعفی حافظ مکتبی به ابو عبدالله و مشهور به امام بخاری. وی از محدثان متقدم بود. به خراسان و جبال و عراق و مصر و حجاز و سوریه مسافرت کرد، کتاب جامع صحیح را که به صحیح بخاری معروف و یکی از صحاح سته اهل سنت و جماعت می‌باشد در ظرف ۱۶ سال تألیف کرد از تألیفات او است: الادب المفرد، الاسماء والکنی، تاریخ اوسط، تاریخ صغیر، تاریخ کبیر، ثلاثیات بخاری، جامع صحیح، خلق افعال العباد، التشنی، او در شب پنجشنبه عبد فطر سال ۲۵۳ یا ۲۵۶ ه. ق. در قریه فرهنگ در ده فرسخی سمرقند درگذشته و همان جا مدفون است. «م»

۸- مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری نیشابوری (۲۰۳-۲۶۱ ه. ق.) مکتبی به ابوالحسن و ملقب به امام الحافظ از مردم خراسان و از محدثین بزرگ قرن سوم هجری است. او در نیشابور به دنیا آمد و در همان جا از دنیا رفت، لکن زندگیش در حجاز و مصر و شام و عراق گذشت. او را تألیفات زیادی است که مشهورترین

(نقل به صفحه بعد) ←

کرده‌اند؛ احمد بن حنبل در باره او گفته است: به نظر من ابن راهویه در عراق همتایی ندارد.

۵- حرمله بن یحیی تجیبی^۱ که از اصحاب شافعی بود؛ (۱۶۶-۲۶۳ ه. ق).

۶- قاضی یحیی بن اکثم^۲ متوفای سال ۲۴۲ ه. ق که ابن قتیبه در مکه از او اخذ حدیث کرده است.

۷- ابو عبدالله حسین بن حسین بن حرب سلمی مروزی؛ متوفای سال ۲۴۶ ه. ق.

→ (نقل از صفحه قبل)

آنها کتاب صحیح یکی از صحاح اهل سنت است که بالغ بر ۱۲۰۰۰ حدیث را در طول ۲۵ سال در آن جمع کرده است.

۹- سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد بن عمرو بن عمران السجستانی. وی از رواة حرمین عراق و خراسان و شام و مصر و از جمله از احمد بن حنبل و احمد بن صالح و مسلم بن ابراهیم و احمد بن عیید و سلیمان بن حرب و دیگران اخذ روایت کرد و در سال ۲۷۵ ه. ق در بصره درگذشت. کتاب مشهور سنن یکی از کتابهای اوست. «م»

۱۰- محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن ضحاک سلمی ضریر یربوگی ترمذی، حافظ مشهور، مکتبی به ابی عیسی یکی از امامانی است که در فقه و حدیث به او اقتدا می‌کردند، کتاب جامع و علل را در نهایت اقبال تصنیف کرد. وی شاگرد بخاری بوده است. در سیزدهم رجب سال ۲۷۹ ه. ق در ترمذ درگذشت. «م»
۱۱- احمد بن علی بن شعیب معروف به شیخ الاسلام و مکتبی به ابو عبد الرحمن در نسای خراسان به سال ۲۲۵ ه. ق تولد یافت و به مصر رفت و در آن جا مسکن گزید و از ائمه فقه و حدیث زمان خود بود، و در سفری به دمشق از او در مورد حضرت علی علیه السلام و معاویه سوال کردند، وی علی علیه السلام را از معاویه برتر دانست، متعصبان از مسجد بیرونش افکندند و او را به رمله بردند. باری دیگر نیز به همین علت مضر ویش کردند و سرانجام در مکه به سال ۳۰۳ ه. ق درگذشت. «م»

۱۲- احمد بن محمد بن حنبل، مروی الاصل، مکتبی به ابو عبدالله (۱۶۴-۲۴۱ ه. ق). ولادت و نشأت وی در بغداد بوده است، توجه او بیشتر به علم حدیث و مدتی مصاحب امام شافعی بوده و از وی علم کسب کرده است.

مهمترین کتابهای او عبارتند از: الاشریة الصغیر، العلل، التفسیر، الناسخ القرآن و منسوخه، الزهد، المسائل، الفضائل، الفرائض و المناسک، الایمان و چندین کتاب دیگر... «م»

۱- حرمله بن یحیی تجیبی بن عبدالله از اصحاب شافعی بود، نووی در شرح مذهب گوید: مذهبی مخصوص داشت، المبسوط و المختصر را تألیف کرد. از مسلم و ابن ماجه روایت دارد. «م»

۲- ابن خلکان گوید: او فقیهی بود که نسبت به مسائل فقهی عالم و به احکام بصیر بود. ابو عیسی ترمذی و دیگران از او روایت نقل کرده‌اند. «م»

- ۸- دعبل بن علی خزاعی^۱، شاعر معروف؛ (۱۴۸-۲۴۶ ه.ق).
 - ۹- ابو عبدالله محمد بن محمد بن مرزوق بن بکیر بن بهلول باهلی بصری^۲؛ متوفای سال ۲۴۸ ه.ق.
 - ۱۰- ابواسحاق ابراهیم بن سفیان زیادی^۳، شاگرد سیبویه و أصمعی و ابی عبیده؛ متوفای سال ۲۴۹ ه.ق.
 - ۱۱- ابوحاتم سهل بن محمد سجستانی^۴؛ متوفای سال ۲۴۸ یا ۲۵۰ یا ۲۵۵ ه.ق. ازهری (وفات ۳۷۰ ه.ق) در مقدمه تهذیب اللغه ص ۱۱ گوید: ابوحاتم سجستانی یکی از دانشمندان متقدم و با أصمعی و ابوزید و ابو عبید مصاحب و مجالس بوده و کتابهای خوبی تألیف کرده است او کتابی جامع در قراءت قرآن دارد و شمر و عبدالله بن مسلم بن قتیبه با او مجالست کرده و وی را ثقه و مورد اعتماد دانسته‌اند.
 - ۱۲- محمد بن زیاد بن عبدالله بن زیاد بن ربیع زیادی بصری، ملقب به «یُوئُو» متوفای سال ۲۵۲ ه.ق.
 - ۱۳- ابویعقوب اسحاق بن ابراهیم بن محمد صواف باهلی بصری، متوفای سال ۲۵۳ ه.ق.
 - ۱۴- ابو عبدالله محمد بن یحیی بن ابی حزم قُطَعی بصری؛ متوفای سال ۲۵۳ ه.ق.
 - ۱۵- ابوالخطاب زیاد بن یحیی بن زیاد حسّانی بصری؛ متوفای سال ۲۵۴ ه.ق.
 - ۱۶- شبابه بن سوار^۵؛ متوفای سال ۲۵۴ ه.ق.
-
- ۱- ابن علی بن رزین، مکتبی به ابوعلی از خاندان طاهر ذوالیمینین ایرانی و از شیعیان عالی قدر و مداح علی بن موسی علیه السلام بوده است. «م»
 - ۲- خطیب بغدادی گوید: او به بغداد وارد شد و در آن جا از محمد بن عبدالله انصاری و ابی عامر عقدی و ابی سعید اصمعی و... حدیث آموخت. «م»
 - ۳- ابراهیم بن سفیان بن سلیمان بن ابی بکر بن عبدالرحمن بن زیاد بن ابیه، او عالمی نحوی، لغوی و از رواة بود. «م»
 - ۴- سهل بن محمد بن عثمان بن یزید جشمی سیستانی، نحوی و لغوی در بصره می‌زیست و از علوم قرآنی بهره کافی داشت و عروض نیکو می‌دانست. «م»
 - ۵- شبابه بن سوار فزاری اصل وی از خراسان و ساکن مدائن بود و از ثقات محدثان به شمار می‌رفت و در سال ۲۵۵ ه.ق در مکه درگذشت. «م»

۱۷- ابو عثمان جاحظ^۱؛ متوفای سال ۲۵۴ هـ که در مورد بعضی از کتابهایش به ابن قتیبه اجازه روایت داده است، چنان که ابن قتیبه در عیون الأخبار (۳/ ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۴۹) به این مطلب تصریح کرده، آن جا که گوید: «عمرو بن بحر به ما اجازه داده است که از کتابهایش نقل کنیم...».

۱۸- ابویعقوب اسحاق بن ابراهیم بن حبیب بن شهید بصری، متوفای سال ۲۵۷ هـ. ق.

۱۹- ابوطالب زید بن آخزم طائی بصری، که زنگیان او را در سال ۲۵۷ هـ. ق به قتل رسانیدند.

۲۰- ابوالفضل عباس بن فرج ریاشی، شاگرد اصمعی، که زنگیان او را نیز در بصره به سال ۲۵۷ هـ. ق در حالی که در مسجد خود به نماز ایستاده بود به قتل رسانیدند.

۲۱- ابوسهل صفار عبده بن عبدالله خزاعی کوفی، ساکن بصره؛ متوفای سال ۲۵۸ هـ. ق.

۲۲- عبدالرحمن بن بشر بن حکم بن حبیب بن مهران عبدی؛ متوفای سال ۲۶۰ هـ. ق.

۲۳- ابوبکر محمد بن خالد بن خدّاش بن عجلان مهلبی بصری ضریر.

۲۴- ابوسعید احمد بن خالد ضریر؛ ابومنصور ازهری در مقدمه تهذیب اللغة ص ۱۱، درباره او گفته است: «طاهر بن عبدالله^۲، او را از بغداد فرا خواند، ابوسعید در نیشابور اقامت گزید و در آن جا کتابهایی در معانی شعر و نوادر املا کرد و مطالب زیادی از کتاب غریب الحدیث ابوعبید را رد کرد.

ابوسعید، ابن اعرابی^۳ و ابو عمرو و شیبانی^۴ را ملاقات کرد. او از اعراب بادیه نکته‌های

۱- عمرو بن بحر بن فراره کنانی بصری مکنی به ابو عثمان و معروف به جاحظ (۱۶۰-۲۵۵ هـ. ق) در بصره زندگی می‌کرد و از اصمعی و ابوعبیده و ابوزید و غیره استفاده‌هایی کرد. «م»

۲- طاهر بن عبدالله بن طاهر ذوالیمینین، نام چهارمین حکمران از امرای بنی طاهر در خراسان بوده است وی نوه طاهر ذوالیمینین بود و به سال ۲۳۰ هـ. ق پس از وفات پدرش عبدالله به حکم منشور واثق خلیفه در خراسان حکمرانی کرد و به عدل و طرفداری از حق و حقانیت و کرم و سخاوت شهرت یافت و پس از ۱۸ سال فرمانروایی به سال ۲۴۸ هـ. ق درگذشت. «م»

۳- احمد بن محمد بصری، مقیم مکه بود و در پایان قرن سوم و آغاز قرن چهارم می‌زیست، او را شیخ الحرم می‌خواندند و از مشاهیر اهل طریقت بود، از صحبت بسیاری از مشایخ صوفیه چون شیخ جنید و عمرو بن عثمان مکی و دیگران برخوردار بود و در سال ۳۴۰ هـ. ق در مکه وفات یافت. از تألیفات اوست: کتاب الوصایا، کتاب الجمع و التفریق در آداب طریقت و الفوائد مشتمل بر کلمات ابن طایفه. «م»

فراوانی فراگرفت و قتیبی بر او وارد شد و از او دانش آموخت».

۲۵- عبدالرحمن بن عبدالله بن قُریب [برادرزادهٔ اصمعی] که زبیدی^۱ او را در طبقه پنجم لغوین بصره قرار داده است.



ابن قتیبه نه تنها از این بزرگان کسب فیض کرده و دانش فرا گرفته، بلکه از دیگران نیز بهره‌مند گشته است، به طوری که از برخی به صراحت اسم برده و برخی را هم تصریح نکرده و دربارهٔ آنان به عبارت «حَدَّثَنَا بَعْضُ مَشَائِخِنَا» اکتفا کرده است.

ابن قتیبه از کتابهای مشهور و غیر مشهور عرب و عجم نیز استفاده کرده است، اینها همه سرچشمه‌های جوشان اندیشه و فرهنگ، و آبشخورهای علوم وافر او است.

برای این که انسان نویسنده ممتازی باشد تنها کافی نیست که خیلی روشنفکر و با معلومات باشد، بلکه با همهٔ اینها لازم است که از طبیعتی هماهنگ، اندیشه‌ای مرتب، فکری منسجم، خردی متمرکز، ذوقی پاک، ذهنی نکته‌بین و موشکاف، بیانی سحرآمیز و روحی نیرومند و مشتاق برخوردار باشد و تمام اینها در ابن قتیبه به طور کامل موجود بود.

اینها همه به ابن قتیبه امکان داد که بتواند کتابهای با ارزشی بنویسد که از نظر اصالت،

۴- ابو عمرو الشیبانی، اسحاق بن مرار الشیبانی نجومی لغوی، از مردم رماده کوفه و از موالی بود و در بغداد مقام داشت و چون مدتی مجاور شیبان بود او را شیبانی می‌خوانند، او یکی از انمه اعلام در فنون لغت و شعر و نیز در حدیث، نفع بوده است. امام احمد بن حنبل، ابو عبیده قاسم بن سلام، یعقوب بن سکیت صاحب اصلاح المنطق و دیگران از او استماع حدیث کردند. او در سال ۲۱۳ ه. ق. در بغداد در سن ۱۱۸ سالگی درگذشت. برخی فوت او را ۲۰۶ ه. ق. و سن وی را ۱۱۰ سال ذکر کرده‌اند. «م»

۱- مرتضی زبیدی، محمد بن عبدالرزاق مشهور به مرتضی و مکتبی به ابوالفیض حسینی یمانی، حنفی، صاحب تاج العروس متولد ۱۱۴۵ و متوفی در ۱۲۰۵ ه. ق. علامه لغت و حدیث و رجال و انساب و از بزرگان اهل تصنیف بوده است، وی در زبید «یمن» بزرگ شده است، از آن جا به حجاز سفر کرد و در مصر اقامت گزید و در آن جا به اوج شهرت رسید و سیل هدایا و تحف به سوی او سرازیر گردید، پادشاهان حجاز، هند و یمن و شام و عراق و مغرب اقصی و ترک و سودان و الجزایر با او مکاتبه کردند، اعتقاد مردم در حق او چندان فزونی گرفت که بسیاری از مردم مغرب چنین می‌پنداشتند که هر که حج کند و به زیارت زبیدی نرود، هدیه تقدیم او نکند، حج او کامل نخواهد بود، او مؤلفات بسیار دارد که از آن جمله است: تاج العروس (شرح قاموس)، اتحاف السادة المتقین در شرح احیاء العلوم غزالی، عقود الجواهر المنیفة فی ادلة مذهب الامام

ابی حنیفه، «م»

خوبی، تازگی، دقت و حسن ترتیب و تنظیم مطالب ممتاز باشد. این کتابها به گونه‌ای جدید تألیف شده که از بی‌نظمی و درهم ریختگی مطالب و ناهماهنگی و ناهنجاری تألیف بدور است.

تألیفات و آثار ابن قتیبه

ابن قتیبه کتابهای زیادی نوشته که بنا به گفته ابوالعلائی معری^۱ تعداد آنها به شصت و پنج می‌رسد. بعضی از آثارش که ما از آن آگاهی یافته‌ایم به شرح زیر است:

۱- کتاب الوزراء: هیچ کس از آنان که شرح حال ابن قتیبه را نوشته‌اند از این کتاب یاد نکرده‌اند.

ابن منظور^۲ در کتاب لسان العرب ۱۴۳/۳ که درباره لغت «خلل» بحث کرده است می‌گوید: «عرب، کسی را که غلاف شمشیر می‌سازد - خلّال - می‌نامد». آن گاه به کتاب الوزراء ابن قتیبه استناد کرده می‌گوید: «در کتاب الوزراء تألیف ابن قتیبه در شرح حال ابوسلمه حفص بن سلیمان خلّال^۳ در مورد اختلاف در نسبش آمده است: از ابن

۱- احمد بن عبدالله بن سلیمان: در فتنون ادب استاد بود، به روز جمعه ۲۷ ربیع الاول در مقررّه به دنیا آمد و در شب جمعه، دوم یا سوم یا سیزدهم ربیع الاول سال ۴۴۹ هـ. ق در مقررّه از دنیا رفت. نحو و لغت را در مقررّه از پدر خویش و از محمد بن عبدالله سعد نحوی فراگرفت. در اول سال ۶۷ به آبله نابینا شد. یکبار در سال ۳۹۸ و بار دیگر در سال ۳۹۹ به بغداد رفت و یکسال و هفت ماه در آن جا اقامت گزید و سپس به مقررّه بازگشت و در خانه خویش انزوا گزید و به تصنیفات خویش پرداخت. او خود را همین المحبّسین می‌خواند که منظورش در خانه بودن و نابینایی بود. مدت ۴۵ سال از خوردن گوشت ابا داشت، از یازده سالگی به گفتن شعر آغاز کرد. از آثار اوست: شرح اشعار متنبّی به نام کتاب لامع غریری و اختصار دیوان ابی تمام و شرح آن به نام ذکر حبیب و شرح دیوان بحتری به نام غیت الولید و شرح دیوان متنبّی به نام معجز احمد و رساله الفغران و چندین اثر دیگر. «م»

۲- جمال الدین ابوالفضل محمد بن مکرم بن علی انصاری الخزرجی الافریقی المصوری مولد او به سال (۶۳۰ هـ. ق) بوده است او از ابن المقیر و غیر او حدیث شنوده و روایت کرده است و بسیاری از معطولات نحو و جز آن را اختصار کرده مانند اغانی و عقد و ذخیره و مضمرات ابن بیطار؛ و گریند اختصارات او نزدیک به پانصد مجلد است. مذهب تشیع داشت و معروفترین کتابهای او، لسان العرب، در لغت است و صاحب کشف الظنون مرگ او را در سال ۷۱۶ هـ. ق گفته است. «م»

۳- ابوسلمه حفص بن سلیمان الخلّال الهمدانی، از مردم ایران وزیر ابی العباس سفاح اوّل خلفای عباسی بود در (نقل به صفحه بعد) ←

اعرابی نقل شده است که: خَلَّال به خلل السیوف [سازنده غلاف شمشیر] منسوب است».

۲- کتاب آله الکتاب: این کتاب نیز مانند کتاب سابق در شرح حال وی ذکر نشده است. ابن سید بطلیوسی^۱ در صفحه ۸۷ کتاب الاقتضاب از آن یاد کرده است، آن جا که گفته است:

«و يُقال للَّحْمَةِ الَّتِي تَحْتَ بَرِيَةِ الْقَلَمِ: الضَّرَّةُ، شَبَّهَتْ بِضَرَّةِ الْإِبْهَامِ وَ هِيَ اللَّحْمَةُ الَّتِي فِي أَصْلِهَا، كَذَا قَالَ ابْنُ قُتَيْبَةَ فِي آلَةِ الْكِتَابِ، وَ هُوَ الْمَعْرُوفُ وَ خَالَفَ ذَلِكَ فِي أدبِ الْكِتَابِ فَقَالَ: أَلَيْهِ: اللَّحْمَةُ الَّتِي فِي أَصْلِ الْإِبْهَامِ، وَ الضَّرَّةُ: اللَّحْمَةُ الَّتِي تُقَابِلُهَا»^۲. و در همان کتاب صفحه ۸۸ گفته است: وَ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ بْنُ قُتَيْبَةَ فِي كِتَابِ آلَةِ الْكِتَابِ...^۳

و در صفحه ۵۹ گفته است: وَ قد ذکر ابن قتیبه هذا الکلام فی آله الکتاب وَ غیر ذلك من کتبه^۴ و همچنین در صفحه ۸۴ نیز از این کتاب یاد کرده است.

۳- کتاب صناعة الکتابه: این کتاب مانند دو کتاب سابق [از آثار ابن قتیبه] معروف و مشهور نیست، لکن خزاعی در کتاب خود به نام «تخریج الدلالات السمعیه» در صفحه ۳۵۸ آن

→ (نقل از صفحه قبل)

نلقیب او به خَلَّال سه وجه گفته اند:

- یکی آن که سرای او در کوفه در محله سرکه فروشان بود و او با آنها بسیار رفت و آمد داشت.
- وجه دوم آن که او را دکانهایی بود که در آن سرکه می ساختند از این جهت او را خَلَّال می گفتند.
- وجه سوم این که او را منسوب کردند به خلل شمشیر، او از توانگران کوفه بود و مال خویش را بر دولت عباسیان صرف می کرد. اما در دل میلی عظیم به فاطمیان داشت. او در سال ۱۴۳ هـ. ق به دستور سفاح خلیفه عباسی کشته شد. دستور الوزراء، تجارب السلف و مفاتیح العلوم «م».
- ۱- ابو محمد عبدالله بن محمد بن سید البطلیوسی البلسنی، فقیه و لغوی، مولد او در بطلیوس از بلاد اندلس در سال ۴۴۴ هـ. ق و وفات او به سال ۵۲۱ هـ. ق در «بلنسه» اتفاق افتاد؛ از آثار اوست: شرح ادب الکتاب، شرح الموطأ، شرح مسقط الزند، شرح دیوان الممتن و چندین اثر دیگر.
- ۲- «به برآمدگی زیر نوک قلم «ضربه» گویند از آن جهت که به برآمدگی و گوشواره بین انگشت شست که به آن «ضربه» گویند شبیه است، ابن قتیبه در کتاب آله الکتاب چنین گفته است و معروف هم همین است، لکن در کتاب ادب الکتاب با این نظریه مخالفت کرده و گفته است: إلیه: گوشنی است که در بیخ ابهام وجود دارد و «ضربه» گوشنی است که در مقابل آن است».

۳- «ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه در کتاب آله الکتاب گفته است...».

۴- «و محققاً این سخن را ابن قتیبه در کتاب آله الکتاب و بعضی از کتابهای دیگرش ذکر کرده است».

گاه که درباره کلمه «دیوان» و این که جمع آن دواوین و دیاوین است سخن به میان آورده، از آن یاد کرده و گفته است: «و قال ابن قتیبة فی صناعة الکتابة: وإنما جمعوه بالياء علی لفظه، قال: ودالُهُ بالكسر ولا تُفْتَح»^۱.

و از قرائنی که درستی این روایت را از کتاب صناعة الکتابة تأیید می کند و مؤید این است که این کتاب غیر از کتاب ادب الکتاب می باشد، این است که: خزاعی در باب چهارم کتاب خود که به فهرست منابع و مآخذ آن اختصاص داده، ادب الکتاب - را در شمار مراجع لغوی و کتب لغت آورده و گفته است: «ادب الکاتب لأبی محمد عبدالله بن مُسلم بن قتیبة...»^۲.

و در همان باب در ضمن فهرست کتب ادبی گفته است: «عیون الأخبار لابن قتیبة و المعارف له... و صناعة الکتابة لأبی جعفر احمد بن محمد بن النّحاس، و صناعة الکتابة لابن قتیبة»^۳.

۴- کتاب الالفاظ المغریة بالألقاب المعریة: یک نسخه خطی از آن در کتابخانه «جامع القرویین» در بخش کتب لغت به شماره ۱۲۶۲ موجود است.

۵- کتاب الوحش: ابن قتیبة خود در کتاب الانواء صفحه ۴۱ از آن نام برده، آن جا که گفته است: «قال ابن مضرّس الاسدی:

و یوم من الشعرى کأنّ طباءه
کواکب مقصور علیها صقورها

یرید: أنها قدکنست؛ و قد ذکرْتُ هذا فی کتاب «الوحش» بأکثر من هذا الشرح»^۴.

۶- کتاب الصّیام: از این کتاب نیز در صفحه ۱۱۸ کتاب الانواء یاد کرده و گفته است: «و بتعرف من المنازل بأنّ الهلال إذا طلع فی أوّل لیلة من شعبان فی «الشّریطین» فإن کان

۱- ابن قتیبة در کتاب خود به نام صناعة الکتابة گفته است: «و همانا آن را با همان لفظ به یاء جمع بسته اند، او گفته است: و دال «دیوان» به کسر است و مفتوح نمی شود».

۲- ادب الکاتب از ابی محمد عبدالله بن قتیبة است...

۳- «عیون الاخبار و کتاب المعارف تألیف ابن قتیبة؛ و کتاب صناعة الکتابة تألیف ابو جعفر احمد بن محمد نخاس است و صناعة الکتابة تألیف ابن قتیبة».

۴- «ابن مضرّس اسدی گفته است: «چه بسا روزی از روزهای طلوع ستاره شعرى که پنداری آهوان از شدت گرما؛ همچون ستارگان که به هنگام طلوع شعرى پنهان می شوند. در لانه خود می خزند». مقصود شاعر این است که آن آهوان پنهان شده اند و در لانه و محلّ خود خیزده اند. این مطلب را در کتاب الوحش مشروحتر بیان کرده ام».

شعبان تماماً طلع فی اَوَّل لیلۃ من شهر رمضان فی «الثَّریّا» و إن کان شعبان ناقصاً طلع فی «البُطین» و هذا امرٌ یضیق و یصعب علی النَّاس و یشتر فیهِ التنازع و الاختلاف؛ فنسخه رسول الله ﷺ بقوله: «إذا غَمَّ علیکم فأَکملوا العِدَّة ثلاثین». و قد ذکرْتُ مثل هذا فی کتاب الَّذی أَلَفْتُهُ فی الصَّیام»^۱.

۷- کتاب غریب الحدیث: این کتاب تا نیمه قرن چهارم هجری، دومین کتابی بود که علاقه و شیفتگی علمای این فن را به خود جلب کرده بود.

ابوسلیمان خطابی^۲ در مقدمه کتاب خود غریب الحدیث گفته است: ... فکان اَوَّل من سبق إلیه و دَلَّ علیهِ، أبو عبید القاسم بن سلام، فإنه قد انتظم عامَّة ما یحتاج إلی تفسیره من مشاهیر غریب الحدیث؛ فصار کتابه إماماً لاهل الحدیث، به یتذاکرون، و إلیه یتحاکمون ثم انتهج نهجه أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه، فتتبع ما أغفله أبو عبید من ذلك و ألف فیهِ کتاباً لم یأل أن یبلغ به شأو المبرز السابق^۳.

ابن قتیبه از احادیثی که در کتاب ابو عبید آمده است، تنها احادیثی را در کتاب خود آورده که به شرح و بیان و تفسیر نیاز داشته یا به منظور جبران مطالبی بوده که از ابو عبید

۱- «از حرکت ماه در منازل، معلوم می شود که هرگاه «هلال» ماه شعبان در برج «شَرَطین» طلوع کند، در این صورت اگر ماه شعبان سی روز تمام باشد. «هلال» ماه رمضان در «قُریّا» طلوع خواهد کرد و در صورتی که ماه شعبان کمتر از سی روز باشد «هلال» ماه رمضان در «بُطین» طلوع خواهد کرد.

البته شناسایی روز اَوَّل ماه رمضان با این روش بر مردم دشوار است و موجب اختلاف و نزاع فراوان خواهد شد و روی همین اصل بود که رسول خدا ﷺ آن را با این حدیث نسخ کرد و فرمود: «هرگاه اَوَّل و آخر ماه بر شما مشکل شد، سی روز کامل روزه بگیرید». و مثل این مطلب را در کتابی که در باره روزه تألیف کرده ام یادآوری نموده ام».

۲- احمد یا حمد بن محمد بن ابراهیم بن خطاب البستی الخطابی او از مردم بست و از فقها و محدثین و ادبای بارخ زمان خویش بود و در بلغ می زیست. وفات وی به سال ۳۸۸ ه. ق روی داده کتابهای غریب الحدیث، معالم السنن، اعلام السنن، اصلاح غلط المحدثین، العزله و شأن الدعاء از اوست.

۳- «اولین کسی که در علم غریب الحدیث پیشی جست و به این فکر افتاد، ابو عبید قاسم بن سلام بود، او تمام احادیث مشهور و معروف را که نیاز به تفسیر داشتند، جمع آوری و تنظیم کرد، به طوری که کتابش راهنما و الگوی اهلی حدیث قرار گرفت و از آن بهره می بردند و آن را حکم و داور خویش می دانستند. بعد از او ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه راه او را ادامه داد و احادیثی را که ابو عبید از آن غافل مانده بود تتبع و بررسی کرد و در این موضوع کتابی تألیف کرد که کتاب مفضل و مشهور گذشته که همان کتاب ابو عبید باشد به پاینده آن نمی رسد».

فوت شده یا جنبه اعتراض داشته است. از این رو کتاب ابن قتیبه به اندازه کتاب «ابوعبید» بلکه مفصلتر از آن شد.

ابن قتیبه در مقدمه کتاب غریب الحدیث گفته است: کنت زماناً أرى أن کتاب أبی عبید قد جمَعَ تفسیرَ غریب الحدیث، و أن الناظر فیہ مستغن به، ثم تعقبت ذلك بالنظر و التفتیش و المذاكرة، فوجدت ما ترک نحواً مما ذکر؛ فتتبت ما أغفل؛ و فسرته علی نحو مما فسر. و أرجو أن لا یكون بقى بعد هذین کتابین: من غریب الحدیث ما یكون لأحد فیہ مقال^۱.

سپس ابوسلیمان خطابی بعد از آن که از گروهی از نویسندگان «غریب» یاد کرده و از آنها تمجید نموده، گفته است: ثم إنه لیس لواحد من هذه الكتب التي ذكرناها، أن يكون شيء منها على منهاج أبي عبید فی بیان اللفظ، و صحة المعنى، و جودة الاستنباط، و كثرة الفقه، و لا أن يكون من جنس کتاب ابن قتیبه فی إشباع التفسیر، و إيراد الحجّة، و ذکر النظائر و تخلص المعانی^۲.

از کتاب غریب الحدیث تنها یک سوم اول و یک سوم آخر آن باقی مانده که در «الخزانة الظاهرية» دمشق تحت شماره های ۳۴ و ۳۵ کتب لغت ثبت شده است.

ابن قتیبه در کتاب، ادب الکاتب ص ۷۰ و کتاب عیون الاخبار (۲/۲۴۴) و (۴/۹) و کتاب الأشربة ص ۱۰۹ و کتاب تأویل مختلف الحدیث صفحه های ۱۴ و ۲۱۱ و ۲۶۸ و کتاب المسائل ص ۱۵ و کتاب الشعر و الشعراء (۲/۶۸۴) و کتاب تأویل مشکل القرآن صفحات ۲۸، ۵۸، ۹۹ و ۲۰۵ از کتاب غریب الحدیث یاد کرده است.

۱- «مدتی بر این عقیده بودم که کتاب «ابوعبید» تفسیر احادیث غریبه را جمع کرده و هرکس آن را مطالعه کند از کتابهای دیگر بی نیاز می شود؛ سپس این موضوع را با دقت و تأمل و تحقیق و مذاکره با دیگران پی گیری کردم و به این نتیجه رسیدم که آنچه را از قلم انداخته است به اندازه احادیثی می باشد که ذکر کرده است، این بود که با دقت و حوصله نسبت به آنچه وی از آن غافل گشته بود به تتبع پرداختم و آنها را به روش «ابوعبید» تفسیر کردم؛ امیدوارم پس از تدوین و تألیف این دو کتاب از احادیث غریبه، موردی که برای کسی در آن جای گفتگو باشد باقی نمانده باشد».

۲- «هیچ کدام از این کتابهای یاد شده از نظر بیان لفظ، صحت معنی و نیکویی استنباط و زیادی بینش و دانش، به پایه و روش ابوعبید نمی رسد. و نیز هیچ کدام از این کتابها از نظر تفسیر کامل حدیث و بیان دلیل و ذکر نمونه ها و نظائر و خلاصه کردن معانی، همتان و همانند کتاب غریب الحدیث ابن قتیبه نمی باشد».

حسن بن عبدالله اصفهانی، معروف به لغذه^۱ در نقد و بررسی آن، کتابی تألیف کرده و آن را الزد علی ابن قتیبه فی غریب الحدیث نامیده است.

۸- اصلاح الغلط فی غریب الحدیث لأبی عیید: در این کتاب ابن قتیبه در بیشتر از پنجاه مورد بر ابو عبید اشکال کرده است، این کتاب به نظر من از مهمترین کتابهای ابن قتیبه و مؤثرترین آنها در تاریخ زندگی و شهرت اوست.

بر بسیاری از دانشمندان معاصر و دانشمندان بعد از وی گران آمد که مردی چون او بر ابو عبید خطا گیرد ارزش این کتاب بیشتر بدین جهت است که از نخستین کتابهای نقد علمی به شمار می آید.

ابن قتیبه برای این کتاب مقدمه‌ای جالب و پرمحتوا تهیه کرده است. او با ظرافت خاصی مقدمه را آغاز کرده و گفته است: «شاید کسی که کتاب ما را ببیند از عنوان و نام آن خوشش نیاید و به خطا نسبت دادن ابو عبید را کار وحشتناکی بداند و ابو عبید را - که خدای رحمتش کناد - از خطا و لغزش محفوظ بداند و از او حمایت کند؛ و از پذیرفتن خطا و لغزش برای او امتناع ورزد و از غیبت کردن و پرده‌دری نسبت به دانشمندان شرم داشته باشد و بی‌خبر باشد از این که تفسیر احادیث غریبه‌ای که ما آورده‌ایم، کامل کردن کاری است که او آغاز نموده و محکم ساختن بنایی است که او بنیان کرده است و این است آنچه ما را بر اصلاح فساد و پرکردن شکافها ملزم ساخته است.

علاوه بر این، ما در مورد آن خطاها نگفته‌ایم که کتاب، مسائل گمراه کننده دارد یا از سنت پیامبر ﷺ بدور است؛ بلکه سخن ما درباره مطالبی است که او در مورد معنایی مبهم یا سخنی دشوار و شگفت بیان کرده است.

بدیهی است که گاهی بزرگان اهل نظر و دانشمندان برجسته، آنان که از خدا

۱- حسن بن عبدالله، ابوعلی الاصفهانی معروف به «لغذه» به ضم لام و سکون ذال معجمه و (لغذه) به غین نیز گفته شده است، یاقوت گوید: او وارد بغداد شد و در نحو و لغت پیشوا بود. او از باهلی و کرمانی علم آموخت. بین او و ابی حنیفه دینوری مناقضاتی وجود داشت. در آخر عمرش همتایی نداشت از آثار اوست: التوادر، خلق الانسان، نقض علی النحو، خلق الفرس، مختصر فی النحو... الزد علی ابن قتیبه فی غریب الحدیث، الزد علی ابی عبید؛ ر.ک: بغیة الوعاة، ص ۲۲۲.

می‌ترسند و در برابر او خاشعند، در آرای خویش دچار لغزش می‌شوند، مانند صحابه رسول خدا - درود و سلام خدا بر آنان باد - اینان با آن که پیشرو جامعه و گنجینه‌های دانش و سرچشمه‌های حکمت و شایسته‌ترین انسانها نسبت به هر فضیلت و نزدیکترین افراد به توفیق و عصمت می‌باشند، هیچ یک در مسائل فقهی اظهار نظر شخصی نکرده، جز آن که برخی گفته آنان را می‌پسندند و گروهی هم نمی‌پسندند.

تابعین رسول خدا ﷺ نیز این چنین می‌باشند و مردم در فقه با یکدیگر اختلاف دارند و برخی بر برخی دیگر در مورد حلال بودن چیزی اشکال می‌کنند و می‌گویند حرام است و در مورد حرام بودن چیزی اشکال می‌کنند و می‌گویند حلال است، یکی می‌گوید که این راه نجات است و دیگری می‌گوید که این راه هلاکت است. این گونه موارد، همچون علم «غریب الحدیث»، نحو و دیگر موضوعات علمی نیست که لغزنده در آن علوم را گناه بزرگی نباشد، همچون شافعی که عقاید ثوری [و معتقدان به رأی] را تخطئه می‌کند و برگفته‌های معلم خود مالک بن انس^۲ اشکال می‌کند.

ابوعبید برخی از گفتار پیشینیان را در فقه و قراءت برگزیده و بعضی را تحقیر کرده و مردود دانسته و از برخی مطالب ناروا و شرم‌آور با دلایل آشکار ایراد گرفته است.

زبان‌شناسان نیز با هم اختلاف نظر دارند و بعضی، لغزش بعضی دیگر را آشکار

۱- اصحاب رأی که اهل عراقند، یاران امام اعظم ابوحنیفه، توضیح الملل والنحل، (۲۰/۱). آنها کسانی هستند که در فقه به قیاس قایلند و آنان ابوحنیفه و یارانش محمد بن حسن و ابویوسف محمد و دیگران که اهل عراقند می‌باشند و از این جهت به اصحاب رأی موسوم شدند که به قیاس، عنایت خاص دارند و چه بسا قیاس جلی را بر اخبار آحاد ترجیح می‌دهند؛ دائرة المعارف القرن العشرين، (۱۵۶/۴). «م»

۲- ابو عبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر اصبحی یمانی، امام مالکیان، یکی از ائمه اربعه اهل سنت و جماعت است. او از نافع بن ابی نعیم اخذ حدیث کرده و از ربیع علم آموخته است، گویند وقتی می‌خواست برای مردم حدیث کند وضو می‌گرفت و با وفار می‌نشست، در این باره از وی سؤال می‌شد می‌گفت: دوست دارم احادیث رسول اکرم را بزرگ شمارم و جز با طهارت آنها را بر زبان نیاورم. او در سال ۹۵ هـ. ق به دنیا آمد و در ربیع الاول سال ۱۷۹ هـ. ق از دنیا رفت. و اقدی گوید در ۹۰ سالگی از دنیا رفت؛ ابن جوزی گوید در سال ۱۴۷ مالک را هفتاد تازیانه زدند به خاطر فتوایی که برخلاف میل سلطان وقت داده بود؛ دائرة المعارف القرن العشرين (۴۲۴/۹). «م»

می‌کنند. فراء^۱ بر امام خود کسائی^۲ و هشام^۳ بر فراء اشکال می‌کند و اصمعی^۴، مفضل را تخطئه می‌کند و این موارد بیش از آن است که به تمام آنها اشاره شود و یا بر آن وقوف حاصل گردد.

احدی از افراد انسان را نمی‌شناسیم که خداوند به او تعهدی سپرده باشد که او را از اشتباه و خطا در امان بدارد و به او مصونیت و ایمنی از خطا داده باشد. [بجز معصومین که از اشتباه و فراموشی محفوظند]، بلکه بندگان را با در ماندگی همراه و با نیازمندی قرین ساخته و آنان را به ناتوانی و شتابزدگی وصف کرده و فرموده است: ﴿وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾^۵ و: ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ﴾^۶ و: ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾^۷.

۱- ابوزکریا یحیی بن زیاد کوفی عالم لغت و نحو عرب (۱۴۴-۲۰۷ ه.ق). وی چون پوستین دوز بود بدین نام خوانده شد؛ فراء امام کوفیان و داناترین آنها در نحو و لغت و فنون ادب است. او را پیشرای نحو نامیدند؛ در کوفه تولد یافت؛ سپس به بغداد رفت و به دستگاه مأمون پیوست و تعلیم و پرورش فرزندان او را به عهده گرفت؛ او از نظر فکر به اعتزال متمایل بود. از کتابهای او است: المقصور والممدود، معانی القرآن، المذکر و المؤنث، الجمع و التثنية فی القرآن و چندین اثر دیگر؛ او در نحو شاگرد ابوالحسن کسائی بود؛ «لغت نامه دهخدا؛ ذیل ابودکر، یحیی بن زیاد». فرهنگ معین، (۱۳۱۵/۶)، دائرة المعارف القرن العشرين، (۱۴۱/۷).

۲- ابوالحسن علی بن حمزه یکی از قراء سبعة و استاد لغت و نحو است مولد او کوفه بود و بعد از حمزه بن زیات، ریاست قاریان قرآن را به عهده گرفت. او به امر هارون مأمور تعلیم امین و مأمون شد. کسائی در سفری که به همراهی هارون به خراسان می‌رفت با محمد بن حسن فتیه همراه بود؛ در ری هر دو بیمار شدند و در یک روز وفات یافتند؛ (۱۹۸ ه.ق). کتاب معانی القرآن؛ مختصر النحو؛ القراءات؛ العدد؛ التوارد الکبیر؛ التوارد الاوسط؛ التوارد الاصغر و چندین کتاب دیگر از اوست؛ «الاعلام زرکلی؛ معجم المطبوعات؛ الفهرست ابن الندیم؛ لغت نامه دهخدا؛ و دائرة المعارف القرن العشرين (۱۳۸/۸)». «م»

۳- هشام بن عروة بن زبیر بن عوام القرشی الاسدی مکتبی به ابوالمنذر، تابعی از علمای مدینه و بزرگان اهل حدیث بود وفات او را به سال ۱۴۶ ه.ق نوشته‌اند «الاعلام زرکلی». «م»

۴- عبدالملک بن قریب بن علی بن السمع باهلی مکتبی به ابوسعید او با خلیل بن احمد؛ ابو زید انصاری؛ عیسی بن عمر ثقفی نحوی و خلف احمر فرغانی و بسیاری از بزرگان معاصر بود؛ در بصره به سال ۱۲۳ ه.ق به دنیا آمد و در همان شهر پرورش یافت و دانش فرا گرفت؛ او مردی زشت روی اما خوش فهم و پرکار و خوش بیان بود؛ چنان که حدود چهل کتاب در لغت و مسائل مربوط به آن نوشت؛ سایر تألیفات او نیز بر چهل کتاب بالغ می‌شود؛ اصمعیات او که بالغ بر ۷۷ قصیده است؛ مشهور می‌باشد؛ اصمعی به سال ۲۱۶ ه.ق در بصره وفات یافت. المعجم المطبوعات، (۴۵۶/۱)؛ ضحی الاسلام، ص ۲۶۴؛ الفهرست، ص ۱۱۵۵؛ ابن خلکان، (۲۶۲/۲)؛ روایات الجنات، ص ۴۵۸ و قاموس الاعلام، (۹۹۳/۲). «م»

۵- «انسان ضعیف آفریده شده است» نساء / ۲۸.

۶- «انسان در خلقت و طبیعت بسیار شتابکار است» انبیاء / ۳۷.

۷- «فوق هر دانشمندی، دانشمندتری وجود دارد» یوسف / ۷۶.

و نیز ما از خداوند چنین شناختی نداریم که مردمی را به دانش اختصاص دهد و دیگران را محروم کند، یا علم را به زمان خاصی اختصاص دهد و در زمان دیگر قرار ندهد، بلکه خداوند، علم را بین بندگانش مشترک قرار داده و به هر کس بهره‌ای از آن عنایت فرموده و آنچه بر روی یکی بسته بر روی دیگری گشوده است و درویش را آگاه کرده بر آنچه ثروتمند از آن غافل مانده است، و علم را به دانشمند متأخری که گفتار و نظریات دانشمند متقدم را تعقیب می‌کند و به آینده‌ای که از گذشته پندی می‌گیرد زنده کرده است و بر هر کسی که مقداری از حق بداند واجب فرموده که آن را آشکار و منتشر سازد و این را زکات علم قرار داده همان طور که صدقه را زکات مال قرار داده است.^۱

و گفته‌اند: از لغزش دانشمند بترسید و لغزش دانشمند تا روشن نگردد شناخته نمی‌شود و اگر شناخته نشود، پیرواش از لغزش او هلاک می‌شوند، زیرا آنان علم را از عالم با آغوش باز می‌پذیرند و تا خلاف آنچه پذیرفته‌اند بیانی نباشد و یا بُرهانهای محکمی اقامه نشود دست بر نمی‌دارند.

بعضی از مردم ناآگاه و کسانی که هر مطلبی را در جای مناسب خود قرار نمی‌دهند چنین می‌پندارند که این کار (نقد کتاب ابن عبید)، بدگویی دانشمندان و بدنام کردن گذشتگان و به زشتی یاد کردن مردگان است و می‌گویند: «مردگان را ببخشید»، و حال این که مطلب آن طور نیست که آنان تصوّر کرده‌اند، زیرا غیبت، نسبت دادن دیگران به اخلاق پست و یاد کردن آنان به کارهای زشت و بدیهاست و این همان گناه بزرگی است که به خوردن گوشت مردگان تشبیه شده است، لکن لغزش در سخنی و یا به خطا رفتن در معنی و مفهومی و یا ناآگاه ماندن و فراموش کردن و در وهم بودن از مطلبی، مَعَاذَ اللَّهِ که از مقوله غیبت و یا چیزی نزدیک بدان و یا همانند آن به شمار آید و نمی‌توان آگاه‌کننده و منتقد را خطاکار شمرد، بلکه چنین منتقد آگاه‌کننده‌ای در پیشگاه خداوند مأجور و در برابر بندگان صالح خدا نیز مشکور است، آن بندگان صالحی که هوای نفس، آنها را به سویی متمایل نمی‌سازد و تعصب در آنها راه پیدا نمی‌کند و حزب‌گرایی و دسته‌بندیها آنها را بر باطل گرد نمی‌آورد و حسدی آنان را از اظهار حقّ باز نمی‌دارد.

روزگاری بود که از نادانی عذر می‌خواستیم، لکن امروز به اعتذار از پیشگاه علم

۱- کافی، ۵۱/۱: زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللَّهِ.

نیازمند گشته‌ایم، و چنانچه ما را آگاه سازند و راهنمایی نمایند سپاسگزار خواهیم بود و با سلامت نفس خشنود می‌شویم و این با دگرگونی احوال، شگفت‌آور نیست و با تغییر و تحوّل روزگار، زشت نمی‌شود، و خداوند پشتیبان همگان است و باید از او یاری جست. [در این کتاب] احادیثی را ذکر می‌کنیم که در تفسیر آن با شیخ ابو عبید - خدایش رحمت کند - اختلاف نظر داشتیم، در حالی که این گونه احادیث در برابر احادیثی که تفسیرهای درستی دارند بسیار اندک می‌باشند، و از خداوند برای توفیقی که در بهره‌مند شدن از دانش ابو عبید به ما عنایت فرموده است سپاسگزاریم و اعتماد ما در این جهت بر دو چیز است:

- ۱- آنچه خداوند بر عالم در مورد علمش واجب کرده است.
 - ۲- این که اگر خواننده به اختلاف نظر ما با ابو عبید برخورد می‌کند بیدرنگ ما را به خطا، که ان شاء الله از آن مصون هستیم متهم نسازد.
- و تو ای خواننده عزیز چه شایسته است که در سخن، بیندیشی تا در صورتی که درست گفته باشیم و خدا را در نظر داشته باشیم، سخن ما را با آغوش باز بپذیری و اگر باطل باشد یا در آن چیزی باشد که ما بدان توجّه نکرده‌ایم، با استدلال و برهان، ما را از اشتباهمان برگردانی، پس بزراستی که چنین برخوردی در یاری کردن رسالت و برای عذرخواهی لازمتر است و بیشتر موجب شفای دلها می‌شود.
- ۹- تفسیر غریب القرآن: این کتاب در حقیقت متممی برای کتاب تأویل مشکل القرآن است. ابن قتیبه در صفحه ۲۵ کتاب مشکل القرآن گفته است: «برای غریب القرآن کتاب جداگانه‌ای در نظر گرفته‌ام تا این کتاب به طول نینجامد».

او در مقدمه کتاب غریب القرآن گفته است: «ما این کتابمان را به ذکر نامهای نیکو و صفات والای او (خدا) آغاز و آنها را تأویل و ریشه‌یابی می‌کنیم، سپس الفاظی را که در کتاب کریم زیاد تکرار شده می‌آوریم و معتقد به اولویتی برای بعضی از سوره‌ها بر برخی دیگر نیستیم، آنگاه به تفسیر کلمات غریب و نامأنوس قرآن و نه تأویل مشکلات آن می‌پردازیم، زیرا برای مشکلات قرآن - بحمد الله - به طور جداگانه کتاب جامعی تألیف کرده‌ایم و هدفی را که در این کتاب دنبال می‌کنیم این است که هم مختصر باشد و

هم کامل، هم توضیح دهیم و هم به اجمال بگذریم و بر الفاظ مبتذل استشهاد نکنیم، و زیاد بر سخنان مستعمل متکی نباشیم و کتابمان را از نحو و حدیث و اسانداها پر نکنیم، پس محققاً اگر در نقل حدیث بر این شیوه باشیم، به یقین نیازمند خواهیم بود که تفسیر گذشتگان را - که خدایشان رحمت کند - عیناً در کتاب بیاوریم. و اگر آن الفاظ را آوردیم، کتاب ما نیز مانند دیگر کتابهایی خواهد بود که ناقلان حدیث تألیف کرده‌اند».

سپس یادآور شده که اختلاف نظر علما را نقل نکرده و برای آنچه از آن میان برگزیده دلیلی ارائه نداده است و افزوده که: اگر در این مورد خود را به زحمت بیندازیم، سخن به درازا می‌کشد و کتاب، طولانی می‌شود و افراد آگاه و هوشیار، از آن قطع امید می‌کنند و از دسترس و رغبت دانش‌پژوهان بدور می‌ماند.

آنگاه متذکر شده است که این کتاب، از کتب مفسران و لغت‌شناسان دانشمند استنباط شده و در این مورد از روش آنها خارج نگشته است و در مطالبی که ذکر کرده است خود را به تکلف نینداخته، جز آن که در لغت، بهترین نظریه‌ها و درآیه مناسبترین اقوال را برگزیده و روشن کرده است که: تأویل نامقبول و تفسیر بی‌پایه و اساس را بدور افکنده، آنگاه نمونه‌های گوناگونی از این نوع تأویل و تفسیر را نقل کرده است و به دنبال آن گفته است: «و از خداوند متعال استعانت می‌جوییم و از او می‌خواهیم که به ما توفیق عنایت فرماید تا راه صواب را پیماییم».

۱۰- کتاب الأنواء: ابن قتیبه در جلد اول کتاب المعانی صفحه ۳۷۵-۷۳۸ از آن کتاب یاد کرده است.

در مقدمه کتاب الأنواء گفته است: این کتابی است که در آن، روشهای عرب را در علم نجوم خبر داده‌ام و عبارتند از: طلوع و غروب ستاره‌ها و صفات و صورتهایشان و نام منازل که قمر در آن ستاره‌ها دارد، و وضع ستارگان در حال غروب و فرق میان ستارگان سعد و نحس، اوقات و فصول و بارانها و زمان آن، اختلاف نامهای باران در فصول گوناگون، اوقات مناسب به منظور جست‌وجوی نقاطی که محل باریدن باران است، به جست‌وجوی علفهای سبز و خرم رفتن و اوقات پیدایی آنها و آنچه عربها بر اساس آن، سبع اشعارشان را در طلوع هر ستاره‌ای قرار می‌دهند که طلوع آن راهنمای حوادثی

می شد و همچنین از بادهای و کار آنها و اندازه گیری محل وزش آنها و اوقات بادهای تند و گرم و پرگرد و خاک و از سپهر و قطب و کهکشان و بروج و ستارگان و سیارات و خورشید و ماه و ستارگان بزرگی که اسامی آنها معلوم نیست و ستارگان مشهور و معلوم و جهت یابی به وسیله آنها و از ابری که به باران تهدید می کند، ابری که می بارد و ابری که نمی بارد و از برقهایی بی باران که انسان را فریب می دهند و برقهایی باران دار و صادق و بالاخره از نشانه های نعمت و سرسبزی و خشکی و بی حاصلی و جز آن، این کتاب، انسان را در همه این موارد آگاه می سازد.

هدف من از تمام مطالبی که در این کتاب آورده ام این است که به آنچه عرب در این زمینه می داند و به کار می برد اکتفا کنم؛ نه آنچه فیلسوف نمایان عجم و یا ریاضیدانان ادعا دارند.

براستی که علم عرب را علمی ظاهر و آشکار یافتم که در هنگام آزمایش، صادق است و برای ساکنان خشکی و مسافران دریا و در راه ماندگان، نافع و سودمند است. خدای متعال می فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النَّجْمَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾^۱ «چه بسا اقوامی که تاریکی شب، آنها را در دل دریاها و بیابانها و دشتهای بی آب و علف از ادامه حرکت باز داشته است، تا آنجا که مشرف بر هلاکت شده اند، آن گاه خداوند، آنها را به ستاره ای که بدان مأموریت داده یا بادی که انشاء فرموده، نجات داده است. ابن احرر^۲، در وصف صحرائی گفته است:

يُهَيِّلُ بِالْفَرْقَدِ رُكْبَانَهَا كَمَا يَهَيِّلُ الرَّاكِبُ الْمُعْتَمِرَ^۳

اینان کسانی هستند که راه را گم کرده اند و حیرت و سرگردانی آنها به طول انجامیده تا آنجا که از هلاکت ترسیده اند، سپس ستاره قطبی بر ایشان درخشیده و به وسیله آن،

۱. «و نیز اوست که چراغ ستارگان را برای شما در تاریکیهای بیابان و دریا روشن داشته است.» انعام / ۹۷.

۲. محمد بن یوسف بن محمد بن قاضی، در بحرین متولد شد لکن اصل وی از اربل بود در علم عربیت امام بود از تمام مردم حافظتر و در تشخیص خوب و بد آن از همه استادتر بود در شب سوم، ماه ربیع الآخر سال ۵۸۵ ه. ق. از دنیا رفت «بغیة الوعاة از جلال الدین سیوطی، ص ۱۲۴».

۳. در لسان العرب ۲۲۶/۱۴ این بیت به کسی نسبت داده نشده است. «و شترسواران صحرا را دیدن ستاره قطب شمال از خوشحالی تکبیر سر دادند همانند سوارهای که به زیارت خانه خدا می رود و با دیدن کعبه، از خوشحالی فریاد تلبیه (لبیک گفتن) سر می دهد».

جهت حرکت خویش را شناخته، آن گاه صدای خویش را به تکبیر بلند کرده‌اند، همان‌طور که زائر خانه خدا صدایش را به تلبیه (تَبَّيْكَ گفتن) بلند می‌کند.

گویند: عالمترین عربها به نجوم، قبیله کلب و بنوشیان بوده‌اند، براستی که علم نجوم در سرزمین «ماویّه» از قبیله کلب و در «مُرّة» از قبیله شیبیان است.

مردی عرب در شبی تار در صحرایی با من همصحبت شد، از او درباره محلّ اسکان قبیله‌ای از عرب و آبشخور آنها پرسیدم، او هر محله‌ای را به ستاره‌ای معین می‌کرد و هر سرزمینی را با ستاره‌ای مشخص می‌نمود. گاه به ستاره‌ای اشاره می‌کرد و آن را نام می‌برد و گاه به من می‌گفت: می‌بینی آن را و گاهی به من می‌گفت: رویت را به طرف فلان ستاره برگردان، یعنی مسیرت را بین فلان ستاره قرار ده تا به قبیله مورد نظر برسی. پس دریافتم که اعراب هر جا را که بخواهند می‌توانند به وسیله ستاره‌ای پیدا کنند، همان‌طور که مسافران از طریق جاده به آبادیها می‌رسند.

آنان چون ناگزیرند برای تحصیل معاش از شهری به شهری بروند و می‌دانند هیچ دخل و تصرفی در صحرا جز به کمک ستارگان ممکن نیست، از این جهت به شناخت مناظر ستارگان همّت گماشته‌اند و چون نیاز دارند که از محلّ سکونت خود به نقاط پر آب منتقل شوند و می‌دانند که حرکت و انتقال، جز در زمان مناسب که به وجود باران و علوفه اطمینان باشد بی‌نتیجه است. از این رو به محلّ طلوع و غروب ستارگان اهمیت می‌دادند.

علاوه بر آنچه گفتیم، برای شناختن دقت لقاح گوسفندان و شتران و زمان زاییدن آنها، و وقت از شیر گرفتن بچه‌های آنها و وقت پایین رفتن سطح آبهای زمین و هنگام بالا آمدن آن، و وقت لقاح و اصلاح نخل، و وقت چیدن میوه، و هنگام درو، و وقت بیماری وبا و طاعون سالیانه در انسان و شتر و سایر چهارپایان، به شناختن طلوع و غروب ستارگان نیازمند بودند.

شهرنشیان و مسافران راههای آباد، اگر چه در بعضی حالات نیاز به شناخت ستارگان ندارند، لکن گاهی برای در امان ماندن از بلاها و گرفتاریها در سفرهایشان به آنها نیازمندند. و نیز نیاز دارند به شناخت آنچه به عنوان نشانه‌های نعمت یا خشکسالی

معروف شده است.

و نیز محتاجند به این که ابرهای باران‌دار و ابرهای بی‌باران و برقه‌های صادق و کاذب و بادهایی که وسیله باروری درختان و گیاهان می‌شوند و بادهایی که سبب بارور نشدن گیاهانند بشناسند، و نیز شناخت مشرقها و مغربها و معرفت زوال و سپیده دم صادق و کاذب و سرخی افق بعد از غروب و همچنین شناختن جهت قبله به وسیله ستارگان، لازم و ضرور است.

در گذشته شناخت ستارگان، کار با ارزش و مهمی بود، لکن آنان که بدان همت می‌گماشتند اندک بودند، ادب، بی‌مقدار و زمان، گذرا بود، تا چه برسد به امروز؛ آن هم با کهنه شدن علم و مردن خاطره‌ها و اشکال‌تراشیها و اغراض شخصی مردم.

محققاً با این کتاب، مطالب نوینی را از این فن به رشته تحریر درآوردم، برخی را با دقت و اندیشه دریافتیم و برخی را با تجربه و آزمایش؛ بعضی از مطالب را از اشعار استخراج کردم و بر اهمال شاعرانی که سهل‌انگاری کرده و به سبب شبهه‌ای که به نظرشان رسیده، با نظریه اکثر شعرا مخالفت کرده‌اند، آگاهی یافتیم.

بعد از همه اینها، در پیشگاه تو - خواننده عزیز - خود را از خطا و لغزش مبرا نمی‌شمارم و اگر به خطایی آگاه شدم از هشدار و راهنمایی بی‌نیاز نیستم و در بازگشت از خطا به صواب سربلندی نمی‌کنم، زیرا که این فن، فنی ظریف و ناآشناست و آدمی زاده، ناتوان و ضعیف و عجول است و برتر از هر صاحب دانشی، دانشمندی است.^۱

از خداوند متعال می‌خواهم که ما و شما را به دانش بهره‌مند سازد و قدر و ارزش دانش را به ما بشناساند و کار ما را کاری قرار دهد که باعث تقرب به او شود و به لطف و کرمش بهترین چیزی را که به امیدواران خوش نیت خود عنایت کرده و کاملترین هدایت به سوی خود را به ما مرحمت فرماید، براستی که او وسعت دهنده و بزرگواری است.

ابن قتیبه از میان کتابهایش در کتاب الانواء، کتاب تأویل مشکل القرآن را ذکر کرده است در صفحه ۹ نظریه‌ای درباره سخن خداوند متعال: ﴿... مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ

۱- «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ». یوسف / ۷۶.

أُولَى الْقُوَّة...^۱ ذکر کرده، سپس گفته است: «این قول ابی عبیده است و فساد آن را در کتابم که در تأویل مشکلات قرآن تألیف شده است، بیان کرده‌ام».

در کتاب تأویل مشکل القرآن تصریح نکرده است که این نظریه ابی عبیده است بلکه این نظریه را به «بعضی از اهل لغت» نسبت داده است، و من در پاورقی آن گفته‌ام: «چنین به نظر می‌رسد که منظور ابن قتیبه در این سخن ابو عبیده باشد...» (به تأویل مشکل القرآن ص ۱۵۳ و ۱۵۷ مراجعه شود).

او نیز کتاب المیسر والقдах را در صفحه ۱۰ نام برده و گفته شترچرانی را به صورت شعری نقل کرده که می‌گوید:

إِذَا لَمْ يَكُنْ رِسْلٌ يَعُودُ عَلَيْهِمْ صَرَيْنَا لَهُمْ بِالشَّوْحَطِ الْمُتَقَوِّبِ^۲

سپس گفته است: «الشوحت المتقوب: یعنی، القдах که بر حیوان زند و این مطلب را در کتاب المیسر بیان کرده‌ام» و آنچه بدان اشاره کرده است، در کتاب المیسر والقдах ص ۵۲ موجود است و نیز در ص ۴۱، کتاب الوحش را نام برده است و آن از کتب بی نظیر است.

۱۱- کتاب فضل العرب و التنییه علی علومها: ابن قتیبه از این کتاب، در کتاب الشعر و الشعراء (۸/۱ و ۵۰) و در کتاب عیون الاخبار (۲/۱۸۵) یاد کرده و از آن کتاب اطلاعات اندکی در وصف شعر بیان داشته است و قسمتی از آن که به دست آمده، در کتاب رسائل البلقاء (تألیف استاد محمد کرد علی)، چاپ شده است.

۱۲- کتاب المیسر والقдах: ابن قتیبه از آن در کتاب اصلاح الغلط (لوحه ۲۶- ب) یاد کرده آنجا که گفته است: «این مطلب را در کتاب المیسر با شرح بیشتری بیان کرده‌ام و این کتاب را گنجایش بیش از این نیست، اگر خواستی امر میسر و چگونگی آن را بدانی و مطلب بیش از این برایت روشن شود ان شاء الله آن کتاب را مطالعه کن».

این کتاب را استاد مُحَبِّ الدِّین خطیب در سال ۱۳۴۲ هجری به چاپ رسانیده است. ۱۳- کتاب المعارف: ابن قتیبه از این کتاب در مقدمه کتاب عیون الاخبار یاد کرده

۱- «آن قدر گنج و مال به او دادیم که بر دوش بردن کلید آن گنجها صاحبان قوت را خسته کردی» قصص / ۷۶.

۲- «هرگاه فراوانی و زیادی نعمت نباشد، ما شتران را با چوب پوست کنده می‌زنیم».

است، و مکرراً به چاپ رسیده و اولین بار آن را مستشرق «وستنفل» به سال ۱۸۵۰ میلادی به چاپ رسانیده است.

در مقدمه کتاب الفاخر (نوشته مفصل بن سلمه، صفحه اول) آمده است: از احمد بن عبدالله بن احمد نقل شده است که گوید: «ابوبکر محمد بن یحیی صولی»^۱ - که خدایش رحمت کند - این کتاب را بر ما املا کرده است و علت آن، این بود که: یکی از کسانی که در مجلس وی حاضر می شد، در مجلس ابی بکر محمد بن قاسم انباری^۲ نیز حاضر می شد، روزی در دستش کتابی دید آن را گرفت که بخواند دید یک جلد از کتاب الزاهر می باشد، گفت: این کتاب از کتاب الفاخر نوشته مفصل بن سلمه نقل شده است همچنان که ابو محمد بن قتیبه، کتاب المعارف خودش را از کتاب المحبر ابن حبيب^۳ نقل کرده است... و حال این که کتاب المحبر در هند به سال ۱۳۶۱ ه. ق به وسیله یکی از زنان دانشمند آمریکایی خانم دکتر ایلزه لیختن شتیر چاپ شده است. من کتاب المحبر را مطالعه و آن را با کتاب المعارف مقایسه کردم ادعای نابجای صولی را نسبت به ابن قتیبه و تندروی در گفتارش را که کتاب المعارف از کتاب المحبر نقل شده است روشن و آشکار نمودم و تفصیل گفتار در این باره در جای خودش از مقدمه چاپ المعارف ان شاء الله خواهد آمد و چنین می پندارم که مسعودی در سخنانش بر تاریخ ابی حنیفه احمد بن داود دینوری^۴ متوفای سال ۲۸۲ ه. ق کتاب المعارف را اراده کرده است آنجا

۱- صولی (وفات ۳۳۵ یا ۳۳۶ ه. ق) از بزرگان و از ندمای الرضای، المکتفی و المقتدر بوده و دارای تصانیفی است از جمله: الاوراق فی اخبار آل العباس و در شعر: الغرر، الانواع، العباده، ادب الکاتب، الوزراء و ...

۲- ابوبکر محمد بن قاسم بن بشار انباری. از مردم انبار، او عربیت را از پدر خویش و از ابی جعفر احمد بن عبید و نحو را از ابی العباس ثعلب فراگرفت و اعلم از پدر بود در نهایت فضیلت و ذکا و جردت قریحه بود و در بدیهه گوئی و حاضر جوابی شهرت داشت و آنچه املا می کرد از حفظ و بدون مراجعه به کتاب بود، از صالحان به شمار می رفت و ارتکاب حرام و لغزشی در عمل از او شنیده نشده است، او در سال ۳۱۸ ه. ق در کمتر از پنجاه سالگی درگذشت، ابن ندیم از او ۱۷ کتاب و چندین دیوان نام برده است. «م»

۳- محمد بن حبيب بن امة بن عمرو از موالی عباسیان، عالم به انساب و اخبار و زبان و لغت و شعر عرب بود و ی در بغداد متولد شد و به سال ۲۴۵ ه. ق در سامرا درگذشت. از او است کتاب الامثال، اخبار الشعراء، و طبقاتهم و چند کتاب دیگر به: الاعلام زرکلی، (۳/ ۸۸۰) رجوع شود. «م»

۴- ابوحنیفه احمد بن داود بن وند دینوری از دانشمندان بزرگ و در نحو و لغت و ادب و هندسه و حساب و نقل به صفحه بعد) ←

که گوید: «براستی که ابن قتیبه آنچه ذکر کرده است از جای دیگر گرفته و به خودش نسبت داده است».

ابن قتیبه در کتاب المعارف، ص ۲۳۸ از کتاب الشعر و الشعراء یاد کرده است.

۱۴- کتاب عیون الاخبار: این کتاب مشتمل بر ده کتاب است:

۱- کتاب السلطان ۲- کتاب الحرب ۳- کتاب السؤدد ۴- کتاب الطبايع والاخلاق

۵- کتاب العلم ۶- کتاب الزهد ۷- کتاب الاخوان ۸- کتاب الحوائج ۹- کتاب الطعام

۱۰- کتاب النساء.

این کتاب در دارالکتب المصریه به سال ۱۳۴۳ ه. ق به چاپ رسیده است و در آن تحریفات و اشتباهات زیادی به چشم می خورد و شاید علتش این باشد که این اولین کتابی است که بخش ادبی عهده دار تحقیق آن بوده است. ابن قتیبه در مقدمه این کتاب به کتاب الأثریه اشاره کرده است چنان که به آن کتاب در ۳۲۵/۱ و به کتاب ابیات المعانی در (۱۵۸/۱) و به کتاب الشعر و الشعراء در (۱۸۵/۲) و (۲۴۷/۳) و به کتاب العرب در (۱۸۵/۲) و کتاب غریب الحدیث در (۲۴۴/۲) و (۹/۴) اشاره کرده است.

ابوبکر بن درید^۱ هنگامی که با گروهی از هم‌زمان خود راجع به گردشگاههای دنیا گفتگو می کرد، و هر یک از آنان بهترین جایی را که دیده بود اسم می برد، گفت: «اینها که گفتید گردشگاههایی است که چشم از آن لذت می برد، چرا از گردشگاههای دلها چیزی نمی گوید؟! گفتند: گردشگاه دلها چیست؟ در جوابشان گفت: عیون الاخبار قُتبی و الزَّهره ابن داود^۲ و قلق المشتاق ابن ابی طاهر^۳.

→ (نقل از صفحه قبل)

نجوم و نقد ابیات استاد بوده است، وفاتش را در حدود ۳۸۱ ه. ق نوشته اند. بعضی از ناقدان او را در بلاغت بی نظیر دانسته اند از میمترین آثار او، کتاب الشعر و الشعراء، الفصاحه، الثنایات، اخبار الطوال و الرصایا، است او در علوم ریاضی نیز تألیفاتی داشته است. ر.ک: الفهرست، معجم الادباء. «م»

۱- ابوبکر محمد بن حسن بن عتاهیه ازدی لغوی (۲۲۳-۳۲۱ ه. ق) تولد او به بصره و در همان شهر تحصیل علوم کرد و در سال ۲۵۷ در فتنه صاحب الزنج از بصره به عمان و از عمان به فارس رفت و به دربار آل میکال پیوست و در آن جا ریاست دیوان به او مفوض گشت و پس از عزل و انتقال میکالیان به خراسان (۳۰۸) و سپس به بغداد رفت. از عمده تألیفات اوست: کتاب الجمهره در لغت عرب، کتاب رشاح، غریب الحدیث و لغات القرآن. «م»

۲- ابن داود ظاهری، ابوبکر محمد بن داود بن علی بن خلف اصفهانی معروف به ظاهری، شاعر و ادیب و
→ (نقل به صفحه بعد)

۱۵- کتاب ادب الکاتب: این کتاب مشتمل بر چهار کتاب است:

۱- المعرفة؛ ۲- تقویم الانسان؛ ۳- تقویم الید؛ ۴- الابنیه از این کتاب ۱۲ باب در لیبزیک به سال ۱۸۷۷ م، چاپ شده است سپس به طور کاملی در لیدن به سال ۱۹۰۱ م چاپ شده و بعد از آن مکرر در مصر به چاپ رسیده است.

خطبه این کتاب را ابوالکرم، مبارک بن فاخر^۱ متوفای سال ۵۰۰ ه. ق و ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحاق زجاجی^۲ متوفای سال ۳۵۰ ه. ق شرح کرده است و از آن یک نسخه خطی در دار الکتب المصریه موجود است که در سال ۵۸۶ ه. ق نوشته شده است.

ابیات آن را احمد بن محمد خارزنجی^۳ متوفای سال ۳۴۸ ه. ق شرح کرده است، این کتاب را ابو محمد عبدالله بن محمد، معروف به ابن سید بطلیوسی^۴ متوفای سال

→ (نقل از صفحه قبل)

فقیه، پدرش به داود ظاهری معروف است. او پس از پدر به تدریس مشغول گشت. کتابی در ادب به نام زهره دارد. وفات او به سال ۲۹۷ ه. ق در ۴۲ سالگی بوده است.

۳- ابوالفضل احمد بن ابی طاهر و نام ابی طاهر، طبیب است از ابتدای خراسان، ادیب و مورخ مشهور. اصلاً ایرانی از مرو رود خراسان بود و مولد او بغداد به سال ۲۰۴ و وفات او در ۲۸۰ ه. ق. از جمله کتابهای اوست: کتاب المنثور و المنظوم، المؤلفین، و حدود سی کتاب دیگر، (به ابن الندیم مراجعه شود). «م»
۱- مبارک بن فاخر بن محمد بن یعقوب مکنی به ابوالکرم نحوی در سال ۴۴۸ ه. ق متولد شد و در ذی القعدة ۵۵۰ درگذشت. وی را در باب حرب دفن کرده اند و از ابی الطیب طبری و جوهری و... استماع حدیث کرده و به لغت و نحو تسلط داشته است، او راست کتاب المعلم فی النحو، نحو العرب، شرح خطبه ادب الکاتب، المعجم الادباء، (۵۴/۱۷). «م»

۲- عبدالرحمن بن اسحاق نهاوندی زجاجی مکنی به ابوالقاسم در عصر خود از شیوخ عربیت بود. مولد وی نهاوند است و در بغداد نشأت یافت و به سال ۳۲۹ ه. ق در طبریه سوریه درگذشت از تألیفات اوست: الجمل الکبری، الايضاح الکافی، شرح الالف و اللام مازنی، شرح خطبه ادب الکاتب، الاعلام زرکلی چاپ اول (۴۸۷/۲). «م»

۳- احمد بن محمد البشتی الخارزنجی، امام اهل ادب خراسان بود، به گفته سمعانی، خارزنج قریه ای است در ناحیه نیشابور و مرد مشهور این قریه، ابوحامد احمد بن محمد خارزنجی بوده است. او بعد از سال ۳۳۰ که به زیارت خانه خدا رفت ابو عمرو زاهد و دیگر مشایخ به تقدم وی گواهی دادند. کتاب تکملة البرهان که تکملة «العین» خلیل بن احمد است از اوست و کتاب دیگری به نام تفسیر ابیات ادب الکاتب دارد، وفاتش به ماه رجب سال ۳۴۸ ه. ق اتفاق افتاد. انساب سمعانی و معجم الادباء. «م»

۴- ابو محمد عبدالله محمد معروف به ابن السید بطلیوسی، فقیه مالکی، لغوی بوده شرح ادب الکاتب، شرح الموطا، شرح سقط الزند، شرح دیوان المتنبی از اوست. «م»

۴۲۱ هـ. ق نیز شرح کرده و آن را *الاقتضاب فی شرح ادب الکتاب* نام نهاده است، وی این کتاب را سه قسمت قرار داده: قسمت اول را به شرح خطبه، و قسمت دوم را به یادآوری و بیان غلطها و اشتباهات و قسمت سوم را به شرح ابیات اختصاص داده است این کتاب در بیروت به سال ۱۹۰۱ م چاپ شده است.

در کتاب *بغیة الوعاة* در شرح حال احمد بن محمد بن احمد بن مرسی ابی العباس بن بلال^۱ متوفای حدود سال ۴۶۰ هـ. ق چنین آمده است: «وَتَسَبَّ إِلَيْهِ، ابْنُ خُلَصَةِ النَّحْوِيِّ، شرح أدب الکاتب المسمی بالاقْتَضَابِ، وَ ذَكَرَ: أَنَّ ابْنَ سَيْدِ الْبَطْلِيِّ سَوَّى أَغَارَ عَلَيْهِ وَاتَّحَلَّهُ»^۲.

این کتاب را ابو منصور، موهوب بن احمد جوایقی^۳ متوفای سال ۵۳۹ هـ. ق، نیز شرح کرده و به سال ۱۳۵۰ هـ. ق، ذر قاهره چاپ شده و استاد مصطفی صادق الرافعی^۴ برای آن مقدمه‌ای نوشته است.

این کتاب را این دانشمندان نیز شرح کرده‌اند:

۱- سلیمان بن محمد الزهراوی^۵ شاگرد ابی القاسم الزجاجی.

۱- احمد بن محمد بن احمد مرسی بن بلال اللغوی النحوی مکنی به ابی العباس، صاحب بغیة از ابن عبد الملک روایت کرده که مرسی از علمای فقه و لغت و ادب بوده است و او را شرحی است بر *الفرب المصنف* و نیز بر *اصلاح المنطق* ابن السکیت و ابن خلیفه نحوی، شرح ادب الکاتب مسمی به *الاقتضاب* را بدو نسبت داده و گوید ابن سید بطلیوسی این کتاب را غارت کرده است. مرگ او در حدود ۴۶۰ هـ. ق بوده است. *روضات* ص ۶۹، «م»

۲- «ابن خلیفه نحوی، شرح ادب الکاتب را که به *الاقتضاب* موسوم است به وی نسبت داده و یادآور شده است که ابن سید بطلیوسی بر آن هجوم برده و آن را به خود نسبت داده است».

۳- موهوب بن ابوطاهر احمد بن محمد بن خضر مکنی به ابو منصور و مشهور به جوایقی از دانشمندان و لغویان بزرگ بوده است وی علوم خود را از شیخ ابو زکریا خطیب تبریزی فرا گرفت و در علم نحو دارای مذاهب غریبی بود، از جمله کتابهای زیر از اوست: ۱- شرح ادب الکاتب، ۲- *المعرب من الکلام الاعجمی*، ۳- *التکملة فیما یلحق فیہ العامه*، که ابو البرکات انباری از او اخذ کرده است. تولد او به سال ۴۶۶ هـ. ق و وفات او در بغداد به سال ۵۳۹ هـ. ق اتفاق افتاد. *معجم المطبوعات* به نقل ابن خلکان و *روضات الجنات* و *بغیة الوعاة*. «م»

۴- رافعی، مصطفی صادق (۱۸۸۰-۱۹۳۷ م) یکی از ادبای مصر بوده است، او کتابی به نام *تحت رایة القرآن* در رد کتاب طه حسین که در *الشعر الجاهلی* دارد نوشت. کتاب دیگری به نام *اعجاز القرآن و تاریخ آداب العرب* نیز دارد. «م»

۵- او از علوم زبان و ادبیات دارای حظی وافر بود بر ادب الکاتب شرحی نوشت، به مشرق سفر کرد و در آن جا (نقل به صفحه بعد) ←

- ۲- ابوالبراهیم اسحاق بن ابراهیم فارابی^۱ صاحب دیوان الادب.
 - ۳- ابوجعفر احمد بن داود بن یوسف جذامی^۲ متوفای سال ۵۹۷ ه. ق .
 - ۴- ابوالحزم، حسن بن محمد بن یحیی بن علیم بطلیوسی متوفای سال ۵۷۶ ه. ق .
- ابوالحسن محمد بن احمد بن ابراهیم بن کیسان^۳ در نقد کتاب ادب الکاتب کتابی تألیف کرده و آن را غلط ادب الکاتب نام نهاده است.
- ابن خلدون^۴ در صفحه ۵۵۳ مقدمه خود در ضمن سخن درباره علم الادب گوید: «از بزرگان در مجالس تعلیم شنیده‌ایم که اصول و ارکان این فن چهار دیوان است و آنها عبارتند از: ادب الکاتب ابن قتیبه، کتاب کامل میرد، کتاب البیان و التیین جاحظ و کتاب التوادری القالی بغدادی و بجز این چهار کتاب، دنباله و فروعی از آنها است».

→ (نقل از صفحه نیل)

- ابا جعفر نحاس و ابوسعید سیرفی و ابی‌الناسم زجاجی را ملاقات و از آنها روایت کرد و فرزندش ابوعلی الحسن الحاسب از او روایت کرده است. از بغیة الوعاة ص ۲۶۳. «م»
- ۱- اسحاق بن ابراهیم فارابی خال جوهری صاحب صحاح و او کتاب دیوان الادب، در لغت و شرحی بر ادب الکاتب ابن قتیبه نوشته، وفات او به سال ۳۵۰ ه. ق بوده است. «م»
 - ۲- او در شناخت نحو و ادب، طب و حفظ لغت بر همگان مقدم بود. در باغه به سال ۵۹۷ یا ۵۹۸ ه. ق از دنیا رفت. بغیة الوعاة ص ۱۳۲. «م»
 - ۳- ابوالحسن محمد بن احمد بن ابراهیم بغدادی نحوی، خطیب در تاریخ بغداد نام او را آورده و گوید: وی نحو از فریقین یعنی کوفیین و بصریین فراگرفته و خلط در مذهب می‌کرده است، رؤسا و اشراف به صحبت او گرد می‌آمدند. وفات او به سال ۲۹۹ بود از آثار اوست: کتاب مهذب، غریب الحدیث، البرهان، علل النحو، مصابیح الکتاب. ابن المنذیم جز او را به جای ابراهیم، محمد بن کیسان آورده است و علاوه بر کتب یاد شده تعداد زیادی کتاب دیگر به او نسبت داده است. (به الفهرست، مراجعه کنید). «م»
 - ۴- ابوزید، عبدالرحمن بن محمد بن حسن حضرمی یمنی، یکی از بزرگان و مشاهیر حکما و مورخان برده است، او در سال ۷۳۲ ه. ق در تونس به دنیا آمد؛ در سال ۷۶۴ به غرناطه رفت و مورد اعزاز و اکرام امیر غرناطه قرار گرفت و از آن جا به قشتاله رفت و مجدداً به غرناطه برگشت و بعد از مسافرت‌های متعدد بالاخره در محلی به نام بسکره در نواحی صحرائ کبیر گوشه گرفت و اوقات خویش را به تألیف و مطالعه مصروف داشت. او در سال ۷۸۰ ه. ق به تونس، مسقط الرأس خود بازگشت و به تدریس اشتغال جست، در سال ۷۸۲ به ترک تونس و هجرت به اسکندریه ناگزیر گشت و از آن جا به زیارت خانه خدا رفت لکن موفق نشد و به قاهره بازگشت و در جامع ازهر به تدریس مشغول شد و در سال ۷۸۹ به اینای فریضه حج توفیق یافت و در سال ۸۰۶ یا ۸۰۸ ه. ق درگذشت. کتاب تاریخ او هفت جلد است که یک جلد مقدمه آن است و درباره فلسفه تاریخ و اجتماعات نوشته و آن را علم عمران نامیده است. «م»

ابن خلکان^۱ در وفیات الاعیان (۲/۲۴۷) بدین مضمون گوید: «مردم می‌گویند که اکثر اهل علم را عقیده بر این است که ادب الکاتب خطبه‌ای است بدون کتاب و اصلاح المنطق کتابی است بدون خطبه، و در این سخن نوعی تعصب علیه ادب الکاتب وجود دارد، زیرا ادب الکاتب کتابی است که از هر بحثی در آن آمده است، کتابی است ذوفنون و گمان نمی‌کنم چیزی آنان را بدین گفتار وادار کرده باشد جز آن که خطبه این کتاب طولانی است و کتاب الاصلاح خطبه ندارد».

۱۶- کتاب الشعر والشعراء: این کتاب برای اولین بار در لیدن به سال ۱۸۷۵ م چاپ شده، سپس در سال ۱۹۰۲ م با تحقیق مستشرق بزرگ «دی غویه» تجدید چاپ گردیده و بعد از آن چندبار در مصر و سایر بلاد چاپ شده است. آخرین چاپ آن چاپ استاد، شیخ احمد، محمد شاکر بود که در چاپخانه عینسی الحلبی در سال ۱۳۶۴، ۱۳۶۶ ه. ق به چاپ رسید، این کتاب در دو جزء چاپ شده و در مجله الکتاب شماره ژوئن ۱۹۴۶ م صفحات ۲۹۵ و ۳۰۹ و شماره دسامبر ۱۹۵۰ م صفحات ۹۲۸ و ۹۳۴ از آن نقد شده است.

ابن قتیبه در این کتاب از دیگر کتابهایش: کتاب الاثریه (۱/۱۳۸، ۲/۸۲۷) و کتاب العرب (۱/۵۸، ۲/۶۸۴) نام برده است.

۱۷- کتاب المسائل والاجوبه، فی الحدیث واللغة: این کتاب را استاد حسام الدین قدسی در چاپخانه سعادت به سال ۱۳۴۹ ه. ق چاپ کرده است و به نظر می‌رسد که این چاپ کامل نباشد، زیرا ابن سید قسمتی از متن آن کتاب را در صفحه ۲۷ نقل کرده که از آن در این چاپ اثری نیست ابن قتیبه در صفحه ۱۵ این کتاب به کتاب غریب الحدیث

۱- شمس الدین ابوالعباس احمد بن ابراهیم بن ابی بکر: ابن خلکان، یکی از بزرگان علما و صدور رؤسا بود. او به سال ۶۰۸ ه. ق در شهر اربل متولد شده است. وی در سال ۶۲۶ ه. ق از موطن خویش به حلب رفته و در سال ۶۳۳ در دمشق اقامت داشته و سالیانی از عمر خود را در مصر و دمشق به سر برده و به سمت قضا مشغول بوده است. در سال ۶۸۰ از منصب قضای شام کناره گرفت و در سال ۶۸ ه. ق درگذشت. کتاب نفیس او به نام وفیات الاعیان و ابناء الزمان یکی از بزرگترین و نافعترین کتابهای فن رجال است. در سال ۶۵۴ آن را در قاهره آغاز کرد و در سال ۶۷۲ در همان شهر به پایان رسانید. این کتاب را مولانا ظهیرالدین اردبیلی متوفی به سال ۹۳۰ ه. ق به فارسی و دوسلین (Doslane) به فرانسه و محمد افندی با تصرفاتی به ترکی برگردانده‌اند.

اشاره کرده است.

۱۸- کتاب الاختلاف فی اللفظ والزّد علی الجهمیّة والمشبّهة: این کتاب را قدسی در چاپخانه سعادت به سال ۱۳۴۹ ه. ق. با تحقیق شیخ محمد زاهد کوثری چاپ کرده است.

۱۹- کتاب تأویل مشکل الحدیث: از این کتاب نوه‌اش عبدالواحد بن احمد چنانچه در فهرست ابن خیر صفحات ۱۹۹ و ۲۰۰ آمده است، روایت نقل کرده و این کتاب در چاپخانه علمیّه کردستان در قاهره به سال ۱۳۲۶ ه. ق. به نام تأویل مختلف الحدیث چاپ شده است، این کتاب، کتاب بی نظیری است و در آن، از نظریات دانشمندان علم کلام، آنان که اهل حدیث می‌باشند و تهمتها و ایرادهای آنها، بحث شده است و نظریه نظام را که بر ابی‌بکر، عمر و علی اعتراض کرده و ابن مسعود و حذیفه و ابی‌هریره را مورد ملامت قرار داده، انتقاد کرده است او همچنین ثمامه بن اشرس و محمد بن جهم برمکی و جاحظ و ابو هذیل علاف^۱ و دیگران را مورد انتقاد قرار داده و نیز بر نظریه اهل رأی اعتراض کرده و از عداوتهایشان نسبت به کتاب و سنت پرده برداشته است. او قسمت بیشتری از کتاب خود را به احادیثی که - به ادعای بعضی - با احادیث دیگر متناقض و با عقل و وحی و براهین عقلی مخالف است، اختصاص داده و با طرح این احادیث، از بعضی از معانی دقیق آنها که تمایلات سرکش معترضان مانع فهم معانی شده و نیز ضمایر و قلوب و عقول الحادیشان مانع توجه آنها به چهره تابناک حقیقت شده پرده برداشته است.

۲۰- کتاب الأُسرِیة: این کتاب را مجمع علمی عربی دمشق به سال ۱۳۶۶ ه. ق. با تحقیق استاد محمد کرد علی چاپ کرده است و این چاپی نامرغوب و پیر از اشتباه و تحریف است و این جانب بعضی از تحریفات و اشتباهات آن را در سلسله مقالاتی که در

۱- محمد بن هذیل بن عبدالله بن مکحول، معروف به علاف است، ابن خلکان گوید: وی شیخ معتزله بصرین و از اکابر علمای اعتزال است. ولادت ابوالهذیل را در سال ۱۳۱ و بعضی ۱۳۵ ه. ق. گفته‌اند و وفات وی به سال ۲۳۵ ه. ق. در سامرا اتفاق افتاده است. خطیب بغدادی سال وفات او را ۲۲۶ و مسعودی ۲۲۷ گفته است، شهرستانی مباحثه او را در الهیات با هشام بن حکم آورده است. (ابن خلکان ۵۴/۲-۵۵ و ملل و نحل شهرستانی).

مجله «الرسالة» از شماره ۸۲۹ به بعد در سال ۱۹۴۹ م چاپ شده است. نقد نموده‌ام.

۲۱- کتاب معانی الکبیر: ابن الندیم^۱ گوید: «این کتاب مشتمل بر دوازده کتاب است»:

کتاب الفرس، چهل و شش باب	کتاب الابل، شانزده باب
کتاب الحرب، ده باب	کتاب القدر، بیست باب
کتاب الدیار، ده باب	کتاب الزیاح، سی و یک باب
کتاب السباع والوحوش، هفده باب	کتاب الهوام، چهارده باب
کتاب الایمان والدواهی، هفت باب	کتاب النساء والغزل، یک باب
کتاب الشیب والکبر، هشت باب	کتاب تصحیف العلماء، یک باب

از این کتاب آنچه به دست آمده است در هند به سال ۱۳۶۸ ه. ق، در سه جلد با قطع بزرگ چاپ شده که تعداد صفحات آن بجز فهرستها، به ۱۲۷۰ صفحه می‌رسد.

ابن قتیبه در عیون الاخبار (۱/ ۱۵۸)، به این کتاب اشاره کرده، آنجا که گفته است: «من این شعر را در کتابی که درباره ابیات المعانی فی خلق الفرس، تألیف کرده‌ام، تفسیر نموده‌ام» و آنچه بدان اشاره کرده در کتاب المعانی (۱/ ۱۱۰-۱۱۲) موجود است. و در کتاب المعانی ص ۳۷۵، ۷۳۸ نیز به کتاب الانواء اشاره کرده است.

دوازدهمین کتاب از کتاب المعانی که همان کتاب تصحیف العلماء می‌باشد. از قسمتهای از دست رفته این کتاب است، ابن مرزبان عبدالله بن جعفر درستویه^۲ (۲۵۸-۳۴۷ ه. ق)، در نقد آن کتابی تألیف کرده و عنوان آن را: الرد علی ابن قتیبه فی تصحیف العلماء قرار داده است.

۲۲- کتاب عیون الشعر: ابن الندیم گوید: «این کتاب شامل ده کتاب است که بعضی از آنها عبارتند از: کتاب القلائد، المراتب، المحاسن، المشاهد، الشواهد، الجواهر،

۱- ابوالفرج یا ابوالفتح، محمد بن ابی یعقوب اسحاق الندیم مولد او به گفته ابن ابی أصبیه در کتاب طبقات الاطباء، بغداد و وفاتش به گفته ابن نجار، در ذیل تاریخ بغداد، چهارشنبه بیستم شعبان ۳۸۵ می‌باشد یا قوت در معجم الادباء گوید: او مذهب شیعی معتزلی داشت و از تصنیفات او کتاب الفهرست و تشبیهات است.
۲- ابومحمد عبدالله بن جعفر بن درستویه (۲۵۸-۳۴۷ ه. ق) از مردم، فسا، شاگرد ابن قتیبه و مبرّد بوده است او در بغداد به تدریس اشتغال داشت و کتبی در ادب و نحو نگاشته است. ابن خلکان و ابن الندیم نزدیک چهل کتاب از او نام برده است.

المراکب».

۲۳- کتاب التّفیة: ابن النّدیّم گوید: «از این کتاب سه جزء دیدم در حدود ششصد ورق به خط برک و از این کتاب تقریباً دو جزء کم است و از گروهی از اهل خط راجع به این کتاب پرسیدم، آنها بر این گمان بودند که این کتاب موجود است و از کتاب البندیجی بزرگتر و از کتابهای او بهتر است».

۲۴- کتاب العلم: ابن النّدیّم گوید: «این کتاب در حدود پنجاه برگ است».

۲۵- کتاب جامع النحو الکبیر.

۲۶- کتاب جامع النحو الصّغیر.

۲۷- کتاب الحکایة و المحکّی.

۲۸- کتاب الخیل.

۲۹- کتاب اعراب القرآن.

۳۰- کتاب دیوان الکتاب.

۳۱- کتاب فرائد الدّر.

۳۲- کتاب خلق الانسان.

۳۳- کتاب القراءات، در کتاب تأویل مشکل القرآن ص ۴۵ به این کتاب اشاره شده است.

۳۴- کتاب دلائل النّبوة، قاضی عیاض در مدارک آن را اعلام النّبوة نامیده است. سخاوی در کتاب الاعلان ص ۹۱ از آن با بدگویی یاد برده و از این کتاب قاسم بن اصیغ و پسرش احمد چنانچه در فهرست ابن خیر ص ۱۵۱ آمده است روایت نقل کرده است.

۳۵- کتاب جامع الفقه.

۳۶- کتاب حکم الامثال.

۳۷- کتاب آداب العشرة.

۳۸- کتاب التّفسیر، قاضی عیاض این کتاب را نیز یاد کرده است.

۳۹- کتاب معجزات النّبی ﷺ، ابو طیب حلبی در کتاب مراتب النّحویین از آن یاد

کرده است.

۴۰- کتاب تأویل الرؤیا، ابن قتیبہ در مقدمه کتاب عیون الاخبار آن را نام برده است.

۴۱- کتاب استماع الغناء بالآلحان.

۴۲- کتاب الرد علی القائل بخلق القرآن.

۴۳- کتاب آداب القراءة.

۴۴- کتاب الجوابات الحاضرة.

۴۵- کتاب تأویل مشکل القرآن. ابن قتیبہ در کتاب ادب الکاتب ص ۱۹۰، تأویل

مختلف الحديث ص ۸۳، ۱۴۳، الانواء ص ۹ و در بسیاری از صفحات کتاب تفسیر غریب القرآن بدان اشاره کرده است.

مؤلف در کتاب تأویل مشکل القرآن از کتابهای خود: القراءات در ص ۴۵ و کتاب تفسیر غریب الحديث در صفحات ۲۸، ۴۵، ۵۸، ۹۹، ۲۰۵ و کتاب تفسیر غریب القرآن در ص ۲۵ یاد کرده است.

۴۶- کتاب الجرائیم: از این کتاب یک نسخه خطی قدیمی در کتابخانه ظاهریه، تحت شماره «۵۹ کتب لغت» موجود است، این کتاب شامل ۴۴۰ صفحه است و بر پشت جلد آن نوشته شده: کتاب الجرائیم که شامل مطالب زیر است: نامهای اساس جهان، چهارپایان، حیوانات وحشی، پرندگان، درندگان، و حیوانات و هر موجود زنده‌ای که شناخته شده و کردار و رفتارشان، نامهای انواع زمینها، درختان، گیاهان، و جز اینها و وحوش، و قافیه شعرها تألیف، «ابی محمد عبدالله بن مسلم» و این جلد کتاب الجرائیم شامل تعدادی کتاب لغت است که «الاب موریس بویجس» کتاب النعم والبهائم والوحش والسباع والطیر وحشرات الارض را به سال ۱۹۰۸ م منتشر ساخته و آن را به «ابی عبید قاسم بن سلام» نسبت داده است.

همان‌طور که دکتر «اوگست هفتر» کتاب النخل و الکرم را در ضمن مجله، المشرق، منتشر کرده و آن را به اصمعی نسبت داده، سپس «الاب لوئیس شیخو» آن را در مجموعه لغوی به نام «البلغة فی شذور اللغة» تجدید چاپ کرده است، لکن وی نسبت کتاب را به اصمعی نپسندیده و آن را به «ابی عبید» نسبت داده و گفته است: «از چیزهایی که ما را

و اداری کرد بر این که کتاب را به ابی عیید نسبت دهیم این است که شرحهایی که برای مفردات آمده است با آنچه در لسان العرب والمخصّص آمده و بیش از آنچه به اصمعی نسبت داده شود به ابی عیید نسبت داده شده، موافق است. و احتمال می‌رود که کتاب یاد شده از ابی حاتم سجستانی شاگرد اصمعی باشد....»

«شیخو» نیز از کتاب الجرائیم کتاب الرّحل و المنزل را منتشر ساخته و در نسبت آن به ابن قتیبه تردید کرده است، زیرا هیچ کس آن را جزء مصنفات ابن قتیبه ذکر نکرده است و نظرش آن است که از ابو عیید می‌باشد، زیرا بیشتر مضامین این کتاب در لسان العرب و المخصّص نقل شده و به وی نسبت داده شده است.

و نیز از آن مجموعه فصلی را تحت عنوان «أبواب اللّبن و الشراب» منتشر ساخته و آن را به هیچ کس جز ابن قتیبه نسبت نداده است.

و ما نمی‌توانیم روشن کنیم که آیا این کتابهای منتشر شده - جزئی - از کتاب الجرائیم ابن قتیبه است یا به آن ملحق شده؟ زیرا پس از آن به نسخه‌ای از کتاب الجرائیم دست نیافته‌ایم همچنان که نمی‌توانیم کتاب را به ابن قتیبه نسبت ندهیم، زیرا کسانی که شرح حال وی را نوشته‌اند این کتابها را در زمره کتابهای وی ذکر نکرده‌اند و نیز برای این که بعضی از شروح مربوط به کتابهایی که شامل آن است با آنچه در کتب لغت به ابی عیید یا اصمعی یا دیگران نسبت داده شده است مطابقت دارد پس طبیعت تألیف کتب لغت، نقل است، بویژه از متقدمین بزرگ، شرح حال نویسان و دیگران چنین پنداری نداشتند که کتبی را که برای نویسنده مورد بحث خود ذکر می‌کنند بر سبیل حصر و استقراء باشد.

۴۷- کتاب معانی القرآن: این کتاب را قاسم بن اصیغ^۱ متوفای سال ۳۴۰ هـ. ق بر ابن قتیبه قراءت کرده و قاضی عیاض در شرح حال فرزندش احمد از آن یاد کرده است.

۱- قاسم بن اصیغ بن محمد بن یوسف بن ناصح بن عطاء بیانی مکنی به ابو محمد از پیشوایان علم و ادب و از حافظان بود، اصل او از بیانه است. در قرطبه سکونت گزید و در همان‌جا به سال ۳۴۰ هـ. ق در سن پیری وفات یافت وی از جماعتی از دانشمندان حدیث شنیده و تألیفاتی دارد. از جمله کتاب احکام القرآن، المجتبی کتابی در ناسخ و منسوخ، کتابی در غرائب احادیث مالک بن انس، کتابی در انساب، بر الوالدین، الصّحیح، بدیع الحسن «معجم الادباء چاپ دوم»، (۱۵۴/۶)؛ بغیة الرعاة ۳۷؛ الاعلام زرکلی چاپ دوم، (۷/۶).

این بود نام کتابهای ابن قتیبه پس از آن که نویسندگان شرح حال وی، کتب تکراریش را حذف کرده‌اند. آنان کتب زیادی را برای ابن قتیبه ذکر کرده‌اند که در حقیقت بخشهایی از کتب اوست مانند کتاب الفهرس که قفّی از آن یاد کرده، در صورتیکه بخشی از کتاب معانی الاشعار می‌باشد و مانند کتاب تقویم اللسان که صاحب کشف الظنون بدان اشاره کرده با این که در حقیقت جزئی از کتاب الأدب الکاتب است و کتاب المراتب و المناقب که ابن الندیم ذکر کرده در حالی که جزئی از کتاب عیون الشعر است و کتاب الابنیه که قاضی عیاض ذکر کرده، با این که جزئی از کتاب الأدب الکاتب می‌باشد.

چنان که گذشت تعداد کتابهایی که در این جا نام بردیم چهل و هفت کتاب است که چهار کتاب آن مشتمل بر پنجاه و دو کتاب می‌باشد. پس جای این سؤال باقی است که بقیه کتابهای وی که به گفته ابو العلاء معری شصت و پنج کتاب است در کجاست؟

آیا آنها کتابهای دیگری هستند که در تاریخ ثبت نشده و یا اجزائی از همین کتابهای یاد شده می‌باشند و آمارگران کتابهای وی آنها را کتابهای مستقلی دانسته‌اند؟! این را خدا می‌داند.

من مایل نیستم گفتار منحصر به فرد صاحب کتاب التّحدیث بمناقب اهل الحدیث را تصدیق کنم که گفته است «براستی که کتب ابن قتیبه در حدود سیصد کتاب است» زیرا اگر چنین بود، ابن النّدیم نسبت به بیان آن همت می‌گماشت، چنان که در شرح حال نویسندگانی که تألیفات فراوان دارند مانند ابی عیبه و مدائنی و هشام کلبی این کار را کرده است.

به ابن قتیبه کتابی نسبت داده‌اند که بطلان نسبت آن کتاب به وی مشهور است و آن کتاب الامامة والسیاسة است، آیا چنین نسبتی را عقل جایز می‌شمارد با علم به این که مؤلف این کتاب یادآور شده است که: در کسب اطلاعات خویش از مردمی که در فتح اندلس در سال ۹۲ هـ. ق حاضر بوده‌اند، کمک گرفته است و نیز خاطر نشان ساخته است که: موسی بن نصیر در زمان هارون الرّشید به شهر مراکش حمله کرد، با این که ابن قتیبه در سال ۲۱۳ هـ. ق به دنیا آمده و در سال ۲۷۳ هـ. ق درگذشته است و با آن که شهر مراکش در سال ۴۵۴ هـ. ق در عهد یوسف بن تاشفین، سلطان مرابطین ساخته

شده است.

و همین مطلب به تنهایی کافی است که مانع انتساب کتاب به ابن قتیبه شود. گذشته از قرائن و ادله دیگری که تماماً دروغ بودن این نسبت را ثابت می‌کند.

کتاب وصیه الی ولده را نیز به ابن قتیبه نسبت داده‌اند، این کتاب را دکتر اسحاق موسی الحسینی، با استفاده از مجموعه خطی که در دانشکده آمریکایی بیروت موجود است، در مجله آن دانشکده منتشر کرده است. این وصیت در اسکندریه به سال ۴۸۶ نوشته شده و این جانب با خوشحالی فراوان به خواندن آن مشغول شدم و هنوز کتاب را به پایان نرسانده بودم که در منسوب بودن آن به ابن قتیبه تردید کردم، زیرا معانی این کتاب سطحی و از هم‌گسسته و اندیشه‌های آن ساده و از هم پاشیده بود و روش آن با روش درخشان و محکم ابن قتیبه تفاوت داشت.

نمونه‌ای از این وصیت چنین است: «بسم هرگاه کسی از یاران و برادرانم را دیدی سلام مرا به آنان برسان و از طرف من آنها را به سخن خدای بزرگ آگاه کن که می‌فرماید:

﴿أَفْمَنْ وَعَدْنَاهُ وَغَدَاً حَسَنًا فَهَوْ لَا تِيه كَمْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾^۱

﴿... فَلَا تَعْرَتُكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَفْرَتُكُمْ بِاللَّهِ الْفَزْزُورُ﴾^۲

و بدان که خداوند تبارک و تعالی برای کسانی که خانه ندارند خانه‌ای بنا می‌کند و بیکاران را در آن گرد می‌آورد!

بسم، به خاطر تو با مردم گوناگون مصاحبت کردم و سرگذشت آنها را آزمودم، هیچ گروهی را در پیشگاه خداوند پر ارج‌تر از کسانی نیافتم که تنها به خدا محتاجند، پس ملازم آنها باش و بجان خدمتشان کن و با تمام وجود در مقابل آنها فروتنی نما و با نگرستن در آنان به درگاه خدا تقرب جوی و نسبت به آنچه بدان دست یافته‌ای با آنان مواساة کن، و از لغزشهای آنان درگذر، و نسبت به آنها حسن ظن داشته باش چرا که خداوند - اگر بخواهد - بعد از مرگ تأییدشان می‌کند».

۱- «آیا کسی را که وعده نیکوی بهشت جاویدان داده‌ایم و البته به آن وعده خواهد رسید مانند کسی است که او را از متاع دنیای فانی بهره‌مند ساخته‌ایم؟» قصص / ۶۱.

۲- «پس زنهار زندگی دنیا شما را فریب ندهد و شیطان، شما را به غرور و بخشش خداوند مغرور نگرداند» لقمان / ۳۳.

«بر تو باد به همنشین فقر، آنان که به خدای متعال محتاجند، آنها را با جان خدمت کن و با محبت کردن به آنها خود را محبوب پروردگار ساز، مال و جاه خود را به آنان ببخش، به دعای آنها تبرک جوی و همواره مصاحب آنها باش، زیرا روز قیامت برای آنان، دولتی است و در پیشگاه خداوند متعال اختیار شفاعت دارند».

«پسرم! من از خداوند متعال می‌خواهم که تو را فرزندی شایسته بعد از من قرار دهد تا در دانش و مذهبیم جانشینم باشی».

«پسرم! جان خویش را با شریعت پاک دار و به انس پروردگار خشنود باش، و ترک مردمان کن چه این که روی زمین کسی را نمی‌شناسم که در آگاهی و علم به پیشیزی بیرزد».

و تو - خواننده عزیز - اگر از مطالعه‌کنندگان آثار ابن قتیبه باشی، گمان نمی‌کنم گفتار فوق تو را نسبت به وی دچار تردید سازد، چنان که من نیز، ابن قتیبه را صوفی نمی‌دانم که آرزو کند فرزندش - در صوفی‌گری - جانشین او باشد اگر چنین بود، باید صوفیه و دیگران از او سخن می‌گفتند، مضافاً بر این که این «وصیت» قطعه‌ای است از کتابی که به طور کامل به دست ما نرسیده است و آنچه در صفحه ۷ آمده دلیل این مطلب است.

«بدان ای پسر، که ریشه و اساس تمام بدعتها و نوآوریها در دین از ناحیه پنج فرقه است: از ناحیه قدریه، مرجئه، جهمیه، رافضیه و خوارج. و تمام فرقه‌ها از این پنج فرقه منشعب می‌شوند تا آن که به هفتاد و سه فرقه می‌رسند به دلیل خبری که از رسول اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: بزودی امت من به هفتاد و سه فرقه منشعب می‌شوند هفتاد و دو فرقه آنها در معرض هلاکت و یکی از آنها اهل نجات می‌باشد همان فرقه‌ای که من و اصحابم برآنیم و جهمیه کسانی هستند که می‌گویند قرآن مخلوق است و به قدر ایمان دارند و می‌گویند: خداوند متعال در تمام اشیاء حلول می‌کند، همانند شیئی در شیئی و مانند حلول جان در بدن. و خوارج: کسانی هستند که به مقدم داشتن شیخین «ابی بکر و عمر» قایلند و آنها را امام می‌دانند و از عثمان و علی بی‌زاری می‌جویند و من نام پیشوایان آنها را در این کتاب یاد کرده و درباره آنها توضیح داده‌ام!».

در «این وصیت» نه درباره خوارج توضیح داده و نه پیشوایان آنها را نام برده است، شایسته بود که ناشر این وصیت به این مطلب اشاره می‌کرد.

و اگر براستی این وصیت از ابن قتیبه بود، جز برای فرزندش احمد نبود و نیز اگر برای او بود باید به خاطر انگیزه‌های نفسانی و اجتماعی و علت‌های دیگر، هرگاه از پدرش سخن می‌گفت از این وصیت نیز سخن به میان می‌آورد و حال این که از آن یاد نکرده است.



کار مهم ابن قتیبه این بود که در خانه خلوت خود بنشیند و به تألیف کتب خویش بپردازد و در نیکویی آن تألیفات بکوشد. سپس در خارج منزل تألیفات خویش را بر مردم عرضه کند و برای هر کسی از جویندگان دانش و ادب که تمایل نشان دهد، بخواند. افراد زیادی از محضر ابن قتیبه کسب فیض کرده‌اند که در زیر به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- فرزندش، احمد، قاضی عیاض در شرح حال وی در کتاب المدارک گفته است: «ابوجعفر بن قتیبه، او: احمد بن عبدالله بن مسلم دینوری است، در بغداد بزرگ شد و مذهب مالکی داشت. او اهل علم بود و تمام تألیفات پدرش را همانند قرآن حفظ داشت و با این که نسخه‌ای از آن کتابها را پیش روی نداشت، نقطه‌ها و شکل کلمات را از حفظ می‌دانست. پدرش ابومحمد در لوحی همه را برایش نگهداشته بود و شماره آنها بالغ بر بیست و یک تصنیف بود بدین شرح: کتاب المشکل، معانی القرآن، غریب القرآن، غریب الحديث، عیون الاخبار، مختلف الحديث، التفسیر، الفقه، المعارف، اعلام النبوة، العرب والعجم، الانواء، طبقات الشعراء، معانی الشعر، اصلاح الغلط، ادب الکتاب، الابنية، النحو، المسائل، القراءات.

گروه کثیری از بزرگان اهل ادب و روایت، از اهل حله، در عراق و مصر، مانند: احمد بن ولاد^۱، ابی جعفر النحاس^۲، و ابی عاصم مظفر بن احمد^۳، و ابی علی القالی و دیگران،

۱- ابوالعباس احمد بن محمد مصری، فقیه نحوی، اوست کتاب المقصور و الممدود، الانتصار که در آن اقوال سیبویه را تأیید و آرای مجرب را تضعیف کرده؛ وفات او به سال ۳۳۲ هـ. ق. بوده است. «م»

۲- ابوجعفر احمد بن محمد بن اسماعیل بن یونس نحاس نحوی مصری او را تصانیف کثیری است و در سال ۳۳۸ هـ. ق. وفات یافته است. «م»

۳- اسماعیل بن قاسم غیدون ابن هارون بن عیسی بن محمد بن سلیمان یکی از ائمه لغت و نحو به روش (نقل به صفحه بعد) »

از او استماع حدیث کرده‌اند.

مجلس احمد بن قتیبه جای مردان بزرگ و شخصیت‌های آگاه بود، نزد او حدیثی جز آنچه در کتابهای پدرش یافت می‌شد، نبود، در سال ۳۲۱ قضاوت مصر را به عهده گرفت و وی وارد مصر شد، در حالی که لباس سیاه بر تن داشت و در جامع مصر داوری می‌کرد، و در مسائل مدنی خاص «ابا الذکر المالکی» فقیه را جانشین خویش ساخت، او اندکی تندخو بود. بعد از تحمل رنج و زحمت فراوان به سال ۳۲۲ ه. ق در مصر وفات یافت و فقط سه ماه در مصر عهده‌دار منصب قضاوت بود او پسری به نام «عبدالواحد» داشت که از پدرش روایت می‌کرد، و «ابو عبدالله الوشاء المصری» از او استماع حدیث کرده است. خطیب بغدادی در شرح حال عبدالواحد (۸/۱۱) گفته است: «کنیه عبدالواحد، ابا احمد است، گویند که در بغداد به سال ۲۷۰ به دنیا آمده و به مصر منتقل شده و در آنجا سکونت گزیده است و در مصر کتابهای جد خویش، ابن قتیبه را از قول پدر روایت می‌کرد، ابوالفتح بن مسرور البلخی از او استماع حدیث کرده، گوید که: او مردی موثق و مورد اعتماد بود».

از کتابهایی که ابوعلی القالی (۲۸۸-۳۵۶ ه. ق) بر ابی جعفر احمد بن عبدالله بن مسلم بن قتیبه خوانده است یکی کتاب عیون الاخبار و دیگری کتاب الکاتب بوده است. ابوالقاسم الآمدی متوفای سال ۳۷۰ ه. ق تمام کتابهای پدرش را بر او خواند و ابوغالب محمد بن بشران بن دینار متوفای سال ۴۰۹ ه. ق تمام کتابهای ابن قتیبه را برآمدی خواند.

۱- ابوالفتح محمد بن جعفر المراغی^۱ و ابوالقاسم عبدالرحمن بن الزجاجی شارح خطبه ادب الکاتب نیز آثار ابن قتیبه را بر احمد خوانده‌اند.

→ (نقل از صفحه قبل)

بصرین ولادت او به سال ۲۸۸ ه. ق بود از بسیاری از علما و دانشمندان استفاده‌ها کرد. در سال ۳۰۳ برای استماع حدیث از ابی یعلی موصلی به موصل رفت و در ۳۰۵ به بغداد رفت و تا ۳۲۸ آنجا بود بعد از آن به اندلس رفت و در ۳۳۰ به قرطبه آمد و در آنجا مترطن گشت و بسیاری از کتب خویش را تألیف کرد. «معجم الادباء باقوت، وفيات شمس الدین اربلی». «م»

۱- ابوالفتح محمد بن جعفر همدانی مراغی - حافظ و نحوی و اخباری، بلیغ، از اوست کتاب البهجه، نظیر کتاب کامل، و کتاب الاستدراک لما اغفله الخلیل، از ابن الندیم، وفات (۳۷۱ ه. ق). «م»

۲- احمد بن مروان المالکی^۱، متوفای سال ۲۹۸ ه. ق. و از چیزهایی که از آن روایت کرده است، کتاب تأویل مختلف الحديث است که به روایت احمد بن مروان به ما رسیده است.

۳- ابوبکر: محمد بن خلف بن المرزبان، متوفای سال ۳۰۹ ه. ق.

۴- ابوالقاسم: ابراهیم بن محمد بن ایوب بن بشیر الصائغ، متوفای سال ۳۱۳ ه. ق. که تمام کتابهای ابن قتیبه را از وی روایت کرده است.

۵- ابو محمد عیدالله بن عبدالرحمن بن محمد بن عیسی السکری متوفای سال ۳۲۳ ه. ق. که غریب الحديث و اصلاح الغلط را در سال ۲۶۸ ه. ق. از وی آموخته است و از ابن قتیبه به روایت ابو محمد کتابهای المسائل والاجوبه، و اصلاح الغلط به ما رسیده است.

۶- ابوالقاسم: عیدالله بن احمد بن عبدالله بن بکیر تمیمی، متوفای سال ۳۳۴ ه. ق.

۷- الهیثم بن کلب الشّامی، متوفای سال ۳۳۵ ه. ق. که از وی فقط ادبیات آموخته است.

۸- قاسم بن اصیغ اندلسی (۲۴۷-۳۴۰ ه. ق) که در سال ۲۷۴ به مشرق زمین رفت و کتاب المعارف و شرح غریب الحديث را بر وی خوانده است.

۹- عبدالله بن جعفر بن دُرستویه قَسَوِی (۲۵۷-۳۵۵ ه. ق) از روایاتی که از وی نقل کرده است، کتاب الاثر به ما رسیده است.

۱۰- ابوالقاسم: عیدالله بن محمد بن جعفر بن محمد آزدی متوفای سال ۳۴۸ ه. ق.

۱۱- ابوبکر: احمد بن حسین بن ابراهیم دینوری که از وی: تأویل مختلف الحديث را روایت کرده است.

۱۲- ابوبکر: احمد بن محمد بن حسن دینوری که به گفته ابن بطّه، تأویل مختلف الحديث را بر وی خوانده است.

۱۳- ابو عبدالله محمد بن ابی الأسود بلخی متوفای سال ۳۴۳ ه. ق.

۱- احمد بن مروان دینوری، مالکی مکنی به ابی بکر. کتاب مناقب الامام مالک و کتاب المجالسة از اوست. بعضی وفات او را به سال ۳۱۰ ه. ق. نوشته‌اند.

- ۱۴- ابوالیسر: ابراهیم بن احمد شیبانی بغدادی متوفای سال ۲۹۸ ه. ق.
 - ۱۵- ابوالعباس احمد بن محمد بن عمیره اروائی مروزی.
 - ۱۶- ابوالعباس محمد بن علی بن احمد کرجی متوفای ۳۴۳ ه. ق.
 - ۱۷- ابورجاء محمد بن حامد بن حارث بغدادی متوفای ۳۴۳ ه. ق.
- بر اساس اطلاعات و آگاهی، اینها شاگردان ابن قتیبه بودند و تمام یا بعضی از کتابهای وی را بر او خوانده‌اند و با امانت به نشر آن در کرانه‌های جهان همت گماشتند.
- ابن قتیبه در بذل علم و دانش خویش کریم، و در تدریس کتابهایش بخشنده بود، هرگز شنیده نشده است که او علم خویش را از دانشجویانش دریغ ورزد تا اجرتش را دریافت کند، چنان که از همتای او ابوالعباس میرد^۱ (۲۱۰-۲۸۵) نقل شده است که با دانشجویانش بر سر حق التدریس چانه می‌زد و از بیان حدیث برای گروهی از آنان خودداری می‌کرد، اگر در میان آنها کسی پیدا می‌شد که قبلاً حق التدریس خود را پرداخته بود، از تعلیم وی خودداری می‌کرد، اگر چه او غریب و در عین حال تشنه علم و آگاهی بود.



ابن قتیبه تا هنگام مرگش که در زمان خلافت معتمد بود همواره در بغداد کتابهایش را بر مردم می‌خواند، معتمد در سال ۲۵۶ هجری به خلافت رسید و به سال ۲۷۹ هجری درگذشت. علت فوت ابن قتیبه به گفته شاگردش ابوالقاسم ابراهیم صائغ، این بود که حلیمی خورد و تب کرد، سپس سخت فریاد کشید و تا هنگام نماز ظهر بیهوش افتاد آن گاه ساعتی مضطرب گشت و سپس آرام گرفت و همچنان تا سحرگاهان شهادتین می‌گفت آن‌گاه درگذشت و این واقعه در شب اول رجب سال ۲۷۶ ه. ق اتفاق افتاد.

۱- محمد بن یزید بن عبد الاکبر ازادی مصری مشهور به میرد و مکتی به ابوالعباس؛ برخی او را بصری و بعضی یمنی دانسته‌اند. تولد او به سال ۲۰۷ یا ۲۱۰ بود و در ۷۷ سالگی به سال ۲۸۵ در بغداد درگذشت و در گورستان دارالکوفه مدفون است. او در بغداد سکونت گزید و در نحو و لغت پیشوا بود. مشهورترین کتابهای او عبارت از الکامل در لغت می‌باشد که از ارکان ادب و کلام به شمار می‌رود از اوست: المقتضب، اعراب القرآن، نسب عدنان و قحطان، معانی القرآن، ما اتفق لفظه و اختلف معناه «معجم المطبوعات» ۱۶۱۲/۲ و الاعلام زرکلی، ۱۰۰۲/۳.

خطیب بغدادی در جلد دهم کتابش ص ۱۷۰ روایت دیگری از تاریخ وفات او نقل کرده و در کتابش گفته است: «حسن بن ابی بکر از احمد بن کامل قاضی روایت کرده است که گفت: عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری در ماه ذی القعدة سال ۲۷۰ هـ. ق از دنیا رفته است» این روایت درست نیست، زیرا آنچه مسلم است و هیچ گونه شبهه‌ای در آن نیست آن است که قاسم بن اصیغ اندلسی هنگامی که به بغداد منتقل شده از وی استماع حدیث کرده و این جریان در سال ۲۷۴ هـ. ق بوده است.

در جلد پنجم کتاب المنتظم ابن جوزی ص ۱۰۲ آمده است، بعضی از اهل نقل گفته‌اند: «ابن قتیبه در کوفه درگذشته و در کنار قبر ابی الحازم قاضی به خاک سپرده شده است». و این گفتار نادرستی است که هیچ یک از مورخان بدان اعتنا نکرده‌اند.

در صفحه ۲۰۰ کتاب طبقات النحویین و اللغویین تألیف ابی بکر محمد بن الحسن الزبیدی متوفای سال ۳۷۹ هـ. ق آمده است که: «در سال ۲۹۶ وفات یافته است» و بحثی نیست در این که کلمه «تسعین» تحریف شده از کلمه «سبعین» است.



تا آنجا که می‌دانیم، ابن قتیبه از مناصب دولتی بجز منصب قضاوت در دینور، عهده‌دار منصب دیگری نشده است، از این رو است که او را دینوری گویند، و نمی‌دانیم که در چه سالی در این شهر این منصب را بر عهده داشته و چه مدت طول کشیده و چرا از آن منصب خارج شده است و نیز نمی‌دانیم که چه کسی او را بدین منصب منصوب کرده است، گرچه بیشتر چنین به نظر می‌رسد که - ابوالحسن عبيدالله بن يحيى بن خاقان، وزیر متوکل و معتمد عباسی، در دینور منصب قضاوت را بدو سپرده باشند.

متوکل عباسی، محمد بن فضل جرجرائی را بعد از کشتن محمد بن عبدالملک زیات به سال ۲۳۳ هـ. ق در مدت کوتاهی وزیر خود کرد، سپس علیه او بدگوییها زیاد شد و او را عزل کرد و گفت: من از پیرمردها خسته شده‌ام می‌خواهم جوانی را به وزارت خود منصوب کنم لذا عبيدالله بن يحيى بن خاقان بدو معرفی شد از آن پس عبيدالله وزیر بود تا آن که متوکل در سال ۲۴۷ هـ. ق کشته شد، خلیفه، المستعین بر او خشم گرفت و او را به «برقه» تبعید کرد و در سال ۲۵۳ عبيدالله به بغداد برگشت، سپس معتمد عباسی در

شعبان سال ۲۵۶ ه. ق او را به وزارت گرفت و تا هنگام وفاتش در وزارت او ماند، علت مرگ عبدالله این بود که با خادم خود به نام «ارشیق» در میدان بازی می‌کرد، در اثنای بازی از ناحیه خادمش مصدوم شد و از اسب به زمین افتاد و همان روز بمرد، موفق بر وی نماز خواند و در تشییع جنازه او شرکت کرد و این حادثه در روز جمعه ده روز گذشته از ماه ذی‌قعدة سال ۲۶۳ اتفاق افتاد.

بین ابن قتیبه و عیدالله رابطه دوستی برقرار بود و همین مودت و دوستی او را واداشت تا برای وی کتاب *ادب الکاتب* را بنویسد و درباره او در مقدمه آن کتاب گوید: «... پس سپاس خدای را که وزیر، «ابوالحسن» را - که خدا تأییدش کند - از این فساد مصون داشت و او را به فضیلت بیازاست و فطرت و سرشت پیشینیان نیکوکارش را بدو بخشید و لباس ایمان را بر قامت او راست کرد و نور ایمان را فراراه او قرار داد و او را در گمراهیها راهنما و در تاریکیها چراغ نورانی قرار داد، و از کتاب و سنت آنچه اختلاف کنندگان در آن اختلاف دارند به وی شناساند پس دل نیکان، عاشق او، و جانشان متمایل به اوست و در هنگام اجابت دعا دستهایشان برای وی به درگاه خداوند بلند است و زبانهایشان برای او دعاگوست، او می‌خواهد و دیگران بیدارند - او غافل است و دیگران از او غافل نیستند، بر خداست کسی را که برای او قیام کرده و بر جهاد بشایستگی پایمردی نموده و نیت خویش را برای خدا خالص کرده است، لباس باطن ببوشاند و او را به ردای عمل صالح آراسته سازد و دلهای گوناگون را به وی متوجه کند و او را به زبان راستینی در میان آیندگان سعادتمند گرداند.

آنچه باعث شد که تا حدی باور کنم که عیدالله بن یحیی همان کسی است که ابن قتیبه را عهده دار مقام قضاوت دینور کرده است، گفتار ابی القاسم زجاجی در صفحه ۳۸ شرح خطبه *ادب الکاتب* است که به دنبال گفتار ابن قتیبه گفته است: «فالحمد لله الذی أَعَاذَ الْوَزِيرَ أَبَا الْحَسَنِ: «منظورش خاقانی است که همان عیدالله بن یحیی خاقانی باشد، زیرا ابن قتیبه این کتاب را برای او نوشته است، و او نیز جایزه نیکو به وی داد و او را برگزید و به کار شایسته‌ای گماشت».

به عقیده من ابن قتیبه، کتاب *ادب الکاتب* را برای عیدالله در زمانی که وزیر معتمد

عباسی بود نوشت نه در زمانی که وزیر متوکل بود، عبيدالله از سال ۲۵۶ هـ. ق تا سال ۲۶۳ هـ. ق وزیر معتمد عباسی بود و این نظریه من با آنچه «ابن سید» و «جوالیقی» گفته‌اند معارض است، زیرا آنها نظرشان این است که این کتاب را هنگامی که وزیر متوکل بوده نوشته است آنجا که ابن سید در اقتضاب ص ۲۴ گوید: «منظور عبيدالله بن یحیی بن خاقان است که وزیر متوکل بود و ابن قتیبه برایش این کتاب را نوشت و به وسیله این کتاب مقرب درگاه او شد. عبيدالله پاداش نیکویی به وی داد و او را برگزید و او را در نزد متوکل مورد توجه قرار داد تا آن که او را برای بعضی از اعمالش انتخاب کرد» جوالیقی در شرح آن، صفحه ۴۴ می‌گوید: «منظورش وزیر عبيدالله بن یحیی بن خاقان، کاتب متوکل است، زیرا ابن قتیبه برای او این کتاب را نوشت و او ابن قتیبه را مورد عنایت خویش قرار داد و پاداش مناسبی برای وی در نظر گرفت».

بحثی در این نیست که آن دو در این مورد خطای بزرگی را مرتکب شده‌اند و دلیل خطای آنان چنان آشکار است که تکذیب تکذیب کننده‌ای در آن مؤثر نیست، و هیچ کس آن را مورد تردید قرار نمی‌دهد، زیرا ابن قتیبه کمی بعد از آن که درباره وزیر سخن گفته، می‌گوید: «و چه مقامی شایسته‌تر است برای صاحبش از موقعیت و مقام مردی از دبیران که بعضی از خلفا او را برای خویش برگزیده و او را رازدار خود قرار داده است. پس بر او کتابی قراءت کرد که در آن «حاضرطی» ذکر شده بود، پس آن را به گونه‌ای تصحیف کرد که حاضرین را به خنده آورد».

ابن سید در شرح خودش صفحه ۲۷ گفته است: «این دبیر، همان شجاع بن قاسم، دبیر «اوتامش ترکی» است که عهده‌دار گزارش نامه‌ها به «مستعین احمد بن محمد معتصم» بود و مرد نادانی بود که نمی‌توانست بخواند»، جوالیقی در صفحه ۵۱ گوید: «این دبیر، شجاع الدین قاسم کاتب اوتامش ترکی است که بر مستعین خواند و این لفظ را تصحیف کرده گفت: جاء ضرطی» اگر ابن سید و جوالیقی نسبت به آنچه از زجاجی نقل کرده‌اند «که مقصود ابن قتیبه از کاتب، شجاع بن قاسم، و از خلیفه، المستعین است» می‌اندیشیدند، چنین اشتباهی را تکرار نمی‌کردند، زیرا المستعین در سال ۲۴۸ هـ. ق به خلافت رسید و در سال ۲۵۲ هـ. ق از خلافت خلع شد، پس چگونه تصور می‌شود که

ابن قتیبه این کتاب را برای عیدالله اثمی که وزیر متوکل بوده بنویسد با این که در مقدمه آن قصه‌ای نقل می‌کند که برای خلیفه، المستعین، با دبیرش شجاع بن قاسم پیش آمده است؟! براستی که این خود جای بسی شگفتی است.

ابن قتیبه به امیر، محمد بن عبدالله بن طاهر نزدیک شد، امیر نعمتهای فراوانی در اختیار وی گذاشت، زیرا قدر و منزلت ابن قتیبه را می‌دانست و از سوی دیگر اکرام دانشمندان و ادیبان یکی از سجایای نیکوی او بود که آن را از پدرش، عبدالله بن طاهر^۱، امیر خراسان، متوفای سال ۲۳۰ ه. ق به ارث برده بود. یکی از نمونه‌های گرامیداشت عبدالله نسبت به علما و دانشمندان، برخورد جالبی بود که با ابو عبید، قاسم بن سلام متوفای سال ۲۲۳ ه. ق داشت.

ابو عبید کتابش غریب الحديث را به وی عرضه کرد امیر آن را نیکو یافت و گفت: عقلی که صاحب خود را به تألیف چنین کتابی برانگیزد سزاوار است که به طلب معیشت محتاج نباشد، و برایش ماهانه ده هزار درهم مقرر داشت و هر بار که ابو عبید از مؤلفات خویش کتابی به وی هدیه می‌کرد امیر نیز اموال زیادی به وی می‌بخشید، بزرگواری عبدالله طاهر نیز ارثی بود که از پدرش طاهر بن حسین^۲ به وی رسیده بود، طاهر بن حسین هنگامی که به خراسان می‌رفت، در شهر مرو توقف کرد، دانشمندی طلبید که او را حدیث کند گفتند: این جا جز مردی ادیب، دانشمند دیگری نیست. پس ابو عبید قاسم بن سلام را نزد او آوردند. او را داناترین مردم به تاریخ انسانها، علم نحو، لغت و فرهنگ

۱- عبدالله بن طاهر بن مصعب الخزاعي، امیر خراسان و از مشهورترین والیان عصر عباسی بوده است. وی مدتی ولایت شام یافت سپس به سال ۲۱۱ ه. ق به مصر رفت و مدت یک سال در آن جا ماند. آن گاه به دینور رسید و مأمون او را به ولایت خراسان گماشت. تولد عبدالله به سال ۱۸۲ ه. ق و وفات او به سال ۲۳۰ ه. ق در نیشابور اتفاق افتاد. الاعلام زرکلی، چاپ اول (۵۶۰/۲). «م»

۲- ابوالطیب بن حسین بن مصعب بن رزیک الخزاعي، مؤسس سلسله طاهریان در خراسان بوده است. او در نزد مأمون خلیفه مقام والا و ارجمندی داشت در سال ۲۰۵ هجری از طرف مأمون برای ولایت خراسان بدان ناحیه عزیمت کرد و پس از چندی به فکر استقلال افتاد و فرمانروایی امر دولت مستعجل بود. او به سال ۲۰۷ درگذشت. یک چشم طاهر کور بود و لقب ذوالیمین داشت، تولد طاهر به سال ۱۵۹ هجری بود و در چهل و هشت سالگی درگذشت. قاموس الاعلام: تاریخ بغداد (۵۵/۹)؛ الاعلام زرکلی، تاریخ الخلفاء. «م»

و فقه یافت، و به او گفت: این از ستمهای روزگار است که تو را در این شهر بگذارم و بروم، پس هزار دینار به او داد و به وی گفت: من برای جنگ به خراسان می‌روم و به خاطر دلسوزی نسبت به تو، دوست ندارم تو را همراه خود ببرم، این پول را خرج کن تا من برگردم، ابو عبید تا بازگشت طاهر از خراسان کتاب *الغریب المصنف* را تألیف کرد و طاهر او را با خود به شهر «سَرَّ مَنْ رَأَى»^۱ برد.

نمونه دیگری از اکرام آل طاهر نسبت به علما، کاری است که طاهر بن عبدالله با ابوسعید ضریح کرده، او ابوسعید ضریح را از بغداد به نیشابور فرا خواند و هزینه زندگی او را بر عهده گرفت تا علم و ادب خویش را با فراغت بال به مردم تعلیم دهد و این قتیبه از بغداد به سوی او آمد و از او اخذ حدیث کرد و بهره فراوان برد و الگوی نیکویی برای وی بود.

و نیز از نمونه‌های گرامیداشت آل طاهر نسبت به دانشمندان، فراخواندن حافظ ابا جعفر سرخسی به هرات بود، حافظ ابا جعفر سرخسی به سال ۲۵۳ ه. ق در نیشابور وفات یافت.

محمد بن عبدالله بن طاهر در عنایت به دانشمندان و ادیبان و اظهار لطف نسبت به آنان راه و روش قومش را ادامه داده. دانشمندان نیز قدر وی را شناختند و به او توجه کردند و اوصاف ناشناخته او را مورد توجه قرار دادند و از وقتی که نوجوانی تازه بالغ بود، مؤلفات و بهره اندیشه‌های خویش را به وی پیش کش می‌کردند.

ابن قتیبه برداشت خود را نسبت به او در نامه‌ای که به وی نوشته و آن را در عیون الاخبار (۲/۲۲۲) نیز آورده به اثبات رسانده است، آنجا که گوید: «به محمد بن عبدالله بن طاهر نوشتم: اما سپاس این جانب نسبت به امیر به خاطر عنایات گذشته اوست چه این که عنایات امیر فراوان و نیکو بود و اما درخواست عاجزانه‌ام از پروردگار بزرگ این است که او را نسبت به عنایاتی که به من کرده پاداش نیکو دهد و به هنگام استجابت دعا به وی خلوص نیت عطا فرماید. اما آرزویم را - با این که دور و دراز است - به خاطر

۱- مقصود شهر سامره است که بین بغداد و تکریت واقع است و آن را سامراء گویند که مخفف سَرَّ مَنْ رَأَى است. قبر شریف امام علی الثقی و فرزند بزرگوارشان امام عسکری علیهما السلام در آن شهر است «نزهة القلوب ص ۴ و تاریخ گزیده، صفحات ۳۱۹، ۳۲۰».

تجربه‌ای که از او دارم زنده می‌کنم از این رو که انعام گذشته وی نسبت به من بهترین وسیله و بهترین دلیل بر زیاد کردن عطایش نسبت به من در آینده است علاوه بر وعده‌های مهمی که هنگام خداحافظی به من داده، زیرا او وفای به عهد خود را اعلام کرده است، اما لغزش و کوتاهی این جانب از آنچه خداوند نسبت به امیر بر من واجب کرده مقرون به عقوبت است در آنچه از آن محروم شده‌ام عبارت است از عزت ریاست او و شرافت و همنشینی وی و علو درجه به وسیله او و گرچه سایر ایام جداییم از او به اسبابی وابسته بود که آن اسباب برای من اختیاری نبود.

تا آنجا که من اطلاع دارم ابن قتیبه بجز عیدالله بن یحیی بن خاقان و محمد بن عبدالله بن طاهر، به سایر بزرگان زمان خود علاقه‌ای نداشته است. ابن قتیبه به علاقه‌ای اشاره کرده که پرده از روی آن بر نداشته و برای ما مبهم است، آن جا که در عیون الاخبار (۱/ ۲۸) گفته است: «به بعضی از سلاطین نامه‌ای نوشتم که در قسمتی از آن آمده است: «مردان با تدبیر همیشه تلخی گفتار ناصحان را تحمل می‌کنند و عیبهای خویش را به عنوان هدیه می‌پذیرند و نظریه مقرون به صواب را از هر کس، حتی از کنیزکان فرومایه قبول می‌کنند. اگر هر کس بر ادعای خویش به این که دوستدار اوست و وجدانی پاک دارد نیاز به اقامه دلیل داشته باشد، خدای مرا از آن بی‌نیاز کرده است بدین سبب که ضرورت، چنین دوستی و علاقه‌ای را ایجاب می‌کند، زیرا من همیشه به دوام نعمت و برتری درجه و توسعه جاه و مقام و امکانات تو، فزونی زندگی را امیدوارم.

اظهارنظر دانشمندان درباره ابن قتیبه

۱- ابو منصور ازهری^۱ (۲۸۲-۳۷۰ ه. ق) در مقدمه کتاب تهذیب ص ۱۳ گفته است:

۱- محمد بن احمد الازهری... الهروی مکتبی به ابو منصور امام مشهور در لغت، وی فقیه شافعی مذهب بود و علم او در لغت غلبه داشت، ازهری در طلب لغت بلاد عرب را پیموده است، او جامع لغت عرب و مطلع بر اسرار و دقائق آن است و در لغت کتاب تهذیب را تصنیف کرده است او کتاب دیگری دارد به نام فی غریب الالفاظ التي استعملها الفقهاء و نیز کتابی دارد به نام تفسیر دیوان ابی تمام و شرح اسماء الحسنی و کتاب الحیض. ولادت وی به سال ۲۸۲ و وفاتش در اواخر سال ۳۷۰ یا ۳۷۱ در شهر هرات است، ابن خلکان چاپ تهران، (۷۹/۲)؛ الاعلام زرکلی، تاریخ الحکماء ص ۴۲۳.

«چون از ذکر پیشینیان از لغوین مبرز، ثقه و مورد اعتماد فراغت یافتیم و آنها را به عنوان طبقه خاصی نامگذاری کردیم، تا کسانی که به موقعیت آنان آشنا نیستند آنها را بشناسند و در نقل مطالب و نوشته‌هایشان بر آنها اعتماد کنند، اینک پس از ذکر آنها اقوامی را یاد می‌کنیم که به عنوان اهل معرفت و علم لغت مشهورند و کتبی تألیف کرده و در آن درست و نادرست را به ودیعت نهاده و آن را از مسائل پراکنده فساد انگیز و تصحیف شده‌ای پر کرده‌اند که مطالب صحیح آن جز در نزد بزرگان و دانشمندان زیرک مشخص نیست بدین منظور که افراد بی‌تجربه را از اعتماد به نوشته‌های آنها و انس گرفتن به تألیفاتشان بر حذر داریم.

از پیشینیان آنان، لیث بن مطهر... و قطرب... را می‌توان نام برد. ازهری پس از آن، جاحظ و شاگرد وی ابن قتیبه را یاد کرده و در صفحه ۱۵ از کسانی که در لغات عرب به تمام آنچه در زبان عرب وجود داشته، سخن گفته است و از پیشوایان کلام لغت عرب چیزهایی که از سخنان آنان نبوده، نقل کرده و گفته است که: عمرو بن بحر، معروف به جاحظ بود که در خطابه، زبانی گویا و بیانی شیرین داشت و به انواع فنون آگاه بود، جز آن که زبان‌شناسان عرب او را نکوهش کرده و از صداقت بدور داشته‌اند. ابو عمر زاهد^۱ گفته است که: ذکر او در مجلس احمد بن یحیی (ثعلب)^۲ به میان آمد، ثعلب گفت: جاحظ را فراموش کنید، زیرا نه مورد اعتماد است و نه امین.

اما ابو محمد عبدالله بن مسلم دینوری، کتابهایی در مشکلات و غرائب قرآن تألیف

۱- ابو عمر الزاهد محمد بن عبدالواحد بن ابی‌هاشم باوردی خراسانی ملقب به مطرز و مشهور به غلام ثعلب، نحوی لغوی، ابن خلکان گوید: او یکی از مشاهیر ائمه لغت و دارای تألیفات بسیار است. او در سال ۲۶۱ در بابل یعنی ایبورد خراسان به دنیا آمد و اشتغال دائم او به علم، وی را از کسب رزق باز می‌داشت و از این رو در عسرت و تنگی می‌زیست و فاتهش به ذیقعه ۳۴۵ و به قولی ۳۴۴ به بغداد اتفاق افتاد. ابن الندیم: کتب و تألیفات فراوانی را به وی نسبت داده است. «م»

۲- احمد بن یحیی بن زید بن یسار: ابوالعباس ثعلب النحوی الخراسانی، امام کوفیین در نحو و لغت و ثقه و با دیانت بوده است، وی ایرانی و از موالی بنو شیبان است مولد او به سال ۲۰۰ و وفات او سیزده شب از جمادی الاولی مانده به سال ۲۹۱ روی داد که در این وقت نود سال و چند ماه از عمر او گذشته بود. او یازده خلیفه دیده بود اول آنها مأمون و آخرین آنها المکتنفی بود، ابن الندیم حدود بیست کتاب از او ذکر کرده است. معجم الادباء (۱/۳۳۲): الموشح چاپ مصر: روضات الجنات ص ۵۶ و ابن خلکان چاپ تهران (۳۱/۱)، «م»

کرده است او نیز کتاب غریب الحدیث و کتابی در ستاره‌شناسی و علم نجوم و کتابی در روش نویسندگان نوشته است و بر ابی عبید مطالبی را در غریب الحدیث ایراد گرفته و آن را اصلاح الغلط نامیده است، من تمام این کتاب را مورد بررسی قرار داده‌ام و بر مطالب اشتباه و نیز بر مطالب زیادی که راه صواب پیموده آگاهی یافتیم، مطالبی را که در آن به خطا رفته در کتاب خویش در جای خود قرار دادم و صحیح آن را یادآور شدم.

هیچ کس را ندیدم که وی را در آنچه از ابی حاتم سجزی و عباس بن فرج ریاشی^۱ و ابی سعید مکفوف بغدادی روایت کرده، از راستی بدور دارد.

اما مواردی که در آن استبداد رأی نشان داده عبارت از معانی مشکل یا حرف مشکلی از علل تحریف و نحو یا حرف نامأنوسی است که چه بسا در مواردی دچار لغزش شده است و این بر آگاهان مخفی نیست و او را چنان یافتیم که در آنچه بدان آگاهی کامل ندارد و خوب نمی‌داند، به گمان، حدیث کند.

ابابکر بن الانباری را دیدم که او را به بی‌خبری، کودنی و کمی شناخت نسبت داده و قریب یک چهارم از آنچه در مشکل القرآن تألیف کرده، مردود دانسته است.

ازهری را از او سخن دیگری است که در لسان العرب^۲ (۳۳۶/۱۳) آمده است: «قتیبی در تفسیر سخن خداوند: ﴿... فَرَزْنَا بَيْنَهُمْ﴾^۳ گفته است: یعنی بین آنها جدایی افکندیم و آن از ماده «زَال يَزُولُ وَ أَزَلُّهُ أَنَا» است، ابومنصور گوید: این غلطی است که قُتیبی مرتکب شده و او نیز مانند فراء بین زَال يَزُولُ وَ زَال يَزِيلُ فرق نگذاشته است.

ابومنصور ازهری در مقدمه التهذیب ضمن این که از ابی حامد خازرنجی بشتی سخن می‌گوید به سخنی که در روایت ابن قتیبه آمده اشاره کرده است، آن جا که گوید: «و از کسانی که این روزها دست به تألیف زده و مطالب را تصحیف و دگرگون کرده و لغت عرب را از چهره واقعی اش خارج ساخته، احمد بن محمد بشتی است، او کتابی تألیف

۱- عباس بن فرج الرياشی البصری از لغویان و مورخان عرب بود؛ وی به سال ۱۷۷ در بصره متولد شد و به سال ۲۵۷ در فتنه صاحب الزنج به قتل رسید. اوراست: کتاب الخلیل، کتاب الاہل و ما اختلفت السماوة من کلام

العرب و کتابهای دیگر، الاعلام زرکلی (۲/۴۷۱): الموشح، (۲۷/۲۸۸).

۲- لسان العرب نشر ادب الحوزة: ۱۴۰۵، (۳۱۶/۱۱) - مترجم.

۳- یونس / ۲۸.

کرده و نام آن را التکملة گذاشته و اشاره کرده که با کتاب خود کتاب العین را که منسوب به خلیل بن احمد می باشد تکمیل کرده است، ابتدای کتاب بشتی را مطالعه کردم دیدم که در صدر همه مطالب کتابهایی را که در تألیف کتاب خود مورد استفاده قرار داده، ثبت کرده و آنها را بر شمرده و گفته است: آنچه در کتابم آورده ام از این کتابها استخراج کرده ام. و شاید بعضی از مردم برای پست شمردن و نکوهیدن آن خود را به زحمت بیندازند، زیرا آنچه در این کتابها به دانشمندانی اسناد داده ام از خودشان نشنیده ام، بلکه گزارشهای من، از روی کتابها و نوشته های آنان است و این کار بر کسی که سخن شناس باشد و سخنان سنجیده و با ارزش را از سخنان پست و بی ارزش باز شناسد و بین سخنان درست و نادرست تمیز دهد، عیب شمرده نمی شود.

مانند این کار را ابوتراب صاحب کتاب الاعتقاب نیز انجام داده، زیرا او از خلیل و ابی عمرو بن علاء و کسایی روایت کرده، با این که بین او و آن بزرگان فاصله بوده و نیز قتیبی، از سیبویه و اصمعی و ابی عمرو، روایت کرده در حالی که هیچ یک از آنان را ندیده است.

آن گاه از هری، سخن بشتی را با گفتار خود در صفحه ۱۶ پی گرفته و گفته است: «بشتی اعتراف کرده که از مطالب این کتب چیزی را از کسی استماع نکرده است و آنچه در کتاب خود آورده، از کتب آنان نقل کرده و عذر آورده است به این که برای کسی که سخن شناس باشد و سخن درست را از نادرست باز شناسد این کار عیب نیست و حال آن که گفته اش درست نیست، زیرا اعتراف کرده که بشتی کتاب را بدون استاد می خواند و کسی که پیش خود و بدون معلم درس می خواند و سرمایه اش نوشته هایی است که می خواند، در این صورت کلمات را تصحیف می کند و افزایش می دهد. بدین بیان که او از کتبی نقل می کند که مطالب آن را از کسی نشنیده و نیز از منابعی سخن می گوید که نمی داند آنچه در آنها نوشته شده صحیح است یا خیر؟ بعلاوه اکثر کتبی که خوانده ایم فاقد نقطه گذاری صحیح بوده و از نظر صاحب نظران نیز نگذشته و به همین جهت نمی تواند مورد اعتماد باشد و تنها افراد بی اطلاع و ناآگاه بر آنها اعتماد می کنند! و اما این که می گوید: نویسندگان دیگر غیر از او مانند ابوتراب و قتیبی که در کتابهایشان از کسانی

روایت کرده‌اند که از آنان تعلیم نگرفته‌اند، پس روایت این دو نفر از کسانی که آنان را ندیده‌اند، برای او حجت نیست، زیرا: آن دو اگر چه از تمام کسانی که روایت کرده‌اند تعلیم نگرفته باشند، لکن از گروه کثیری از افراد مورد اعتماد که تا حدودی از اشتباه مصون بوده‌اند، تعلیم گرفته‌اند.

اما ابوتراب... و اما قتیبی، کسی است که کتب ابوحاتم سیجری را از خودش استماع کرده و از ریاشی بهره‌های فراوان برده است و این دو از نظر شناخت و استواری انگشت‌نما بودند، او نیز از ابی سعید ضریح استماع کرده و کتابهای ابی عبید را آموخته و نیز از برادرزاده اصمعی مطالبی را استماع کرده است. ابوتراب و ابن قتیبه از نظر شهرت و آوازه و تألیفات نیکو در مقامی قرار گرفته‌اند که اندک خطا و اشتباه یا لغزش ناچیز آنها در کتابهایشان قابل اغماض است.

۲- ابوالطیب حلبی متوفای سال ۳۵۱ ه. ق در کتاب مراتب النحویین ص ۱۳۷ گوید: «ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، از ابوحاتم و ریاشی و عبدالرحمن برادرزاده اصمعی دانش آموخته و ابن درید از تمام آنها و نیز از اُشناندانی کسب علم و اخذ حدیث کرده است جز آن که ابن قتیبه، اکتسابات خویش را با حکایاتی از کوفیان آمیخته است که آنها را از افراد مورد اعتماد اخذ نکرده است. او کارهایی را شروع می‌کرد که به پایان نمی‌رساند، مانند تألیف کتابهایش: در نحو، در تعبیر رؤیا، در معجزات نبی اکرم ﷺ، عیون الاخبار، المعارف، والشعراء و... که نزد دانشمندان کم ارج می‌نمود، اگر چه در نظر عوام رواج یافت».

این سخن مورد قبول ما نیست، زیرا سخن دانشمندی است که کینه توزی، چشم دلش را کور کرده و حسدی که در اعماق جان او ریشه دارد او را گمراه نموده است و تعصب کینه توزانه‌اش بر چشم وی غبار نادانی و پرده ناآگاهی افکنده، تا آن‌جا که نور حق از وی در حجاب مانده و او را به سخن دروغ واداشته است.

بر فساد این نظریه و ردّ این حکم دلیلی محکمتر از این نیست که کتابهای ابن قتیبه نزد صاحبان بصیرت و خرد از خاصّه و عامّه، رواج یافت و موقعیت ارجمند او از همان

روزگاران تاکنون - با اختلاف طبقات و عصرها - نزد دانشمندان به پایه‌ای بود که همگی با دیده احترام و اجلال به وی می‌نگریستند.

اما آن تعصب کینه‌توزانه - که خدا نابودش کند - به هر چه نزدیک شد آن را فساد کرد و از قدر و ارزش آن کاست، و در هر انسانی پیدا شد او را زشت و بی‌ارج ساخت.

۳- حاکم ابو عبدالله، محمد بن عبدالله... نیشابوری^۱ معروف به ابن البیع (۳۲۱-۴۰۵) گفته است: «ابن قتیبۀ خویش را در علوم گوناگون پیشوا می‌دانست، اما هیچ دانشمندی پیشوایی او را در علوم نمی‌پسندید و تنها پیشوایی که در نزد تمام دانشمندان مورد قبول بود ابو عبید بود». و این سخنی است که از آن کینه و تعصب و حسد می‌بارد.

براستی که آتش فروزان حسد، عقل حاکم را سوزانیده و از دلش زبانه کشیده است سخنان حاکم همانند هذیان و یاوه‌گریی انسانی تبار است. او با این سخن خویش که گوید: «مردم همگی برآنند که ابن قتیبۀ دروغگو است» نسبت به ابن قتیبۀ به عیبجویی پرداخته است.

ابن سخن گناه‌آلود ستمگرانه را حافظ ذهبی^۲ در میزان الاعتدال (۷۷/۲) نقل کرده و به دنبال آن گفته است: «این گرافه‌ای زشت و سخن کسی است که از خدا نترسیده است» و این سخن را بار دیگر نقل کرده و به دنبال آن گفته است: «این سخن، ظلم و ستم و دروغ بافی است، بلکه خطیب درباره‌ او گفته است که: او مورد اعتماد است» بار سوم به دنبال آن یادآور شده: «هیچ کس را نمی‌شناسم که قتیبی را در گفتارش متهم کرده باشد مضافاً بر این که خطیب او را موثق دانسته است و تا آنجا که من اطلاع دارم مردم بر کذب

۱- حاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه نیشابوری ۳۲۱-۴۰۵ یا ۴۰۶ محدث معروف بود، ابن خلکان گوید نزدیک دو هزار تن از روایت را دیده و از آنان حدیث شنیده است و دو مرتبه به عراق و شام مسافرت کرده و در سال ۳۵۹ قضای شهر نیشابور از طرف سامانیان بدو منوًض گردیده است و چندی وزارت ابونصر عقی را برعهده داشته، پس از آن قاضی گرگان شده و چندبار به سفارت نزد ملوک آل بویه رفته است و تألیفات بسیار دارد، از آن جمله تاریخ علماء نیشابور، والمداخل الی علم الصحیح و امالی است، وفات او در نیشابور روز سه‌شنبه سوم صفر بوده است. «م»

۲- ابو عبدالله شمس الدین محمد بن احمد ذهبی از مشاهیر محدثان و مورخان، ملقب به حافظ ذهبی تولد او به سال ۶۷۳ و وفات او به سال ۷۴۸ بوده است. او در فن تاریخ و تراجم رجال کتب بسیار داشت. «قاموس الاعلام ترکی: ریحانة الادب و معجم المطبوعات». «م»

احدی جز دجال و مسیلمه اتفاق نظر ندارند».

۴- حافظ سلفی ابوطاهر احمد بن محمد اصفهانی جروانی^۱ متوفای سال ۵۷۶ ه. ق گفته است: «ابن قتیبه از موثقین و از اهل سنت بود لکن حاکم به مذهب مخالف خود بود و کلمه «مذهب» در گفتار سلفی به دو گونه تفسیر شده است، صلاح علانی گوید: منظور سلفی از مذهب چیزی است که از بیهقی و دارقطنی نقل شده و آن این که ابن قتیبه کرامی بود و به تشبیه تمایل داشت و از عترت منحرف بود. سپس علانی گفته است: «این اظهار نظر درباره ابن قتیبه صحیح نیست و در سخن وی چیزی که بر این مطلب دلالت کند وجود ندارد و لکن روش وی در عدم تأویل (قرآن)، روش اهل حدیث است».

حافظ بن حجر، شهاب الدین احمد بن علی^۲ متوفای سال ۸۵۲ در لسان المیزان (۳/۳۵۸) گفته است: «آنچه به نظر من می‌رسد این است که منظور سلفی از مذهب، مذهب ناصبی است، زیرا ابن قتیبه از روش اهل بیت منحرف بود و حاکم بر خلاف آن بود و گر نه، اعتقاد هر دو در مورد آنچه مربوط به صفات است یکی بود».

۵- دارقطنی، ابوالحسن علی بن عمر بن احمد بن مهدی (۳۰۶-۳۸۵) گوید: «ابن قتیبه به تشبیه تمایل و از عترت منحرف بود و سخنان وی شاهد مدّعی ماست».

۶- بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین (۳۸۴-۴۵۸) گوید: «ابن قتیبه نظرش نظر کرامیه بود».

۷- ابن تغری بردی^۳، در کتاب النجوم الزاهرة (۳/۷۵) پس از نقل کلام دارقطنی و

۱- احمد بن محمد سلفی اصفهانی مکتبی به ابی طاهر مولدش به سال ۴۷۲ و وفاتش ۵۷۶ بوده است؛ از آثار اوست: کتاب الاربعین، مشیخته بغدادیه، التسلماسیات، کتاب سداسیات فی الحدیث و غیره. «م»

۲- ابو الفضل شهاب الدین احمد بن علی عسقلانی ۷۷۳-۸۵۲، محدث و فقیه و مورخ مصری شافعی، پدرش از علما و دانشمندان عهد خود بود؛ وی به سال ۸۲۷ منصب قاضی القضاتی یافت و در عین حال پیوسته به تدریس و وعظ اشتغال داشت او بیش از یکصد و پنجاه تألیف داشته و از آن جمله: الاصابه فی تمییز الصحابه و فتح الباری فی شرح صحیح البخاری. «م»

۳- یوسف بن تغری بردی بن عبدالله طاهری حنفی مکتبی به ابوالمحاسن و ملقب به جلال الدین مورخ و پژوهشگر نامی از مردم قاهره بود و در آن شهر به دنیا آمد و در همان جا درگذشت ۸۱۳-۸۷۴ ه. ق پس از مرگ پدرش در خانه قاضی القضاة جلال الدین بلقینی پرورش یافت و به فراگیری فقه و ادبیات و دیگر (نقل به صفحه بعد) ←

- بی‌هقی گفته است: «ابن قتیبه مردی بدزبان بود و به دانشمندان بزرگ دشنام می‌داد».
- ۸- ابن الندیم ابوالفرج محمد بن اسحاق گفته است: «ابن قتیبه در آنچه روایت می‌کرد صادق بود، او به لغت و نحو، عالم و کتابهایش مورد علاقه دانش دوستان بود».
- ۹- مسلم بن قاسم گفته است: «ابن قتیبه یکی از دانشمندان علم لغت بود و تألیفات فراوان داشت او به نویسندگی آگاه و مردی راستگو و از اهل سنت بود».
- ۱۰- خطیب بغدادی^۱ (۳۹۲-۴۶۳) در تاریخ بغداد (۱/۱۷۰) گفته است: «او تصنیفهای مشهور و کتابهای معروفی داشت، او مردی مورد اعتماد، متدین و فاضل بود». در کتاب المتفق والمفترق درباره او آمده است: «شهرت وی در علم آشکار بود و موقعیت او را در ادبیات نمی‌توان دست کم گرفت».
- ۱۱- یفطویه ابو عبدالله ابراهیم بن محمد بن عرفه (۲۴۴-۳۲۳) گفته است: «ابن قتیبه هرگاه در خانه‌اش به خلوت می‌نشست و کاری انجام می‌داد، آن کار را نیکو انجام می‌داد و هر چه در لغت نقل می‌کرد در آن راستگو بود».
- ۱۲- ابن حزم ابو محمد علی بن احمد بن سعید^۲ (۳۸۴-۵۴۶) گفته است: «ابن قتیبه

→ (نقل از صفحه قبل)

علوم پرداخت و در علوم و فنون گوناگون مقامی ارجمند یافت. او دارای آثار فراوانی است که از آن جمله است: «النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی، مورد اللطافة فی من ولی السلطنة و الخلافة، نزهة الرائی، الاعلام زرکلی و قاموس الاعلام ترکی». «م»

۱- احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی الخطیب مکتبی به ابوبکر و معروف به خطیب بغدادی، او خطیبی حافظ و یکی از مشاهیر ائمه ادب است. او از شیوخ عصر خود به بغداد و بصره و دینور سماع داشت؛ به سال ۴۱۵ عزم زیارت خانه خدا کرد و در نیشابور نیز از بزرگان زمان خود حدیث شنید و به سال ۴۵۱ به بغداد بازگشت و در آنجا اقامت گزید، او از بغداد به صور رفت و مدتی در آن شهر بود و در آن مدت گاهی به زیارت بیت المقدس می‌رفت و به صور باز می‌گشت. در سال ۴۶۳ به طرابلس و حلب رفت و چند روزی در هر یک از این دو شهر بماند و در اواخر عمر به بغداد مراجعت کرد و پس از یک سال در این شهر زندگی را بدرود گفت. بنابر مشهور خطیب دارای ۵۶ تصنیف است که یکی از آن تصانیف، تاریخ بغداد است. معجم الادباء، (۱/۲۴۶) به بعد؛ نامه دانشوران، (۱/۲۵۱)؛ روضات الجنات ص ۱۸۸ و غیره الاخبار، (۱۸۲/۱). «م»

۲- ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اموی اندلسی. اصل او از فارس و جد اعلای او از موالی یزید بن ابوسنیان برادر معاویه بود و از این رو او را اموی گفته‌اند او در شهر قرطبه به سال ۳۸۴ متولد شد و در آنجا ماند و مانند پدرش احمد بن سعید جاهلی عربی یافت و مدتی وزارت کرد و بعد از آن وزارت را ترک گفت

→ (نقل به صفحه بعد)

در علم و دینش مورد اعتماد بود».

۱۳- امام الحرمین ابوالمعالی، عبدالملک بن عبدالله جوینی^۱ (۴۱۹-۴۷۸) گفته است: «ابن قتیبہ در آنچه مناسب و مایہ نکویی او نبود با دلیری و جرأت وارد می شد». این سخن را ابن حجر نیز در لسان المیزان نقل کرده و بر آن افزوده است که: «گویا منظورش سخنان وی در مسائل اعتقادی و علم کلام است».

۱۴- حافظ ذهبی محمد بن احمد بن عثمان (۶۷۳-۷۴۸) در میزان الاعتدال (۷۲/۳) گفته است: «ابو محمد صاحب تصانیف، راستگو و قلیل الروایه بود». و در تذکره حافظ (۱۸۷/۲) آمده است: «ابن قتیبہ از حافظان علم بود لکن در حدیث کم کار می کرد».

۱۵- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی^۲، متوفی به سال ۵۹۷ در کتاب المنتظم (۱۰۲/۵) گفته است: «او او دانشمندی مورد اعتماد، متدین و فاضل و دارای تصانیف مشهور بود».

→ (نقل از صفحه قبل)

و به کارهای علمی گرایید و وقت خویش را به علوم شرعی اختصاص داد و از علم بدان پایه رسید که در اندلس کسی پیش از وی نرسیده بود از فرزندش ابورافع نقل شده است که تألیفات پدرش در فقه و حدیث و ادب و غیر از آن به چهارصد جلد می رسد. که از آن جمله است: الفضل بین اهل الاهواء والنحل، جمهرة الانسان، الاحکام فی اصول الاحکام، الايضال الی فهم النخصال. «م»

۱- امام الحرمین عبدالملک بن ابومحمد عبدالله بن یوسف بن عبدالله جوینی ملقب به ضیاء الدین و مکتبی به ابوالمعالی و معروف به امام الحرمین در زمان خود از بزرگترین دانشمندان اشعری مذهب خراسان شمرده می شد و بسیاری از دانشمندان قرن پنجم از محضر او کسب فیض کردند. خانواده وی غالباً اهل فضل و ارباب علم و ادب بودند. امام الحرمین نخستین بار از محضر پدرش رکن الاسلام ابومحمد جوینی استفاده کرد. وی به سال ۴۵۶ عازم مسافرت مکه شد و چهار سال مجاور مکه و مدینه گردید و در آن مدت به تدریس مشغول بود. او در زمان وزارت خواجه نظام الملک به نیشابور بازگشت. وفات وی شب چهارشنبه ۲۵ ربیع الآخر سال ۴۷۸ اتفاق افتاد... او دارای تألیفات فراوانی است: «غزالی نامه ص ۴ و ۴۴۲ به بعد؛ ریحانة الادب (۱۰۲/۵)؛ الاعلام زرکلی (۵۹۸/۲). «م»

۲- ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ابوالفضائل جمال الدین بغدادی، از علمای فقه و حدیث و متشن در علوم دیگر مانند اخلاق و فلسفه و طب و تاریخ و جز آن بود، مولد او در بغداد به سال ۵۰۸ و وفات او نیز در همان شهر به سال ۵۹۷ اتفاق افتاد. او در فنون مختلفه بیش از یک صد کتاب داشت که کتاب المنتظم فی تاریخ الامم از آن جمله است. «م»

- ۱۶- حافظ بن کثیر اسماعیل بن عمر^۱ متوفای سال ۷۷۴ در کتاب، *البدایة و النهایة* (۵۷، ۴۸/۱۱) گفته است: «ابن قتیبه نحوی لغوی، دارای کتابهای فراوان، بدیع و مفید و در بردارنده علوم استدلالی و سودمند بود. او یکی از دانشمندان و ادیبان و حافظان پاک سرشت قرآن و مردی امین و شریف به شمار می‌رفت».
- ۱۷- از ابوبکر بن درید^۲ (۲۲۳-۳۲۱) درباره ابن قتیبه سؤال شد، در پاسخ گفت: «او تپه‌ای بود بین دو کوه»؛ آن چنان که جرجانی گوید: منظورش این است که به سبب شهرت و آوازه ثعلب و مبرد که قبل و بعد از او بودند گمتام ماند.
- ۱۸- اما ابن تیمیه تقی الدین احمد بن عبدالحلیم^۳ متوفای سال ۷۲۸ در تفسیر *سورة اخلاص* ص ۱۲۱ گفته است: امام احمد بن حنبل نظرش این است که راسخین در علم، تأویل صحیح آیات مشابه را می‌دانند، سپس چنین به گفتارش ادامه داده است: «و این سخن، گزیده عده زیادی از اهل سنت از جمله ابن قتیبه و ابوسلیمان دمشقی و دیگران است و ابن قتیبه از کسانی است که به احمد و اسحاق بن راهویه منسوب است و از طرفداران مذاهب مشهور اهل سنت به شمار می‌رود، در این مورد مصنفات زیادی دارد

۱- عماد الدین ابوالفداء، اسماعیل بن کثیر قرشی بصری شافعی، از پیروان ابن تیمیه، مولد او به سال ۷۱۰ در دمشق و وفات او در ۷۷۴ بوده است او در دمشق کسب علم و اجتماع حدیث کرد و در ۷۴۸ در مسجد امام صالح و سپس در اشرفیه درس گفته است. تفسیری بر قرآن کریم و چند کتاب در علم حدیث و تاریخ، موسوم به *البدایة و النهایة* مشتمل بر وقایع عالم دارد، تا دو سال قبل از مرگ خود یعنی ۷۷۲ در مجموع این تاریخ چنان که صاحب *کشف الظنون* گوید بر کتاب و سنت اعتماد شده است. «م»

۲- ابوبکر محمد بن حسن بن عتاهیه ازدی لغوی ۲۲۳-۳۲۱ وی در بصره متولد شد و در همان شهر تحصیل علوم کرد به سال ۲۵۷ در فتنه صاحب الزنج از بصره به عمان و از عمان به فارس رفت و به دربار آل میکال پیوست و در آن جا ریاست دیوان بدو منوَّض گشت و پس از عزل میکالیان به بغداد رفت و خلیفه او را پنجاه دینار مشاخره مقرر داشت، از آثار او کتاب *الجمهر* است. او قصیده‌ای دارد طولانی که نزد ادبا معروف است و بر آن شرحها نوشته‌اند و کتابهای دیگری نیز در لغت تصنیف کرده است. سرانجام در ۹۰ سالگی در بغداد مبتلا به فالج شد و عشت سال پس از آن درگذشت. «الفهرست و ابن خلکان». «م»

۳- تقی الدین ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن عبدالحلیم بن عبد الله بن محمد بن تیمیه حرانی ۶۶۱-۷۲۸ او در حران نزدیکی دمشق متولد شد. پدرش مانند خود او از علمای دینی بود. ابتدا در نزد پدر و بعضی دیگر از دانشمندان علوم اسلامی را فرا گرفت. در فقه پیرو مذهب حنبلی و در کلام طریقت سلفیان داشت و تجاوز از قرآن و حدیث را روا نمی‌شمرد. او فتوا به جهاد با مغول داد و چندین بار به علت مخالفت با سلاطین وقت در مسائل سیاسی یا دینی گرفتار حبس و توقیف گردید. در زندان به نوشتن تفسیر و رسائل دیگر اشتغال داشت، نزدیک به پانصد جلد کتاب به او نسبت داده‌اند. «م»

که صاحب التحذیر بمناب اهل الحدیث درباره آن گفته است: او یکی از پیشوایان بزرگ و از دانشمندان فاضل بود، نوشته‌های وی از همه نیکوتر و منظمتر و بهتر بود.

او در حدود سیصد تصنیف دارد و به مذهب اسحاق و احمد متمایل و معاصر ابراهیم حربی و محمد بن ناصر مروزی بود. مغربیان او را بزرگ دانسته و می‌گفتند: هر کس غیبت و بدگویی ابن قتیبه را جایز بداند به زندق و کفر متهم می‌گردد. و نیز می‌گفتند: هر خانه‌ای که چیزی از تصنیفات ابن قتیبه در آن نباشد خیری در آن نیست. و گویند که: او برای اهل سنت همچون جاحظ است برای معتزله، او خطیب اهل سنت است همچنان که جاحظ خطیب معتزله است».

۱۹- ابن خلکان ابوالعباس احمد بن محمد (۶۰۸-۶۸۱) در وفیات الاعیان (۲/۲۴۶) درباره او گوید: «او مردی فاضل و امین بود و تمام نوشته‌هایش مفید است...».

این بود آرای دانشمندان پیشین درباره ابن قتیبه که همانطور که دیده‌ایم بدون کم و کاست آوردیم و در این جا به عهده ماست که از تهمتی که به او وارد شده و عیوب و نقصهایی که به دروغ به وی نسبت داده‌اند پرده برداریم و چهره حق را نشان دهیم و روش ما در این کار این است که بین آنچه مخالفان بر ضد او و موافقان به نفع او و آنچه خودش در کتابهایش گفته است موازنه دقیقی بر اساس عدالت و دور از شائبه‌های نفسانی برقرار سازیم و تشخیص این را که حق یا باطل با کیست؟ به انصاف قاطع و بی‌نظر بسپاریم.

پس اگر آنچه گفته‌اند حق باشد آن را با مثالها و شواهدی که دلها و عقلا را متمایل و شیفته می‌سازد تأیید کنیم، و اگر آنچه گفته‌اند دروغ باشد، عیب آن را بر ملا سازیم و با دلایل آشکار و براهین قاطعی که علیه آن اقامه می‌کنیم پرده برداریم و نیز علل کینه‌توزی و عدم رغبت آنها را نسبت به ابن قتیبه و دروغهای ساختگی و همچنین علت ارتکاب غیبت آنها را علیه او آشکار سازیم.

حاکم او را متهم به دروغ گفتن کرده و گفته است که مردم بر دروغگو بودن او متفقند، اما ادعای خود را حتی با ذکر یک نمونه تأیید نکرده است بلکه در پناه «اجماع امت» به گرافه‌گویی و هیاهو پرداخته است. اینها دروغهای آشکاری است که کسی آن را تصدیق و

تأیید نمی‌کند و سزاوار نیست که ما با اهانت به آنها پاسخ دهیم. همان انتقاد ذهبی نسبت به آنها برای ما کافی است. ازهری، خطیب بغدادی، مسلم بن قاسم، حافظ سلفی، ابن الندیم، نبطویه، ابن حزم، ابن کثیر، ابن جوزی و ابن خلکان بر این عقیده‌اند که: «ابن قتیبه در گفتارش امین و در روایتش صادق و مورد تأیید است».

دارقطنی او را متهّم کرده است که به تشبیه متمایل و از عترت منحرف بوده است. بیهقی او را به کرامی بودن متهّم ساخته است.

بین این دو اتهام در معنی تفاوتی وجود ندارد، زیرا هر دو او را به تشبیه و انحراف از اهل بیت رضوان الله علیهم نسبت داده‌اند، برای این که کرامیه (کسانی که پیرو رای و نظر محمد بن کرام می‌باشند) معتقد به تشبیه و تجسیم بودند و علی را نسبت به آنچه بر عثمان رفت به سکوت متهّم کردند و معاویه را در آرای مستبدانه‌اش در احکام شرعی و جنگیدن به منظور خونخواهی عثمان و استقلال بیت المال برحق می‌دانستند!

اما باید دید که واقعاً ابن قتیبه معتقد به تشبیه بود؟ آیا واقعاً منحرف از اهل البیت صلوات الله علیهم بود؟ یا این که اینها همه افتراء و نسبتهای نارواست. همان طور که به ناحق و ظالمانه، او را به کذب نسبت داده‌اند.

نسبت دادن ابن قتیبه به تشبیه از گفتار زشت و دروغهای آشکار است چگونه به ذهن درست می‌آید که ابن قتیبه از مشبّه باشد، با این که او مؤلف کتاب: الاختلاف فی اللفظ و الرد علی الجهمیه و المشبّهه بوده است.

چگونه ابن قتیبه از این فرقه است، با این که در صفحه ۲۹ همین کتاب گفته است: «ما همان می‌گوییم که خدا و رسولش فرموده است و تجاهل نمی‌کنیم و اعتقاد ما (نفی تشبیه) ما را وادار نمی‌کند که اوصافی را که خداوند درباره خود فرموده است انکار کنیم و لکن نمی‌گوییم که بیان آن چیست؟ و اگر چنین سؤالی از ما بشود به آنچه خود فرموده است اکتفا می‌کنیم و از آنچه نگفته است دوری می‌جوییم».

چگونه ابن قتیبه از آنهاست با آن که او کسی است که در صفحه ۳۲ کتابش گفته است: «ما به دمیدن در صور و وجود روح ایمان داریم. و نمی‌گوییم که چگونه است؟ زیرا بر ما واجب است که در صفات خدا به آنچه او یا رسولش ﷺ بیان و اکتفا کرده، بسنده کنیم. و

لفظ را از آنچه عرب می‌شناسد و بر آن حمل می‌کند پایین نمی‌آوریم و از غیر آن خودداری می‌کنیم».

چگونه از آنهاست با آن که او کسی است که در صفحه ۴۵، گفته است: «... و چون عدّه‌ای از مردم، افراط این گروه را در نفی تشبیه و تمثیل دیدند با آنها به معارضه برخاستند و به تشبیه محض و جسم بودن و دارای حدود بودن قایل شدند و هر دو گروه در اشتباهند و خداوند متعال حدّ وسط را به منزله عدالت قرار داده و از غلو در امور دینمان آن هم درباره غیر صفات الهی نهی فرموده تا چه رسد به غلو در صفاتش و ما را از اندیشه در ذاتش که چگونه بوده و چگونه تقدیر کرده و چگونه آفریده باز داشته و به آنچه در توان و ظرفیت ما نیست مکلف نساخته است و سخن درست در این اخبار این است که به آنچه صحیح است و به خاطر نقل دانشمندان امین، صحت آنها به اثبات رسیده است ایمان بیاوریم. بنابراین به رؤیت و تجلّی و این که تعجب می‌کند و بر آسمان نزول می‌کند و بر روی عرش قرار می‌گیرد و به این که خداوند دارای نفس است و دارای دو دست است ایمان می‌آوریم بدون این که در آن به کیفیت یا حدّی قایل شویم یا آنچه را که نیامده است بر آنچه آمده قیاس کنیم. پس امیدواریم که در این گفتار و اعتقاد فردای قیامت بر راه نجات باشیم، ان شاء الله تعالی^۱».

آیا کسی که قایل به تشبیه باشد چنین سخنان درست و سنجیده‌ای را می‌گوید؟! براستی که این قتیبه در این سخنان خود راه متوسط پیشینیان صالح را پیموده است و از آنها پیروی کرده است بدون اینکه نوآوری و بدعتی در دین داشته باشد.

ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی (۴۷۹ - ۵۴۸) در کتاب خویش «الملل و النحل» می‌گوید: «اما گذشتگانی که متعرض تاویل نبوده‌اند و به تشبیه نزدیک نشده‌اند، احمد بن حنبل - سفیان ثوری و مالک بن انس بوده‌اند زیرا گفته‌اند: استواء «بر عرش» معلوم است ولکن کیفیت استواء نامعلوم و ایمان به آن واجب و سؤال از آن بدعت است».

۱- درباره معانی صفات الهی نظریات متفاوتی در علم کلام موجود است. آنچه در متن آمده یکی از آن نظریه‌ها است لکن عقیده امامیه غیر آن است. برای واضح شدن عقیده حق به کتابهای کلامی مانند الإلهیات آقای سبحانی مراجعه شود.

پس آیا بین گفتار مالک بن انس و گفتار ابن قتیبه تفاوتی است؟ هرگز نه چنین است! و لکن بیهقی و دارقطنی که او را به تشبیه نسبت داده‌اند به او دروغ بسته‌اند و حاکم نیز که او را به کذب نسبت داده، خود کاذب است.

اما این قول که ابن قتیبه از آل بیت علیهم‌السلام منحرف بود، افترای محض است و مانند دو افترای گذشته است، کسانی که این تهمت بزرگ را مرتکب شده‌اند، خواسته‌اند که حکمی کرده، و سخنی گفته باشند، بدون این که آن را با مثال و دلیل به اثبات برسانند [آری] این کار آنهاست در تهمت‌های ناروا و برجسبایی که به او زده‌اند لکن دفع این تهمتها از او، ساده و آسان است و نیازی به اعمال اندیشه یا هیجان و نگرانی خاطر ندارد بلکه باید در خواندن گفتارش راجع به علی علیه‌السلام که حاکی از اندیشه اوست اندکی دقت و حوصله به خرج دهیم تا ببینیم گفتار وی چگونه از شناخت قدر و منزلت وی نسبت به مکارم و مفاخر آن بزرگوار و مقام رفیعش در پیشگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم و دین خدا و موقعیتش از نظر فضیلت و شجاعت و علم و دین جمیعاً پرده بر می‌دارد.

ابن قتیبه در کتاب الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیه والمشبهه ص ۴۷ گوید: ... (جهمیه و مشبهه) را چنین یافتم، هنگامی که آنها دیدند که رافضه در دوستی علی علیه‌السلام غلو می‌کنند و دیدند که علی نسبت به کسانی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم و صحابه، آنها را پیشکسوت می‌دانند، مقدم است و نیز زمانی که دیدند رافضه^۱ ادعا می‌کنند که علی علیه‌السلام در نبوت با محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم شریک است و از طرفی به علم غیب امامان (از فرزندان علی) اعتقاد کامل دارند و نیز پاره‌ای از گفتارها و امور پنهانی را که توأم با دروغ و کفر و ناشی از افراط و جهل بود شنیدند و همچنین مشاهده کردند که نیکان سلف را به باد دشنام گرفته، از آنها بیزاری می‌جویند؛ آنگاه آنها (جهمیه و مشبهه) در مقام غلو برآمدند و با رافضه به مقابله پرداختند و در تأخیر مقام معنوی علی علیه‌السلام و کاستن از قدر و منزلت او راه غلو پیش گرفتند و حق او را ناچیز شمردند، گرچه بر ظلم کردن او تصریح نکردند، ولی درباره او مرتکب اشتباه شدند و با نسبت دادن ریختن خون بناحق بر او تجاوز کردند و

۱- باید توجه داشت که رافضه غیر از امامیه‌اند و آن چه به رافضه نسبت داده شده با عقاید امامیه متفاوت است.

تمایل به قتل عثمان را به او نسبت دادند و با نادانی خود، او را از جمله ائمه حق خارج و در زمره ائمه فتنه و آشوب قلمداد کردند و به خاطر اختلاف مردم درباره اش، وی را شایسته مقام خلافت ندانستند، اما یزید بن معاویه را به دلیل این که مردم با او موافق هستند و درباره اش اختلافی ندارند، شایسته مقام خلافت دانستند، لذا هرکس او را بخوبی یاد می کرد متهم می ساختند و عده زیادی از محدثان، از بیان فضائل وی و یا آنچه بیان آن واجب بود، خودداری کردند، در حالی که تمام آن احادیث از سندهای صحیح و معتبر برخوردار بود. فرزندش امام حسین علیه السلام را خارجی و برهم زننده وحدت جامعه اسلامی قرار دادند و خون او را حلال شمردند، به استناد این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «کسی که بر ائمت من خروج کند در حالی که همه با هم باشند، هر کس باشد او را بکشید».

و در فضیلت بین علی و اهل شوری فرق نگذاشتند، زیرا اگر برای عمر، فضل علی روشن و آشکار می شد او را بر دیگران مقدم می داشت و امورشان را در میان آنها به شوری و انمی گذاشت!! و نیز هر کس را که از او یاد کرده و یا حدیثی از فضایلش بیان داشته از کار برکنار کردند تا آنجا که بسیاری از محدثان از نقل حدیث در فضایل او احتراز جستند، اما نسبت به جمع آوری فضایل عمرو بن عاص و معاویه عنایت ورزیدند آن چنان که گویی این دو نفر مورد نظر آنها نبوده، بلکه مقصود آنها تنها بیان فضایل علی علیه السلام بوده است (فضایلی که شایسته علی بوده به آن دو نسبت دادند) و اگر کسی می گفت که «علی، برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدر حسن و حسین علیه السلام دو نوه آن حضرت است و اصحاب کساء عبارتند از: علی و فاطمه و حسن و حسین» آن گاه، رنگ چهره ها تغییر می کرد و چشمها خیره و دگرگون می گشت و کینه ها آشکار می شد و نیز اگر کسی گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که فرموده است: «هر کس من مولای اویم علی مولای اوست»، و «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی» و مانند آن را یاد آور می شد، برای این گونه احادیث، سند مطالبه می کردند و به فکر تأویل آن می افتادند تا او را کوچک جلوه دهند و حقش را ضایع سازند، چرا که با رافضه و نیز با علی به خاطر رافضه دشمن بودند، عداوتی که علی علیه السلام شایسته آن نبود که این خود به عینه حاکی از جهل و نادانی

آنها بود.

پیمودن راه سلامت برای تو این است که بر اثر محبت و یا عداوت او خود را نابود نسازی و در کنار دیگران نسبت به او کینه توزی نکنی و دشمنی به خرج ندهی که اگر این کار را کردی همچون انسان نادانی هستی که در دشمنی و کینه توزی راه افراط پیموده است.

و نیز سلامت تو در این است که موقعیت او را نسبت به رسول خدا ﷺ از نظر تربیتی، برادری، دامادی، پایداری در پیکار با دشمنان و نثار خون خود در جنگهایی که همراه پیامبر ﷺ بود بشناسی... علاوه بر این موقعیت وی را در علم، دین، عظمت و فضیلت قبول داشته باشی، بدون این که آن حضرت را بر اثر شنیدن فضایل زیادش، از جایگاهی که برگزیدگان پیشین برایش قایل شده اند فراتربری، زیرا آنان نسبت به حق او و دیگران آگاهتر بودند و این که آنچه بر آن اتفاق نظر کرده اند روشن و آشکار است و تردیدی در آن نیست با این که احادیثی که در این باره نقل شده گاهی ممکن است در آنها تحریف و اشتباهی شده باشد. و اگر بزرگداشت تو نسبت به رسول خدا ﷺ، تو را به محبت کسانی و داشته که با علی علیه السلام درگیری داشته و با او جنگ کرده و او را مورد لعن قرار داده اند به این دلیل که آنها با آن حضرت، مصاحب و در خدمت او بوده اند، بدان که راه یک مسلمان نما را می پیمایی!! پس به همین دلیل باید علی علیه السلام را بیش از دیگران دوست بداری، زیرا او دارای سابقه، فضل، خصوصیت و خویشاوندی با آن حضرت است و خداوند بین او و رسولش ﷺ هنگام مباحله قرابت و نزدیکی قرار داده است، آنجا که فرموده: «بگو ای محمد بیاید تا فرزندان خود و فرزندان شما را بخوانیم» و در این جا حسن و حسین را فرا خواند «و زنان خود و زنان شما را بخوانیم» و در این جا فاطمه علیها السلام را فرا خواند. «و نفسهای خود و نفسهای شما را بخوانیم». و در این جا علی علیه السلام را فرا خواند، و هر کس را که خدا بخواهد به او ینش دهد، بینایش می سازد و برای هر کس که خدا چیز دیگری اراده فرماید، حیران و سرگردانش کند.

این سخن ابن قتیبه است که توجه وی به علی علیه السلام با قوت و روشنی تمام در آن تصویر

گردیده، و از آنچه در اعماق دلش پنهان است که همان دوستی آل محمد علیهم السلام و بزرگداشت آن بزرگواران و حسن نیت نسبت به آنها و اعتقاد درباره آنها باشد پرده برداشته است.

آیا چنین سخن روشن و دلپذیری از کسی صادر می شود که آن بزرگواران را دوست نداشته یا نسبت به آنان سوء ظن داشته باشد؟! و آیا معقول است که چنین سخنی را کسی بگوید که از آن بزرگواران منحرف باشد؟!^۱

لکن گوش این مردم از شنیدن این حقیقت کمر است، آنان چشمان خویش را از دیدن این حقیقت بسته، و لباس تعصب بی شرمانه بر تن پوشیده اند، آنگاه در گفتار خویش او را به بغض آل محمد علیهم السلام و دوست نداشتن آنان نسبت داده اند، اینها همه به خاطر کینه و حسدی بود که در دل خویش علیه ابن قتیبه احساس می کردند، و شاید یکی از اسباب این کینه توزی و حسد، همان روایتی است که از شعبی در تأویل مشکل القرآن روایت کرده، آنجا که در صفحه ۱۸۱، گفته است: «اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چراغهای زمین و رهبران امت و نهایت علم و کمال بودند و همانا هر یک از آنان دو، سه، تا چهار سوره و بعضی پاره ای از قرآن را جمع می کردند به جز عده ای که خدا به آنان توفیق جمع قرآن را داد و حفظ قرآن را بر آنها آسان کرد، شعبی گوید: ابوبکر و عمر و علی - که خدای همه آنها را رحمت کند - مردند و قرآن را جمع نکردند، و او گوید: جمع قرآن را هیچ یک از خلفا، جز عثمان به پایان نرساند و از «شریک»، از اسماعیل بن ابی خالد روایت شده است که گفت: «از شعبی شنیدم که قسم جلاله یاد می کرد که علی از دنیا رفت - و قرآن را حفظ نکرد»^۱.

این روایت خشم ابی الحسین احمد بن فارس متوفای سال ۳۹۵ را برانگیخت چنان

۱- روایت شعبی سنداً ضعیف است و جهت ضعف سندی در هنگام رد آن در ص ۳۸۹ کتاب خواهد آمد و بر خلاف روایات متواتره است که یکی از آنها روایت سیوطی از ابن مسعود است و در آن روایت آمده «ظاهر و باطن قرآن در پیش علی علیه السلام است» و روایت دیگر سیوطی از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده است «به خدا قسم هیچ آیدای نازل نشده است مگر اینکه می دانم درباره چه شخصی نازل شد و در کجا نازل شده است و خداوند به من قلب عاقل و زبان گویا عنایت کرده است» الاتقان (۲۳۳/۴) و قرطبی می گوید «به طرق متواتر ثابت شده که قرآن را عثمان و علی علیه السلام جمع کردند». تفسیر قرطبی (۵۸-۵۶/۱).

که در کتاب الصحابی ص ۱۷۰ گفت «ابن قتیبه مطالب غیر قابل قبولی را به بعضی نسبت می‌دهد. و مطالب زشتی را روایت می‌کند، مثل آنچه از شعبی روایت کرده است که ابوبکر و عمر و علی مردند و قرآن را جمع نکردند و این که علی به زیر خاک رفت و قرآن را حفظ نکرد و این سخن برآستی سخن زشتی است....»

اما امام الحرمین که گفته است «ابن قتیبه بسیار دلیر است و در آنچه مناسب و مایه نیکویی او نیست بسیار وارد می‌شود، (چنان که ابن حجر هم گفته منظورش این است که او در هر عملی وارد سخن می‌شود و برایش از آن دانش سخنی است و این در نظر کسی همچون امام الحرمین که خود سرتاپا در آن علم فرو رفته و عمرش را در تحقیق مسائل آن گذرانده است جلوه و فروغی ندارد» او در صفحه ۱۲ کتاب الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیة والمشبهة در ضمن رد تأویلات جهمیة گفته است: «در بیشتر مواردی که بر آنها اشکال دارم از طریق لغت تجاوز نکرده‌ام، اما اشکالات کلامی از شأن ما نیست و هلاکت بیشتر مردم را از این تأویلات و حمل کردن دین بر اساس قیاس می‌دانم.»

و در کتاب تأویل مختلف الحدیث ص ۱۵ گوید: «من در گفتار اهل کلام تدبّر و اندیشه کردم و یافتم که آنها نسبت به خدا سخنانی می‌گویند که بدان آگاهی ندارند و بر مردم کارهایی را عیب می‌گیرند که خود مرتکب می‌شوند، آنها در چشم مردم خاشاک اندک را می‌بینند و حال آن که در چشم خودشان تنه درخت خرما فرو رفته است، آنها مردم را در نقل گفتار، متهم می‌سازند لکن آرای خویش را در تأویل و معانی کتاب و حدیث و حکمت‌های لطیفی که در آنها به ودیعت نهفته، متهم نمی‌سازند، با آن که درک لغات نامأنوس، درک عرض و جوهر، درک کیفیّت و کمیّت و عینیّت، فطری نیست اگر مشکلات این مسائل را به کسانی که در آن رشته تخصص دارند ارجاع می‌دادند، راهنمایی می‌شدند و مشکلاتشان حل می‌شد، لکن ریاست‌طلبی، و دوستی پیروان و اعتقاد برادران به گفتار، آنها را از این امر باز می‌دارد، و انسانها چون گروه حیوانات و پرندگانند که بعضی از آنان در پی بعضی می‌روند....»

در ص ۷۴ گوید: «در آغاز جوانی که سرسختانه انسان در جستجوی آداب است

دوست می‌داشتم که از هر دانشی آگاهی پیدا کنم و از آن بهره‌ای ببرم، پس چه بسا که در بعضی از مجالس دانشمندان حضور می‌یافتم - در حالی که نسبت به آنها احساس غرور می‌کردم - به طمع این که با کسب فایده‌ای یا سخنی که مرا بر خیری دلالت و یا به رشد و کمالی هدایت کند، از آن مجلس خارج شوم. آنگاه از جرئت آنان بر خداوند تبارک و تعالی و کمی تقوایشان و واداشتن خود به بدبختیهای بزرگ و نیز به سبب طرد قیاس یا قطع نشدن سخن، چیزهایی را می‌دیدم که زیانکار و پشیمان بر می‌گشتم...».

اما ابن تغری بردی که گفته است «ابن قتیبه مردی بدزبان بود و از دانشمندان بزرگ بدگویی می‌کرد» نیز درست نیست و آنچه وی را بدین گفتار وا داشته این است که او حنفی مذهب و از طرفداران رأی و قیاس است و ابن قتیبه از آنان در کتاب تأویل مختلف الحدیث انتقاد کرده و در ص ۶۲ گفته است: «سپس به سوی طرفداران رأی بر می‌گردیم، آنها را نیز در اختلاف و قیاس می‌یابیم و می‌بینیم که مردم را به قیاس دعوت می‌کنند آنگاه قیاس را رها کرده، به استحسان می‌پردازند و نظری می‌دهند و بر طبق آن حکم می‌کنند، سپس از رأی خود بر می‌گردند (تغییر عقیده می‌دهند)» پس از این مطلب، نمونه‌های مهمی را آورده، که در آن ابوحنیفه از رأی خویش برگشته است، آن نمونه‌ها را از استادش اسحاق بن راهویه نقل کرده، همان کسی که در ص ۶۵ از قول او گفته است: «من احدی را نسبت به ذکر اصحاب رأی و ناقص شمردن آنها و آشکار کردن زشتی گفتارشان و آگاه کردن مردم به آن، از اسحاق بن ابراهیم حنظلی، معروف به ابن راهویه شیفه‌تر ندیدم، او می‌گفت: آنان کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ را کنار گذاشته و به قیاس چسبیده‌اند» ابن قتیبه از این قبیل، مسائل زیادی را بر شمرده که آنها را از ابن راهویه روایت کرده است، چنان که مسائل دیگری را روایت کرده که به گفته ابن راهویه: «بر خود رأی و استبداد ابی حنیفه در دین و مخالفت وی با کتاب خدا دلالت می‌کند».

سپس ابن قتیبه در ص ۷۰ گفته است: «چگونه در فروعی قیاس جاری می‌کنی که اصول آن با هم هماهنگ و یکسان نیست با این که فرع تابع اصل است! و چگونه در قیاس می‌گنجد: که دزدی که ده درهم بدزد دستش قطع شود ولی غاصبی که صد هزار

درهم غصب کند دستش قطع نشود و کسی که زن یا مرد آزادی را به زنا نسبت دهد تازیانه بخورد اما کسی که بنده پاکدامنی را به زنا نسبت دهد بخشیده شود؟! و ارحام کنیزان یا یک حیض پاک شود اما رحم زن آزاد با سه حیض؟ و چگونه ممکن است که مردی را با داشتن عجوزه‌ای زشت روی، محسن (زن‌دار) بخوانند، اما با داشتن صد کنیز زیبا، محسن گفته نشود؟! و بر زن حیض قضای روزه واجب باشد، اما قضای نماز واجب نباشد؟! و آن کس که دیگری را به زنا نسبت داده بیشتر تازیانه بخورد از آن کس که دیگری را به کفر نسبت می‌دهد؟! و در قتل به دو شاهد، یقین حاصل شود، ولی در زنا به کمتر از چهار شاهد یقین حاصل نگردد؟!».

با توجه به نمونه‌هایی که بیان شد می‌بینی که ابن قتیبه در آنچه راجع به اصحاب رأی بیان می‌کند بدزبان نبوده، بلکه بعضی از نظریات آنها را مورد انتقاد علمی قرار داده است و از اساتیدش، آنچه ضرورت بحث، نقل آن را ایجاب کرده است، روایت کرده و هرگاه نظر خودش را اظهار داشته با شیوه‌ای مؤدبانه و رعایت موازین تربیتی سخن گفته که درست نیست آن را به بدی و خبائث وصف کنیم، یا از آن به بدگویی کردن تعبیر نماییم. این سخن ابن تغری بردی، استاد محمد کردعلی را نیز فریب داده، و او را واداشته است که: در مقدمه کتاب خود *الأنشوبه* ص ۴، بگوید: «ابن قتیبه بر مخالفان خود، بویژه معتزله سخت حمله کرده و در کتابش تأویل مختلف الحدیث به جاحظ نیز شدیداً یورش برده، و درباره او گفته است: «براستی او دروغگوترین مردم است، و از همه کس بیشتر حدیث جعل کرده و پشتیبان باطل است پس حسد او نسبت به جاحظ آشکار است، همچنان که او را زشت شمرده و تکفیر کرده و به کذب که از بزرگترین گناهان کبیره است نسبت داده و قاطعانه او را در دروغگویی میان مردم بی‌همتا دانسته است، چرا که جاحظ در زمینه تربیت عقل و خرد که در زندگی دنیا و برای دین نیز سودمند است مطالبی نوشته و ادبیاتی که تسلی بخش و آموزنده است ابداع کرده است. با این ترتیب، آیا این از انصاف و عدالت است که به جعل حدیث و خشونت و سختگیری بر اهل مذهبش - در آزاد ساختن و جدا کردن درست از نادرست - نسبت داده شود آیا چنین ادعایی نباید با دلیل همراه باشد؟!».

براستی که ابن قتیبه به جاحظ ستم نکرده، و از روی حسد او را تقیح ننموده و آن چنان که استاد، گمان کرده جاحظ را به دروغ‌گویی متهم نساخته است، بلکه نسبت به او انصاف داده و آنچه در او بوده کامل و بدون نقص بیان داشته و در بعضی از نظریاتش در حدود آنچه یک مسلمان واقعی می‌تواند انتقاد کند، از او انتقاد کرده است، حال، طرف، هر کس می‌خواهد باشد، و اینک عین سخن ابن قتیبه را که در کتابش تأویل مختلف الحدیث آمده نقل می‌کنیم:

ابن قتیبه در ص ۷۱ آن کتاب گفته است: «سپس به جاحظ برمی‌گردیم - او آخرین متکلمان و موجب افتخار پیشینیان است او از نظر اقامه دلیل از همه تواناتر است، او با دقت و ظرافت می‌تواند کوچکی را آن قدر بزرگ جلوه دهد تا بزرگ نماید و بزرگی را آن قدر کوچک جلوه دهد تا کوچک نماید، قدرت وی به پایه‌ای است که می‌تواند کاری انجام دهد و نقیض آن را نیز انجام دهد. او را می‌بینیم که در کتابهای خود سخنان خنده‌آور و به ظاهر بی‌فایده می‌آورد و نظرش از آن، دلجویی از جوانان و سرگرم کردن آنهاست.

او حدیث را به گونه‌ای مورد تمسخر قرار داده که بر دانشمندان پوشیده نیست، مانند ذکر کراهت کبد ماهی و شاخ شیطان، و نیز مانند ذکر حجرالاسود و این که سفید بوده است و آن را مشرکان سیاه کرده‌اند و بر مسلمین واجب است که با اسلام خویش آن را سفید کنند، و نیز از صحیفه‌ای یاد می‌کند که در آن آیه‌ای درباره‌ی شیردادن نوزاد در زیر تخت عایشه است و گوسفندی آن را خورده، و چیزهای دیگری از احادیث اهل کتاب درباره‌ی هماواز شدن خروس و کلاغ و هدیه‌ی که مادرش را در سرش دفن می‌کند و تسبیح گفتن قورباغه و طوق کبوتر و نظایر آنها، که در آینده نزدیک ذکر خواهیم کرد (ان شاء الله) او - با وجود این مسائل - از دروغ‌گوترین مردم است، از همه بیشتر حدیث جعل کرده و از باطل حمایت کرده است».

این بود نظر ابن قتیبه درباره‌ی جاحظ، در حالی که آنچه استاد - محمد کردعلی - از آن سخن گفته عجولانه بوده است و نمی‌دانم: چگونه خود را مجاز دانسته که با این روش مسخره‌آمیز و تجاوزگرانه ابن قتیبه را مورد طعن و ملامت قرار دهد در صورتی که، حتی

یک کلمه از گفته‌های او را نمی‌تواند انتقاد کند. به نظر شما از او انتظار می‌رفت که جاحظ را به خاطر مسخره کردن حدیث رسول خدا ﷺ ترغیب و ستایش می‌کرد؟!۱

یکی از دلایلی که جاحظ احادیث را جعل کرده، مطلبی است که ابوالعیناه^۱ (یکی دیگر از جاعلین حدیث) بعد از توبه‌اش از جعل حدیث بیان کرده، گوید: «من و جاحظ حدیث فدک را جعل کردیم و آن را در بغداد بر شیوخ عرضه داشتیم همگی آن را پذیرفتند بجز ابن ابی شیبه علوی که گفت: صدر و ذیل این حدیث با یکدیگر هماهنگ نیست و از پذیرفتن آن امتناع ورزید».

همچنین جاحظ در کلام عرب چیزهایی جعل کرده که از آن نیست، و آنها را به اربابان لغت نسبت داده است. این مطلب را ابوالعباس ثعلب^۲ درباره‌ی وی مسلم دانسته، آنجا که گفته است: «جاحظ را فراموش کنید، زیرا او فردی درست و مورد اعتماد نیست».

بحثی در این نیست که جاحظ بسیاری از متون اصلی ادبیات را ساخته و آنها را به دیگران، گاهی به عربها و گاهی به غیر عربها نسبت داده است.

اینها همه دلایلی است که ابن قتیبه با شناخت خود استادش را به دوستیها و دشمنیهای وصف کرده و به گفته‌ی استاد محمد کردعلی - رحمه الله - زیر این بار نرفته است که پرده فراموشی را بر آن بپوشاند.

شگفت‌آورتر از آنچه گذشت، سخن استاد درباره‌ی ابن قتیبه است که گفته: «او ابو هذیل عَلاف را به آنچه در او نبوده متهم ساخته و به دروغ‌گویی و دروغ‌پردازی توصیف کرده و او را به زشت‌ترین وضع مورد طعن و ملامت قرار داده است. ثَمَامَة بن

۱- محمد بن قاسم بن خلاد بن یاسر بن سلیمان ضربیر مکنی به ابی‌عبدالله اهوازی بصری هاشمی در اهواز به سال ۱۹۱ متولد شد، در بصره رشد یافت، او شاعر و ادیب و از نوادر بود، از ابی‌عبیده و اصمعی و ابی‌زید انصاری و عُبَی و جز آنان، ادب فراگرفت و در چهل سالگی نابینا شد. در عین حال یکی از فصیح‌ترین و با حافظه‌ترین مردمان و از ظرفای مشهور است، معجم‌الادباء ص ۶۱ به بعد. «م»

۲- احمد بن یحیی بن زید بن یسار، ابوالعباس ثعلب نحوی لغوی خراسانی، امام کوفتین (در نحو و لغت) و فردی با دیانت بود، متولد وی به سال ۲۰۰ و وفات او سیزده شب از جمادی الاولی مانده به سال ۲۹۱ به روزگار مکنی بن المعتضد روی داد، که در این وقت نود سال و چند ماه از عمر وی گذشته بود. او یازده خلیفه دید که اولین آنها مأمون و آخرین آنها مکتفی بود. الموشح چاپ مصر.روضات الجنات ص ۵۶، ابن خلکان چاپ طهران (۳۱/۱). «م»

اُشرس نیز - که هر دو از پیشوایان بودند - از بدگوییها و اتهامات او بی بهره نمانده است، ابن قتیبه او را نیز به ضعف دین و استهزای اسلام و ناقص شمردن آن نسبت داده است. او نظام را نیز مورد طعن و ملامت قرار داده، با این که نظام مقدار زیادی از عمرش را در ردّ نظریه‌های بی دینان و ملحدان سپری کرده است.

نمی‌دانم، استاد، از کجا فهمیده که ابن قتیبه بر ابو هذیل دروغ بسته و او را به آنچه در او نیست وصف کرده است؟ آیا کتابی را که در «توحید» نوشته شده قراءت کرده و تکذیب‌های وی را آن جا یافته است؟ یا کتب «تراجم» را خوانده و در آن جا نکاتی در تکذیب او یافته؟ زیرا نه از اینها چیزی خوانده و نه از آنها [بلکه] نشانه این مطلب این است که ابن قتیبه از نظر او به بخل و ضعف دین توصیف شده که در آن کتب مسطور است، همچنان که جاحظ در کتابهایش مکرراً او را به بخل توصیف کرده و درباره‌ی وی گفته است: «او بخیلترین مردم است» و او را به اوصاف دیگری نیز وصف کرده که در رأس همه آنها نفاق است و کسانی که شرح حال ابو هذیل را نوشته و درباره‌ی مذهب وی بحث و تحقیق کرده‌اند متفقند که دین وی سست‌تر از لانه عنکبوت است.

خطیب بغدادی در شرح حال وی (۳/۳۶۶) گفته است: ابو هذیل مردی بد زبان بود و اجماع مسلمین را بر هم می‌زد، او نص صریح کتاب خدا را رد می‌کرد، زیرا می‌پنداشت که حرکات و جنب و جوش بهشتیان در بهشت پایان می‌پذیرد تا آنجا که آنها حتی کلمه‌ای سخن بد نمی‌گویند و کسی با آنها سخن نمی‌گوید و لازمه‌ی گفتارش این است که بگوید: «نعمتهای بهشت از آنها قطع می‌شود» در صورتی که خداوند متعال می‌فرماید: «أَكُلُّهَا دَائِمًا»^۱.

او صفات خدا را که ذات پاکش خود را بدان وصف کرده، منکر شده و پنداشته است که علم خدا و قدرت او همان خداست. و پس خدا را علم و قدرت دانسته، در حالی که خداوند به مراتب برتر از آن است که ابو هذیل او را بدان توصیف کرده است. مذهب ابو هذیل در مورد پایان پذیرفتن حرکات و اعمال بهشتیان و دوزخیان به مذهب جهنم بن صفوان نزدیک است که می‌پنداشت، بهشت و آتش فناپذیرند و از بین

۱ - «خوردنیهای بهشت همیشگی است». رعد / ۳۵.

می‌روند و تمام کسانی که در آن می‌باشند فانی می‌گردند و جز خدای یگانه کسی باقی نمی‌ماند، همان طور که او [از ابتدا] تنها و یگانه بوده و چیزی با او نبوده است، بلکه مذهب وی از مذهب جهنم بدتر است. بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق می‌گوید: «جهنم، گر چه به فانی شدن بهشت و دوزخ قایل است، در عین حال، می‌گوید: خداوند قادر است که بعد از فنای آن دو، بهشت و دوزخ دیگری بیافریند». در حالی که ابو هذیل می‌پندارد که پروردگارش دیگر قادر نیست پس از پایان حرکات و افعال، ساکنی را متحرک سازد و یا مرده‌ای را زنده کند و یا چیزی را به وجود آورد.

و نیز بغدادی در ص ۷۲ درباره‌ی او گفته است: رسواییهای او آن قدر فراوان و متواتر است که دیگر فرقه‌های اسلامی مانند یاران معتزلی او و دیگران وی را در آن رسواییها تکفیر می‌کنند.

آیا با این ترتیب متهم ساختن ابن قتیبه به این که ابو هذیل را به آنچه در او نیست وصف کرده و این کار، طعنه زدن بناحق و نوعی رسوا کردن است، کار درستی است؟! همان طور که ابن قتیبه در داوری خود درباره ابو هذیل علّاف منصف و صادق بود، در داوری خود نسبت به ثمامة بن الأشرس نیز مبنی بر این که اسلام و پیغمبر ﷺ را نکوهیده و شدیداً نسبت به آنها کینه‌توزی کرده، صادق و منصف بوده است.

من تصمیم ندارم از گفته‌ها و نوشته‌های او که بر اسلام و رسول خدا ﷺ حمله کرده است چیزی نقل کنم و برای من کافی است که بعضی از گفته‌های بغدادی را که از وی در ص ۱۰۲، ۲۰۴ نقل کرده در این جا بیاورم. بغدادی گفته است: «او در زمان مأمون و معتصم و واثق (خلفای عباسی) رهبری قدریّه را به عهده داشت و از سایر پیشینیان معتزله نیز به دو بدعت منفرد بود که تمام ملت اسلامی در آن دو مورد او را تکفیر کردند».

اما سرزنش ابن قتیبه درباره «نظام»، شاهد بر صداقت و امانتش، قول بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق ص ۸۰ می‌باشد که گفته است: «تمام فرقه‌های امت اسلامی - اعم از دو فرقه رأی و حدیث، با خوارج و شیعه و نجاریه و اکثر معتزله - بر تکفیر نظام اتفاق نظر دارند».

از این جمله آشکار می‌شود که ابن قتیبه «در نکوهش او به آنچه مناسب علم و عظمت و اخلاقش نباشد» غافلگیر نشده است و روشن شد که وی همان راهی را که برای خود ترسیم کرده بود در این مورد پیموده است و آن عبارت از این است که در هر چه تشکیک می‌کند کاملاً مطلب را روشن می‌سازد، نه بر اساس ظلم و ستم موضعگیری می‌کند و نه پیرو هوای نفس خویش است.



یکی از دانشمندانی که با ابن قتیبه سخت دشمن بود، ابوبکر محمد بن قاسم الأنباری (۲۷۱-۳۲۸) شاگرد ابی العباس ثعلب بود. او رهبر آن گروهی بود که ابن قتیبه را به کذب و دشمنی با عترت و قایل بودن به تشبیه و تجسیم نسبت می‌داد. ابن انباری استاد دارقطنی و دارقطنی استاد حاکم و حاکم استاد بیهقی بوده است.

او ابن قتیبه را به بی‌خبری و کم‌هوشی و ناآگاهی نسبت داده و به نقل از هری نزدیک به یک چهارم از آنچه از مشکلات قرآن جمع‌آوری کرده بر او اشکال گرفته است. رسالة المشکل را نوشته و آن را به انتقاد از او و استادش ابی حاتم سجستانی اختصاص داده و کتاب المشکل را در طول چندین سال به رشته تحریر درآورده ولی از سورة طه فراتر نرفته است.

از کتابهایی که در آن به نقد دیگران پرداخته، جز کتاب الأضداد چیزی در دست نیست همان کتابی که در آن بعضی از نظریات وی را در دو کتاب اصلاح الغلط و تأویل مشکل القرآن نقد کرده است.

او محققاً در نقد ابن قتیبه راه حق را نپیموده است، دانشمندانی که کتب وی را خوانده‌اند، تمام گفتار او را مردود دانسته‌اند. چرا که بی‌رویه و متمکارانه ابن قتیبه را سرزنش کرده و در ردّ وی به لغات شاذّ و نادر استناد جسته است.

سید شریف، مرتضی (۳۵۵-۴۳۶) در کتاب خود غرر القوائد و درر القلائد که به الامالی مشهور است (۲/۱۳) گفته است: ابابکر محمد بن قاسم انباری، کسی را که در مورد قول خدای تعالی: ﴿وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾ گفته است که معنایش: «كَادَتْ تَبْلُغُ

الحناجر» است، یعنی «نزدیک است که به گلو برسد» مورد سرزنش قرار داده است و می‌گوید: کلمه «کاد» در تقدیر گرفته نمی‌شود بلکه باید آشکار باشد و اگر تقدیرش جایز باشد باید جایز باشد که: قام عبدالله: «عبدالله ایستاد» را به معنی: «کاد عبدالله یقوم یعنی نزدیک است که عبدالله بایستد». بدانیم، که در این صورت تأویل «عبدالله» قام «لم یقم عبدالله» می‌شود، زیرا «کاد عبدالله یقوم» یعنی نزدیک است که عبدالله بایستد، به معنای این است که اکنون نایستاده است.

این مطلب را که ابن انباری ذکر کرده است صحیح نیست و گمان می‌کنیم که آنچه وی را در این مورد به مخالفت واداشته، این است که ابن قتیبه نیز در این مورد همین نظر را داشته است، زیرا کارش این است که هر چه ابن قتیبه بگوید آن را رد کند و او را مورد سرزنش قرار دهد، اگر چه راه ظلم و ستم بی‌مایید!

در حالی که آنچه او بعید شمرده است بعید به نظر نمی‌رسد، زیرا «کاد» گاهی در مواضعی که بعضی از سخنان اقتضا می‌کند در تقدیر گرفته می‌شود، اگر چه به طور صریح و در ظاهر کلام وجود نداشته است، همچنان که گفته شده است: چنان فلانی را سرزنش و توبیخ کردم که قالب تهی کرد و روح از بدنش خارج شد، یا می‌گویند: چون فلانی فلانی را دید در او روحی باقی نماند و چیزهایی مافند آن. و در معنای آنچه ذکر کردیم نزدیک بودن است و ناگزیر از آنیم که «کاد» را در تقدیر بگیریم و هرگاه مطلب چنان باشد که یاد کردیم مانعی ندارد که با وجود قرینه گفته شود: قام فلان، یعنی: فلانی ایستاده است، به معنی: کاد یقوم» نزدیک است بایستد» باشد. چنان که گفته می‌شود، «مات» به معنای «کاد یموت» است.

پس گفتار وی که: «تأویل - قام عبدالله، لم یقم عبدالله می‌شود» خطاست، زیرا معنی «کاد یقوم، یعنی بزودی می‌ایستد» چنان که او پنداشته است، «لم یقم»، یعنی نایستاده است، نمی‌باشد بلکه معنایش این است که او به قیام نزدیک شده است بنابراین کسی که می‌گوید: قام عبدالله، و اراده کند «کاد یقوم» را این سخن مفید معنایی است که «لم یقم» مفید آن معنا نیست.

بدیهی است که سید مرتضی طرفدار ابن قتیبه نیست، زیرا جز در معرض نقد و

تخطئه از وی به صراحت نام نمی‌برد، لکن زیاده‌روی ابن انباری و بی‌عدالتی او نسبت به ابن قتیبه، سید مرتضی را وادار کرده که چنین سخنی بگوید، و به دنبال آن در یک ارزیابی دیگر بگوید «براستی که بیان ابن انباری سخن ابن قتیبه را بی‌اعتبار نمی‌سازد». ابن تیمیه در تفسیر سورة اخلاص ص ۱۳۳ گفته است: «اما لغت شناسانی که می‌گویند: «راسخین در علم معنی آیات متشابه را نمی‌دانند»، خودشان در این باره دچار تناقض شده‌اند، زیرا تمام آنها در تفسیر هر چیزی از قرآن سخن می‌گویند: و در این باره به تفصیل می‌پردازند تا آنجا که هر کدام از آنها در این زمینه سخنانی بی‌سابقه و نادرستی گفته‌اند. اظهارنظرهای ابن انباری - کسی که در طرفداری از این قول مبالغه کرده - در معانی آیات متشابه از همه مردم بیشتر است. او درباره آیات متشابه اقوالی را یادآور شده که به هیچ وجه از گذشتگان نقل نشده. و برای آنچه درباره قرآن قایل است به لغات شاذ و نادر استناد کرده است و هدفش از این کار این است که نظر ابن قتیبه را رد کند و حال این که خودش از ابن قتیبه نه به معانی قرآن و حدیث آشناتر است و نه به سنت رسول خدا ﷺ پایبندتر، و نه از ابن قتیبه در این مسائل آگاهتر، گرچه ابن انباری از همه مردم بیشتر لغات را حفظ کرده، ولی شناخت سخنان صریح خدا و رسول خدا ﷺ غیر از حفظ الفاظ لغت است.

دشمنی ابن انباری نسبت به ابن قتیبه به سه علت برمی‌گردد که هر سه در کلمه «تعصب» جمع است:

۱- ابن انباری از نحویین متعصب کوفی است و ابن قتیبه از بصریین است که در مذهب خود متعصب نبود بلکه بین دو مذهب «کوفی و بصری» التیام برقرار کرد، از این رو ابن انباری نسبت به او تعصب ورزید همان‌طور که بر معاصر وی ابی الحسن بن کیسان کوفی متوفای سال ۲۹۶ نیز تعصب نشان داد، زیرا او نظریه‌ها و مذاهب نحویین را درهم آمیخت و به مذهب بصریین بیشتر متمایل بود.

ابوعلی قالی شاگرد ابن انباری گوید: «ابوبکر بن انباری نسبت به ابن کیسان شدیداً تعصب می‌ورزید و او را نکوهش می‌کرد و می‌گفت: ابن کیسان مذاهب را درهم آمیخته، نه مذهب بصریین را ضبط کرده و نه مذهب کوفیین را، او زجاج را بر وی برتری می‌داد»

در عین حال، ابوبکر بن مجاهد درباره او می گوید: «ابوالحسن بن کیسان از دو شیخ یعنی ثعلب و مبزّد به دستور زبان عربی آگاهتر است».

۲- دومین علت که ابن انباری ابن قتیبه را نکوهش کرده، همان روایتی است که در تأویل مشکل القرآن از شعبی روایت کرده است و آن این که علی رضی الله عنه در زیر خاک پنهان شد و قرآن را حفظ نکرد. این سخن او را خشمگین ساخت همان طور که ابن فارس و شریف مرتضی را خشمگین کرده بود.

۳- سومین علت دشمنی ابن انباری نسبت به ابن قتیبه تألیف کتاب اصلاح الغلط اوست. ابن علت را ابن تیمیه در تفسیر سورة اخلاص، ص ۱۳۳ ذکر کرده آنجا که گفته است: «ابن انباری و دیگران بر ابن قتیبه خشم گرفتند بدین سبب که ابن قتیبه بر ابی عیید در مورد مطالبی از احادیث غریبه ایراد گرفته است و ابن قتیبه از ابن مطلب عذرخواهی کرده و راه دانشمندانی امثال خود را پیموده است و او و امثال او گاهی راه صواب را می پیمایند و گاهی اشتباه می کنند».

براستی که ابن قتیبه در این اندیشه که از ابی عیید انتقاد کند، به اشتباه نرفته، همان طور که در اندیشه اش نسبت به درهم آمیختن نظریات نحویین اشتباه نکرده است. ابوعیید با جلالت قدر و برتری موقعیتش انسانی بیش نبود که هم راه خطا رفته و هم راه صواب پیموده است، بعضی از سخنانش مقبول است و بعضی مردود، براستی او اشتباه کرده و معاصران وی مانند اسحاق موصلی^۱ و ابی سعید ضریر و ابی سلیمان خطابی به اشتباه او پی برده اند و این طور نیست که مذهب کوفیین در هر مسأله ای از مسائلش درست باشد. انتقاد ابن قتیبه نسبت به ابی عیید و درهم آمیختن نظر نحویان جز مظهري از مظاهر آزاداندیشی فطری او نبود. و همین آزاداندیشی فطری او باعث می شد که همیشه کسانی را که کار نیک انجام می دادند یا سخن خوبی می گفتند ستایش کند و گفتار و کردار بد آنها را بد بداند، بی آن که برتری و نسب کسی را در نظر بگیرد و این مطلب را نه یک جا، بلکه در بسیاری موارد در کتابهایش بیان کرده است.

۱- اسحاق بن ابراهیم بن میمون التمیمی الموصلی، مکنی به ابی محمد در علم وادب و شعر مقامی ارجمند داشت و در فن غنا، بی مانند و در این صنعت پیشوا بود. معجم الادباء، (۱۹۷/۲ تا ۲۲۵)، قاموس الاعلام ترکی: الاعلام زرکلی، (۹۵/۱).

در مقدمه کتاب الشعراء صفحه ۶ می‌گوید: «و در نقل شعر از هر شاعری که اختیار کردم راه کسی را که تقلید کرده و به تقلید دیگران شعری را نیکو شمرده نپیمودم و با چشم احترام و جلال به متقدمین به خاطر تقدّمشان نگاه نکردم و با دیده حقارت به متأخران به خاطر تأخرشان ننگریستم، بلکه به هر دو گروه با دیده انصاف نگاه کردم و حقوق هر یک را در جای خود ادا کردم، در حالی که کسانی از دانشمندان را دیدم که اشعار پست را به خاطر تقدّم گوینده‌اش نیکو شمرده و برمی‌گزینند و اشعار محکم و با ارزش را که از نظرشان بدون عیب است پست می‌شمارند، چرا که در زمان آنها سروده شده یا این که سراینده‌اش را دیده‌اند!

ابوعمر و بن علاء می‌گویند: «این نوآوری افزایش یافته و هر روز بهتر از روز قبل است تا آنجا که من در نقل این مطالب همت گماشتم؛ چرا که خداوند علم و شعر و بلاغت را به زمان خاص و اقوام خاصی اختصاص نداده، بلکه آنها را به اشتراک بین بندگان خود در هر روزگاری تقسیم کرده و هر کهنه و قدیمی را در زمان خود، جدید و تازه قرار داده است.»

همچنین در مقدمه عیون الاخبار گفته است: «روش ما در انتخاب سخنان متأخران و اشعار سراینده‌گان جدید، چنین است که هرگاه الفاظ حساب شده و معنایش لطیف و دقیق باشد، تأخر گوینده‌اش آن را از چشم ما نمی‌اندازد کما این که تقدّم گوینده نمی‌تواند این آثار را در نظر ما بلندمرتبه و با ارزش جلوه دهد. پس هر کهنه‌ای در عصر خویش نبوده است و این از ویژگیهای عوام الناس است که مردگان را بزرگ می‌دانند و زندگان را کوچک و حقیر می‌شمارند و آنچه بدانها بخشیده می‌شود رها می‌کنند و دور می‌ریزند و آنچه برای آنها ممنوع گشته دوست می‌دارند، پیشینیان را بزرگ می‌شمارند و لغزشهای آنان را نادیده می‌گیرند. متأخران را دست کم می‌گیرند و به خطا و گناه متهم می‌سازند، اما انسانهای خردمند به دیده انصاف و عدل می‌نگرند نه به دیده رضایت و خوش بینی و امور را با ترازوی درست می‌سنجند.»

بهترین شاهد بر آزاداندیشی ابن قتیبه و رهایی وی از اسارت تقلید و همچنین بر متانت و جلالت قدر وی، نقل مطایبات و هزلیات و دفاعی است که از این نوع ادبیات

کرده است. آنجا که گفته است: «بزودی در این کتاب به باب شوخی و خنده و آنچه از بزرگان و طنزپردازان روایت شده است خواهی رسید. پس ای انسان با وقار! هرگاه سخنی به نظرت رسید که آن را سبک شمردی یا به نظرت نیکو آمد و یا این که در شگفت شدی و تو را به خنده وا داشت، دقت کن که در آن، چه نکته‌ای نهفته است و منظور ما از نقل آن چه بوده است؟ و بدان که اگر تو به خاطر زهد و پارسایی خود، از آن بی‌نیاز می‌باشی دیگران حق دارند که از مطالب آن استفاده کنند و ایشان به آن نیازمندند و باید بدانی که این کتاب تنها برای تو نوشته نشده و بر میل تو فراهم نیامده است و اگر تحت تأثیر تقوای متقیان قرار می‌گرفت، قسمتی از ارزش و اعتبار خود را از دست می‌داد و هر آینه کسانی که مایل بودم به این کتاب عنایت داشته باشند همواره مانند تو به آن توجهی نداشتند. و مثل این کتاب مثل سفره غذاست که به علت اختلاف ذائقه مره غذاها متفاوت است پس اگر گفتاری از نظرت گذشت که در آن از عورت یا فرج یا وصف چیز زشتی به وضوح سخن گفته شده است، خشوع واقعی یا ظاهری تو را وادار نکند که چهره‌ات را عبوس سازی و روی خویش را برگردانی، زیرا نام اعضا گناهی ندارد و البته گناه در آبروریزی مردم و گفتار باطل و دروغ و خوردن گوشت مردم بر اثر غیبت... است و تو مجاز نیستی که زبان به دشنام و ناسزا بگشایی و در هر حال پریشان‌گویی را شیوه خویش سازی و خود را به هذیان گفتن عادت دهی، بلکه از طرف من اجازه داری که به هنگام نقل حکایت یا روایتی از به کار بردن کنایه خودداری کنی، زیرا حلاوت آن را از بین می‌برد و دوست داری که در پاره‌ای از این موارد، چنان که روشن صالحان پیشین است نفس را به طبیعت خویش واگذاری و نیز دوست داری که لباس ریا و تصنع بپوشی و احساس نکنی که مردم به گناه آلوده شده‌اند و در حالی که تو خود را متزه می‌دانی و یا این که چنین احساس کنی که در دین مردم رخنه ایجاد شده و در عین حال خود را پرهیزگار شماری!».

این سخنی ناب و زیباست و در خور این است که آن را با ستایش و اجلال بپذیریم. بویژه هرگاه به خاطر بیاوریم که این مطالب در قرن سوم هجری گفته شده و گوینده‌اش از مردان دین بوده که در تفسیر و حدیث تألیفاتی داشته و خویش را بر ضد تمایلات شک

فلسفی که در آن زمان آشکار بوده و خودنمایی می‌کرده، آماده دفاع ساخته است.



کتاب تأویل مشکل القرآن ثمره طّیبه‌ای از جمله ثمرات این دفاع با ارزش است که ابن قتیبه شجاعتش را در مبارزه علیه شک و تردید فلسفی نشان داد. تردیدهای فراوانی که در پیرامون قرآن پیدا شده بود و بدگوییها و افتراءاتی که به سوی آن سرازیر گشته بود او را به وحشت انداخت و بیم از آن داشت که پایان این کار برای جوانان کم تجربه زبان بیار آورد، از این رو خویشتن را - برای از بین بردن آن شکوک و شبهات و بیان کردن کجیهای آن و ردّ مکر آنها به خودشان - به خطر انداخت. بیان رسا و محکم او که با ممارست و سخت‌کوشی بدان دست یافته بود و همچنین توانایی بر نقد علمی و معارف و آگاهیهای کامل، و احاطه بر مدارک و مأخذ و نیز وسعت اندیشه وی که بر ادبیات، فرهنگ و تمدن «فارسی و عربی» اثر گذاشت، همه عواملی است که او را در این امر یاری کرد.

ابن قتیبه در صفحه ۱۷ این کتاب به انگیزه تألیف و کارهایی که در این کتاب انجام داده اشاره کرده و گفته است: ملحدان در صدد بدنام کردن قرآن برآمدند و درباره آن زبان به لغو و هذیان گشودند و با درک ناقص و دیدگان نابینا و اندیشه معیوب خویش (از پی آیات متشابه رفتند تا با تأویل کردن آن، در دین، راه شبهه و فتنه‌گری پدید آرند).^۱

و به این ترتیب کلام را از مواضع خود تحریف کردند و از راه اصلی خارج ساختند، آن گاه درباره آن به تناقض‌گویی و دگرگونی در لحن و فساد نظم و اختلاف حکم کردند و آن چنان به بدگویی پرداختند که چه بسا افراد ضعیف نادان و جوان کم تجربه را منحرف ساخت، در دلها شبهه و در اندیشه‌ها شک و تردید ایجاد کرد... پس دوست داشتم، با اقامه دلایل روشن و براهین آشکار، این شبهات را از کتاب خدا دور کنم و آنچه بر مردم مشتبه شده است روشن سازم. از این رو این کتاب را در حالی که جامع تأویل مشکلات قرآن است تألیف، و آن را با شرح و بیان اضافی از تفاسیر استنباط کردم و در مواردی که بدان علم و آگاهی نداشتم از گفتار صاحب‌نظران بر لغات عرب استفاده کردم، تا کاربرد مجاز و راه امکان استفاده از آن را به بدخواهان نشان دهم، بدون این که در آن مورد به

۱. «فَتَّبِعُونِ مَا نَشَابَهُ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ...» آل عمران / ۶.

رأیی خاص حکم کرده و یا به تأویلی خاص داوری کرده باشم و جایز ندانستم که به اسناد صاحب اصلی تفسیر تصریح کنم، زیرا به هیچ گفتاری قبل از حصول اعتماد به صحت آن، اکتفا نکردم و اشارات آنها را تا روشن شدن موضوع کافی ندانستم و الفاظ را زیاد و کم و مقدّم و مؤخر کردم و در جای خود مثالها و نمونه‌هایی آوردم تا شنوندگان آنرا به سهولت دریابند.

بار دیگر بعد از آن که معنی «مشکل و متشابه» را بیان داشته در صفحه ۷۴ به کارهایی که انجام داده اشاره کرده گوید: «اصل تشابه این است که لفظی با لفظ دیگر در ظاهر متشابه و در معنی متفاوت باشد... و از همین جاست که گفته می‌شود «اِشْتَبَهَ عَلَيَّ الْأَمْرُ» یعنی امر بر من مشتبه شده است، در حالی که در ظاهر شبیه دیگری باشد اما واقعاً با آن متفاوت است. و نیز گفته می‌شود: «شُبِّهَتْ عَلَيَّ» یعنی بر من مشتبه شده است، در جایی که حق از باطل تمیز داده نشود، سپس به هر چه مشکل و دقیق باشد متشابه گویند، اگر چه از جهت شباهت به دیگری حیرت آور نباشد و مشکل همانند متشابه است و مشکل را بدین جهت مشکل نامند که دارای شکل گردیده یعنی با دیگری همانند گشته و با آن، شبیه و هم‌شکل است. سپس به آنچه غامض و پیچیده است مشکل گفته می‌شود، اگر چه غامض بودنش تنها از این جهت نباشد و نیز آنچه از نظر معنا غامض به نظر رسید به خاطر این که با دیگری اشتباه نشود بیان کردم، چرا که معانی گوناگون در لفظ آن نهفته است و آنان که ادعا کرده‌اند که قرآن مشکل است منظورشان فساد نظم در آن است».

ابن قتیبہ در مقدمه کتاب گوید: به ارزش و فضیلت قرآن پی نمی‌برد مگر «کسی که دارای اندیشه‌ای بلند و دانشی گسترده و وسیع باشد و مذاهب عرب و فنون مختلف و کاربرد آنها را بداند و بفهمد که خداوند زبان قرآن را از میان تمام زبانها به لغت عرب اختصاص داده است، زیرا در میان تمام امّت‌ها امتی وجود ندارد که از نظر عروض و بیان و وسعت الفاظ، همپایه امّت عرب باشد...».

آن‌گاه به ذکر حال عرب در مبانی الفاظ و اعراب و انواع تفاوت‌هایی که بین معانی الفاظ قایلند، و بیاناتی که درباره شعر و شاعران دارند پرداخته و گفته است: «خداوند، شعرا را برای اعراب جانشین کتاب برای دیگران و گنجینه علوم و حافظ آداب و نگهدارنده

انساب و دیوان اخبار قرار داده است که با گذشت زمان کهنه و نابود نمی شود...»
 سپس در ص ۱۵ می گوید: «عرب در کلام خود مجازهایی به کار می برد و معانی آنها بستگی به نحوه گفتار و مآخذ آن دارد پس در کلام عرب، استعاره، تمثیل، قلب، تقدیم و تأخیر، حذف و تکرار، اخفاء و اظهار، تعریض و افصاح، کنایه و ایضاح و مخاطب ساختن مفرد به گونه جمع و مخاطب ساختن جمع به گونه مفرد و خطاب به واحد و جمع به گونه مثنی و نیز با لفظ خاص معنی عام را قصد کردن و با لفظ عام معنی خاص را اراده کردن، وجود دارد.

قرآن به تمام این روشها نازل شده است و از این جهت است که احدی از ترجمه کننده های قرآن نمی تواند آن را به زبان دیگری نقل کند چنان که انجیل از زبان سریانی به زبان حبشی و رومی نقل شده و تورات و زبور و سایر کتابهای الهی به عربی ترجمه شده است. زیرا دست عجم در به کارگیری مجاز همانند عرب باز نیست. آیا نمی بینی که اگر بخواهی سخن خدای تعالی: ﴿وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ...﴾^۱ را نقل به معنی کنی نمی توانی معانی عین این الفاظ را بیاوری، بلکه باید مواردی را که مطلب خلاصه شده است توضیح دهی و مواردی را که مطلب قطع شده است وصل کنی و بالاخره معانی نهفته آن را آشکار نمایی و بگویی: اگر بین تو و گروهی صلح و پیمانی باشد و از خیانت و پیمان شکنی بترسی پس به آنها اعلام کن که تو نیز پیمان آنها را شکسته ای و با آنها اعلام جنگ کن تا با آنان در آگاهی به نقض پیمان مساوی باشی و این چنین است قول خدای تعالی: ﴿فَضَرَبْنَا عَلَىٰ أَذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا﴾^۲. زیرا اگر بخواهی آن را تحت اللفظی ترجمه کنی، ترجمه تو معنی و مقصود را نمی فهماند و اگر بگویی: «آنها را چند سال به خواب وا داشتیم» در این جا مترجم معنا هستی نه مترجم لفظ و نیز چنین است قول خدای تعالی: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا دُكُّوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾^۳، در این جا نیز ترجمه تحت اللفظی، معنی را مشکلتر و پیچیده تر می کند

۱. «و یا چنانچه از خیانتکاری گروهی از معاهدین خود سخت می اندیشی (در این صورت تو نیز با حفظ عدل و دوستی، عهد آنها را نقض کن». انفال / ۵۸.

۲. «پس ما (در آن غار از خواب) بر گروش (و هوش) آنها تا چند سالی پرده بیهوشی زدیم». کهف / ۱۱.

۳. «و آنان هستند که هرگاه متذکر آیات خدای خود شوند همانند کران و کوران در آن ننگرند». فرقان / ۷۳.

و اگر بگوییم: «غفلت نمی‌کنند، در این جا معنی را با لفظ دیگری ادا کرده‌ای». من معتقدم که سخن ابن قتیبه در مسأله ترجمه قرآن سخن قاطعی است که لازم است بدان تمسک جست و از آن عدول نکرد.

ابن قتیبه کتاب خویش را با حکایت از اعتراض کنندگان آغاز کرده، سپس به طبقه‌بندی انواع اشکالات بر حسب اختلاف آنها پرداخته و برای ردّ اشکالات آنها فصولی از کتاب را اختصاص داده، از جمله درباره‌ی انواع قرائنها و آنچه به عنوان لحن علیه قرآن ادعا کرده‌اند، تناقض و اختلاف آنها بین آیات قرآن و بالاخره درباره‌ی تشابهات و نیز به این اشکال که: «کسی که برای بندگان خود اراده هدایت و بیان حقایق کرده است از نازل کردن آیات متشابه چه منظوری داشته؟» پاسخ داده است.

سپس بعد از آن به ذکر ابواب مجاز پرداخته، زیرا اکثر اشتباهات تأویل‌کنندگان از ناحیه به کار بردن مجاز صورت می‌گیرد و از همین جهت راهها از هم جدا می‌شوند و عقیده‌ها با هم اختلاف پیدا می‌کنند.

روش ابن قتیبه در ایراد ابواب مجاز این است که آنچه را در کتاب خدا آمده است ذکر می‌کند و به دنبال آن نمونه‌ها و مثالهایی از شعر و لغات عرب و آنچه مردم در سخن خود به کار می‌برند می‌آورد.

او از باب استعاره شروع کرده و بعد از آن، باب مقلوب، حذف و اختصار، تکرار و زیادت در کلام، کنایه و تعریض و باب مخالفت ظاهر لفظ با معنای آن را آورده است.

بعد از آن باب الابواب فی الکتاب را ذکر کرده، و آن عبارت است از باب تأویل حروفی که به عنوان استحاله و فساد نظم علیه قرآن ادعا شده است، سپس از حروف مقطعه و اختلاف مفسران در آن، سخن به میان آورده، و بعد از فراغت از این بحث، درباره‌ی مشکلات سوره‌های قرآن سخن گفته و هر مشکلی را که در سوره است ذکر کرده و سپس به تأویل آن پرداخته است، لکن سوره‌ها را بر حسب ترتیبی که در قرآن مشخص شده مرتب نکرده، بلکه آنها را بر حسب مشکلاتی که به نظرش رسیده ذکر کرده است و گاهی سخن در مشکلات سوره‌ای که ذکر کرده کافی به نظرش نرسیده و یک یا چند بار

دیگر ذکر آن را اعاده کرده است، همانند آنچه در سوره بقره، انعام و سوره نحل و نساء انجام داده است.

از مشکلات دو سورهٔ اوّل در چهار مورد و از مشکلات دو سورهٔ دوم در سه مورد سخن به میان آورده است و متعرّض همه سوره‌های قرآن نشده و تنها سوره‌ای که بطور کلی تأویل کرده، سورهٔ جنّ است و این به خاطر اشکالات و پیچیدگیهایی است که در آن وجود دارد. و نیز به خاطر این که کلمه (إنّ) در آن زیاد تکرار شده و قرآء در نصب و کسر آن اختلاف دارند و انسان بین قول جنّ و قول خدا به اشتباه می‌افتد.

ابن قتیبه پس از قراءت از تأویل مشکلات سوره‌هایی که ذکر کرده بابتی پر ارزش و با اهمیّت تحت عنوان «باب اللفظ الواحد للمعانی المختلفة» تنظیم کرده است که در آن باب از چهل و اندی لفظ از الفاظی که در قرآن آمده و از نظر مبانی لفظ یکسان و از نظر معانی متفاوت است سخن گفته است مانند: قضاء و بلاء، اُمت و رؤیت، امام و اسلام، فتنه و سلطان، ضلال و نسیان و حساب و کتاب.

بعد از آن بابتی تحت عنوان: «باب تفسیر حروف المعانی و ما شاکلها من الافعال الّتی لا تتصرف» مطرح کرده و در آن باب، کلماتی مانند: این - آنی - لولا - لوما - لاجرم - تعالی - هلم - رویداً - لدن و مانند آن را تفسیر کرده است.

سپس کتابش را به باب «دخول بعض حروف الصّفات مکان بعض» ختم کرده است. از چیزهایی که شایان توجّه است این است که عنوان این باب و باب قبل از آن، یکی از مظاهری است که ابن قتیبه بین کلام کوفّین و بصریّین در آمیخته است بدین بیان که «حروف المعانی» تعبیری است بصری، مفضل بن سلمه کوفی در کتاب البارع بعد از بیان، ابنیه کلام، حروفی را که بر معانی متعدد دلالت دارد ذکر کرده و گفته است: «والحدّ الثالث من الکلام الاحداث، و هی الّتی یسمّیها اهل البصرة: حروف المعانی»^۱

و حروف الصّفات تعبیری است کوفی، سیوطی در کتاب، «ممع الهوامع» (۱۹/۲)، گفته است: «حروف الجرّ، و یسمّیها الکوفیون حروف الاضافة، لأنّها تضيف الفعل الى الاسم، أی توصله الیه، و حروف الصّفات، لأنّها تحدث صفة فی الاسم، فقولک، جلست فی

۱ - حد سوم از کلام، چیزهای تازه است و آنها چیزهایی هستند که اهل بصره آن را، حروف المعانی، نامیده‌اند.

الدار؛ دلت «فی» علی أن الدار وعاء للجلوس، و قيل لأنها تقع صفات لما قبلها من النکرات^۱.

بابهای مجازی را که ابن قتیبہ در این کتاب ذکر کرده دارای ارزش تاریخی بزرگی است، زیرا این ابواب بزودی از تطوّر بلاغت، مسائل جدیدی به معارف ما می‌افزاید، از چیزهایی که بین خاصّه و عامّه شایع است این است که بلاغت عربی از آنچه در کتب جاحظ پراکنده بود تا «بدیع» ابن معتر، تحولی پیدا کرد و با شتاب راه تکامل را پیش گرفت و هیچ کس نمی‌دانست که ابن قتیبہ در تکوین و تطوّر آن سهمی بسزا و نصیبی وافر داشته است.

ظهور آن ابواب در این کتاب، ما را بر آن حلقه مفقوده در تاریخ بلاغت آگاه می‌سازد و به مجدها و عظمت‌های ابن قتیبہ مجد و عظمتی دیگر می‌افزاید که بزودی کسانی که از پیدایش و تاریخ بلاغت سخن بگویند از آن یاد خواهند کرد.

کار عظیم ابن قتیبہ که سالها قبل از تألیف کتاب البدیع به سال ۲۷۴ به وسیله ابن المعتر، انواع مجاز را از قرآن استخراج و طی بیش از یک صد و پنجاه و چهار صفحه آن را در بابهای مفصل تنظیم کرده است، بر هیچ محققی پوشیده نیست.

باب «اللفظ الواحد للمعانی المختلفه» نیز دارای ارزش تاریخی بزرگی است برآستی که ابن قتیبہ معانی گوناگون لفظ واحد را به اصل واحدی که از آن ناشی شده و فرع بر آن است برگردانیده، مثلاً کلمه «القضاء» را آورده و معانی گوناگونی را که به آن برمی‌گردد بیان کرده است سپس بحث خویش را به گفتارش در ص ۳۴۳ «و اینها تماماً فرعهایی هستند که به اصلی واحد برمی‌گردند» خاتمه داده است همچنین بعد از آن که معانی «قنوت» را در ص ۳۵۰ بیان می‌کند، می‌گوید: «برای این کلمه معنایی جز طاعت در نظر ندارم، زیرا تمام حرکات نماز از قیام گرفته تا دعاها همه ناشی از طاعت است».

۱- حروف جز، و کوفّون آن را، حروف الاضافه؛ نامیده‌اند؛ زیرا فعل را به اسم نسبت می‌دهند، یعنی پیوند می‌دهند و نیز آن را، حروف الصفات؛ نیز نامیده‌اند، زیرا صفتی را در اسم حادث می‌کنند، پس در گفتار تو که می‌گویی: «جلست فی الدار» حرف «فی» دلالت می‌کند بر این که خانه ظرفی است برای نشستن، و گویند، آنها را «حروف الصفات» نامیده‌اند از این رو که برای اسمهای نکره قبل از خودشان، صفت واقع می‌شوند.

و بعد از آن که معانی کلمه «الامر» را ذکر می‌کند در ص ۳۹۴ می‌گوید: «اینها همه گرچه با هم اختلاف دارند اما اصلشان یکی است».

و بدین بیان، ابن قتیبه در بازگردانیدن مفردات ماده لغوی به اصول معنوی مشترک آن در فضیلت گوی سبقت را ربوده بود. زیرا از ابن جنی متوفای سال ۳۹۲ و از استادش ابی علی فارسی متوفای سال ۳۷۷ و از ابن فارس متوفای سال ۳۹۵ در این مورد جلوتر است بلکه به نظر من، این اندیشه ابن قتیبه بود که به ابن فارس در تألیف کتابش مقایس اللغه الهام بخشید، همچنان که آن مباحث لغوی که در برگرنده تأویل مشکل القرآن است تألیف کتاب الصاحبی را که در شناخت لغت و (فقه اللغة) و روشهای مختلف در کلام عرب بود، الهام بخشید.

هر کس این دو کتاب را با هم مقایسه کند در می‌یابد که ابن فارس بر تأویل مشکل القرآن زیاد تکیه کرده و بهره عظیمی از مباحث آن برده و از آن کتاب مطالب زیادی را بدون این که به مأخذ آن اشاره‌ای کرده باشد - مگر به طور مبهم - نقل کرده است.

مانند گفتارش در صفحه ۱۲: «و بعضی از دانشمندان ما گفته‌اند» و گفتارش در صفحه ۱۲۴: «بعضی از آنان گفته‌اند» و به این ترتیب به بعضی از مواردی که در کتابش آورده اشاره کردم.

ابن فارس اصرار ورزیده است که نام ابن قتیبه را به میان نیاورد مگر هنگامی که قصد انتقاد او را داشته باشد او در انتقاد از ابن قتیبه مغرض، ستمکار و شتابگر است و همین شتابگری وی باعث اشتباه او گشته که نتواند بین سخن ابن قتیبه و آنچه از فراء در کلمه «الاجرم» نقل کرده تمیز دهد. و سخن فراء را اشتباهاً به ابن قتیبه نسبت داده است که در پاورقی صفحه ۴۱۸ بدین موضوع اشاره کرده‌ام.

ابو عبدالله محمد بن مطرف کنانی قرطبی (۳۵۴-۳۸۷) بر دو کتاب تأویل مشکل القرآن و تفسیر غریب القرآن تکیه کرده و مطالب این دو کتاب را بنا به گفته خودش در کتابی به نام «القرطین» گرد آورده است، در صورتی که این کار نه یک کار علمی است و نه یک تألیف و جز سوء اندیشه و تدبیر را نمی‌رساند، بلکه این کار هر دو کتاب را مسخ و

اصول آنها را قطع و مضمونشان را مخدوش کرده، به طوری که افکار و اندیشه‌ها را گمراه ساخته است و چنین کاری را نه عقل می‌پسندد و نه ذوق سلیم.

ابن مطرّف در مقدمه کتاب خود چنین پنداشته که در نقل این دو کتاب سخنی را از جای خود تغییر نداده و عبارت را نیز دگرگون نساخته و چیزی بر آن نیفزوده و چیزی از آن نکاسته است، لکن متأسفانه گفتارش با کردارش مخالف است، بلکه محققاً از آن دو کتاب مطالب فراوانی کم کرده و مطالب اندکی بدان افزوده است و در آنچه از آن دو کتاب حذف کرده از هوای نفس پیروی کرده که او را از روش دانشمندان منحرف ساخته است. روشنترین دلیل بر این مدّعا این است که از کتاب تأویل مشکل القرآن صفحات ۴۲-۴۳-۴۴ و ۴۵ را حذف کرده و در بیان علت حذف این صفحات در (۲/۱۵) گفته است: «بقیه باب را ننوشتیم زیرا در آن قسمت «حمزه» را مورد سرزنش قرار داده است، و حال این که «حمزه» پرهیزگارترین مردم زمان خویش بود مضافاً بر این که بقیه باب از فایده خالی است!». و بزودی هر خواننده‌ای از فواید علمی و تاریخی با ارزشی که در این صفحات است آگاهی خواهد یافت و قضاوت خواهد کرد که ابن مطرّف در این داوری از روی هوای نفس سخن گفته است.



این جانب در انتشار این کتاب بر سه نسخه اعتماد کردم، نسخه اول، نسخه دارالکتب المصریّه (۵۱۸- تفسیر) است که به خط ابی طالب بن عبدالواحد بن عبدالمحسن بن ابی الوفاء انصاری دمشقی معروف به برهان‌الدین است و آن را در سال ۵۵۸ هجری نوشته است، این کتاب برای ابی منصور جوایقی خوانده شده است این نسخه مشتمل بر ۱۳۴ ورق است که از اول آن یک ورق کم است و اندازه آن ۱۵×۱۱ سانتیمتر و هر صفحه آن مشتمل بر ۱۵ سطر است و بر حواشی صفحات آن توضیحاتی نوشته و با حرکات ضبط شده و رمز آن «ج» است.

نسخه دوم، نسخه کتابخانه «مراد ملا» است که در سال ۵۳۲ هجری نوشته شده و در ۱۱۷ ورق به اندازه ۵/۱۹×۲۵ سانتیمتر است و هر صفحه مشتمل بر بیست سطر است.

نسخه سوم: نسخه دارالکتب المصریّه (۶۶۳ تفسیر) است که در سال ۳۷۹ هجری به خط محمد بن احمد بن یحیی نوشته شده، این نسخه مشتمل بر ۸۵ ورق است به مقیاس ۲۱×۱۵ سانتیمتر و تعداد سطرهای هر صفحه ۲۶ سطر است، گرچه این نسخه از همه نسخه‌ها قدیمتر است، اما از همه آنها بی اعتبارتر است، زیرا نویسنده آن از شعر خوشش نمی آمده و از این رو هرگاه به شعری می رسیده آن را حذف می کرده و جز اندکی از اشعار را ننوشته است و در این نسخه بسیاری از نصوص صریح نیز نیامده است و چون مطالب محذوف آن زیاد بود و اشاره به اول و آخر آن در حاشیه صفحات بدون درازگویی خستگی را ممکن نبود، مصلحت دیدم که اختلافات نسخه‌ها را در آخر کتاب بیاورم، باشد که این کار بیشتر موجب راحتی عموم خوانندگان بشود.

محققاً در شرحی که برای این کتاب نوشتم نسبت به استخراج ابیات آن اصرار ورزیدم و سعی کردم مأخذ دقیق آن را از کتب ادب و تفسیر معرفی و بر حسب ضرورت بحث، آرای گوناگون را نقل و به آنچه نقل نکردم اشاره کنم و قصد من در این کار، محکم ساختن نظریه‌ای یا توهین گفتاری، یا تفصیل مجملی و یا توضیح مبهمی و یا اشاره به منشأ اندیشه‌ای و یا اتفاق خاطری است تا کسی که این کتاب را مطالعه می کند به بیان ابن قتیبه درباره مشکلات قرآن آگاهی و اعتماد کامل حاصل کند و بر شناخت مسائلی که ابن قتیبه عرضه کرده احاطه پیدا کند و بر تمام آراء و نظریه‌ها در مورد موضوعات مختلف تسلط یابد.

من در کاری که کرده‌ام قصد منزّه و موثق جلوه دادن خویش را ندارم. از باب تأدب به ادب پیشینیان صالح و از باب تأسی جستن به گفته ابی سلیمان خطابی که در پایان مقدمه اش بر تفسیر غریب الحدیث گفته: «اما سایر آنچه درباره اش سخن گفتیم پس ما سزاواریم که آن را پاک و بی عیب ندانیم و بر موثق بودن آن تأکید نکنیم و هر کس بر حرف یا معنایی که تغییر آن لازم باشد آگاهی یافت او را به خدا سوگند می دهیم که آن را اصلاح کند و حق نصیحت را درباره آن ادا کند، زیرا انسان ناتوان است و از خطا در امان نیست مگر این که خداوند با توفیقات خویش او را از اشتباه حفظ فرماید و ما این توفیق را از خداوند مسألت می کنیم و از او می خواهیم که او بسیار بخشنده است».

بعد از همه این سخنان به گفتار ابن قتیبه اقتدا می‌کنم و بدان که نزد تو از لغزش و خطا مصون نیستم و نیز از تو بی نیاز نیستم که اگر بر چیزی واقف شدی مرا آگاه و راهنمایی کنی و از این که از غلط و اشتباه خود به سوی صواب برگردم سرباز نمی‌زنم، زیرا این فن، فن لطیف و پنهانی است و آدمی زاده، ناتوان و ضعیف و شتابگر است، ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾^۱.

از خدای بزرگ می‌خواهیم که ما و شما را به دانش سود رساند و قدر و ارزش علم را به ما بشناساند و ما را به کاری گمارد که به دانش نزدیک باشد و با فضل و کرم خویش بهترین چیزی را که به یکی آرزومند خوش نیت عطا می‌کند به ما عنایت فرماید و ما را به رشد و تکامل هدایت و راهنمایی کند، براستی که او کریم و بخشاینده است.

قاهره روز دوشنبه
هفته رمضان ۱۳۹۳ هجری
سیزده اکتبر ۱۹۷۳ میلادی
سید احمد صقر

۱- «و بالاتر از هر دانشمندی، دانشمندی است». یوسف / ۷۶.

فهرست مطالب

۵	سخن مترجم
۷	پیشگفتار
۱۵	تألیفات و آثار ابن قتیبه
۵۳	اظهار نظر دانشمندان درباره ابن قتیبه
	مقدمه مؤلف
۹۷	ابن قتیبه
۱۰۶	عرب و ویژگیهای آن در سخنوری و نیروی بیان
۱۱۸	بیان ایرادکنندگان
۱۲۸	باب ردّ بر معترضان در مورد انواع قراءتها
۱۴۵	بیان ادّعای کسانی که به وجود اشتباه در قرآن قایل شده‌اند
۱۶۰	باب تناقض و اختلاف
۱۸۳	باب متشابه
۲۴۲	باب استعاره
۲۹۷	باب مقلوب
۳۲۶	باب حذف و اختصار
۳۵۲	باب تکرار و زیادت در کلام

۳۷۹	باب کنایه و تعریض
۳۹۹	باب مخالفت ظاهر لفظ با معنای آن
۴۲۶	باب تاویل حروفی که به نظر مدعیان بر قرآن باعث بی نظمی سخن می شود
۴۵۴، ۴۳۷	سبأ
۴۳۹	فرقان
۴۴۱	یس
۴۴۳	مُرسلات
۵۱۶، ۴۶۳، ۴۵۹، ۴۴۶	انعام
۵۱۱، ۴۹۶، ۴۴۶	نساء
۵۵۲، ۴۹۳، ۴۸۴، ۴۴۸	بقرة
۴۴۹	رعد
۴۵۶، ۴۵۰	نور
۴۶۷	تین
۴۶۸	شمس
۴۷۱	قیامة
۵۰۸، ۴۷۳	صافات
۴۷۴	ص
۴۷۷	سجدة
۴۷۷	نمل
۴۷۹	ممتحنة
۴۸۱	حج
۴۸۷	مزمل
۴۸۹	فتح
۴۹۱	أعراف
۴۹۴	زخرف
۵۱۷، ۴۹۸	مائده
۵۴۰، ۵۰۳	رؤم
۵۳۲، ۵۰۶، ۵۰۴	نحل

۵۱۲	یونس
۵۱۳	هود
۵۱۹	أنبياء
۵۲۸	يوسف
۵۳۰	قريش
۵۳۶	همزة
۵۳۶	محمّد
۵۳۸	ق
۵۴۱	قصص
۵۴۲	جنّ
۵۵۲	أحزاب
۵۵۴	فرقان
۵۵۶	باب لفظ واحد برای معانی مختلف
۵۵۶	۱- القضاء
۵۵۸	۲- الهدى
۵۶۰	۳- الأمة
۵۶۲	۴- العهد
۵۶۳	۵- الإلّ
۵۶۵	۶- القنوت
۵۶۷	۷- الدّین
۵۶۸	۸- المولى
۵۷۰	۹- الضّلال
۵۷۱	۱۰- الإمام
۵۷۲	۱۱- الصّلاة
۵۷۳	۱۲- الكتاب
۵۷۵	۱۳- السّبب و الحبل
۵۷۸	۱۴- الظلم
۵۸۰	۱۵- البلاء

٥٨١	١٦- الرّجز والرّجس
٥٨٢	١٧- الفتنه
٥٨٤	١٨- الفرض
٥٨٦	١٩- الخيانة
٥٨٧	٢٠- الإسلام
٥٨٩	٢١- الايمان
٥٩١	٢٢- الضّر
٥٩٢	٢٣- الحرّج
٥٩٣	٢٤- الرّوح
٥٩٧	٢٥- الوحي
٥٩٩	٢٦- الفرح
٦٠٠	٢٧- الفتح
٦٠٢	٢٨- الكريم
٦٠٣	٢٩- المثل
٦٠٤	٣٠- الضّرب
٦٠٥	٣١- الرّوچ
٦٠٦	٣٢- الرّؤية
٦٠٧	٣٣- التّسيان
٦٠٧	٣٤- الصّاعقة و الصّعق
٦٠٨	٣٥- الأخذ
٦١٠	٣٦- السّلاطان
٦١٠	٣٧- البأس و البأساء
٦١١	٣٨- الخلق
٦١٣	٣٩- الرّجم
٦١٤	٤٠- السّعى
٦١٦	٤١- المحصّنات
٦١٦	٤٢- المتاع
٦١٨	٤٣- الحساب

۶۱۹	۴۴-الأمر.....
۶۲۱	باب تفسیر بعضی از حروف و افعال غیر متصرف.....
۶۲۱	۱- کَأَیْن.....
۶۲۲	۲- کَیْف.....
۶۲۳	۳- سَوِی و سَوِی.....
۶۲۳	۴- اَیَّان.....
۶۲۴	۵- الْآن.....
۶۲۶	۶- أَتَى.....
۶۲۷	۷- وَیْکُن.....
۶۲۸	۸- کَانَ.....
۶۳۰	۹- لَات.....
۶۳۳	۱۰- مَهِمَّا.....
۶۳۴	۱۱ و ۱۲- مَا وَمَنْ.....
۶۳۵	۱۳- کَاد.....
۶۳۷	۱۴- بَل.....
۶۳۹	۱۵- هَل.....
۶۴۰	۱۶ و ۱۷- لَوْلَا وَلَوْ مَا.....
۶۴۳	۱۸- لَمَّا.....
۶۴۴	۱۹- أَوْ.....
۶۴۶	۲۰- أَمْ.....
۶۴۸	۲۱- لَا.....
۶۴۹	۲۲- أَوَّلَى.....
۶۵۰	۲۳- لَا جَرَم.....
۶۵۱	۲۴- إِنْ الْخَفِیْفَة.....
۶۵۳	۲۵- هَا.....
۶۵۳	۲۶- هَات.....
۶۵۴	۲۷- تَعَالِ.....
۶۵۴	۲۸- هَلُمَّ.....

۶۵۵		۲۹- کَلَّا
۶۵۶		۳۰- رُؤِیداً
۶۵۷		۳۱- أَلَا
۶۵۷		۳۲- اَلْوَيْلُ
۶۵۸		۳۳- لَعَمْرُكَ
۶۵۸		۳۴- اِی
۶۵۹		۳۵- لَدُنْ
۶۶۰		کاربرد برخی از حروف به جای برخی دیگر
۶۶۰		۱- «فی» بجای «علی»
۶۶۱		۲- «باء» بجای «عن»
۶۶۲		۳- «عن» بجای «باء»
۶۶۳		۴- «لام» بجای «علی»
۶۶۴		۵- «إلی» بجای «مع»
۶۶۵		۶- «لام» بجای «إلی»
۶۶۶		۷- «علی» بجای «مِنْ»
۶۶۶		۸- «مِنْ» بجای «باء»
۶۶۷		۹- «باء» بجای «مِنْ»
۶۶۹		۱۰- «مِنْ» بجای «فی»
۶۶۹		۱۱- «مِنْ» بجای «علی»
۶۶۹		۱۲- «عَنْ» بجای «مِنْ»
۶۶۹		۱۳- «مِنْ» بجای «عن»
۶۷۰		۱۴- «علی» بجای «عِنْدَ»
۶۷۰		۱۵- «باء» بجای «لام»
۶۷۱		اضافات و ملحقات
۶۸۳		فهرست‌ها